

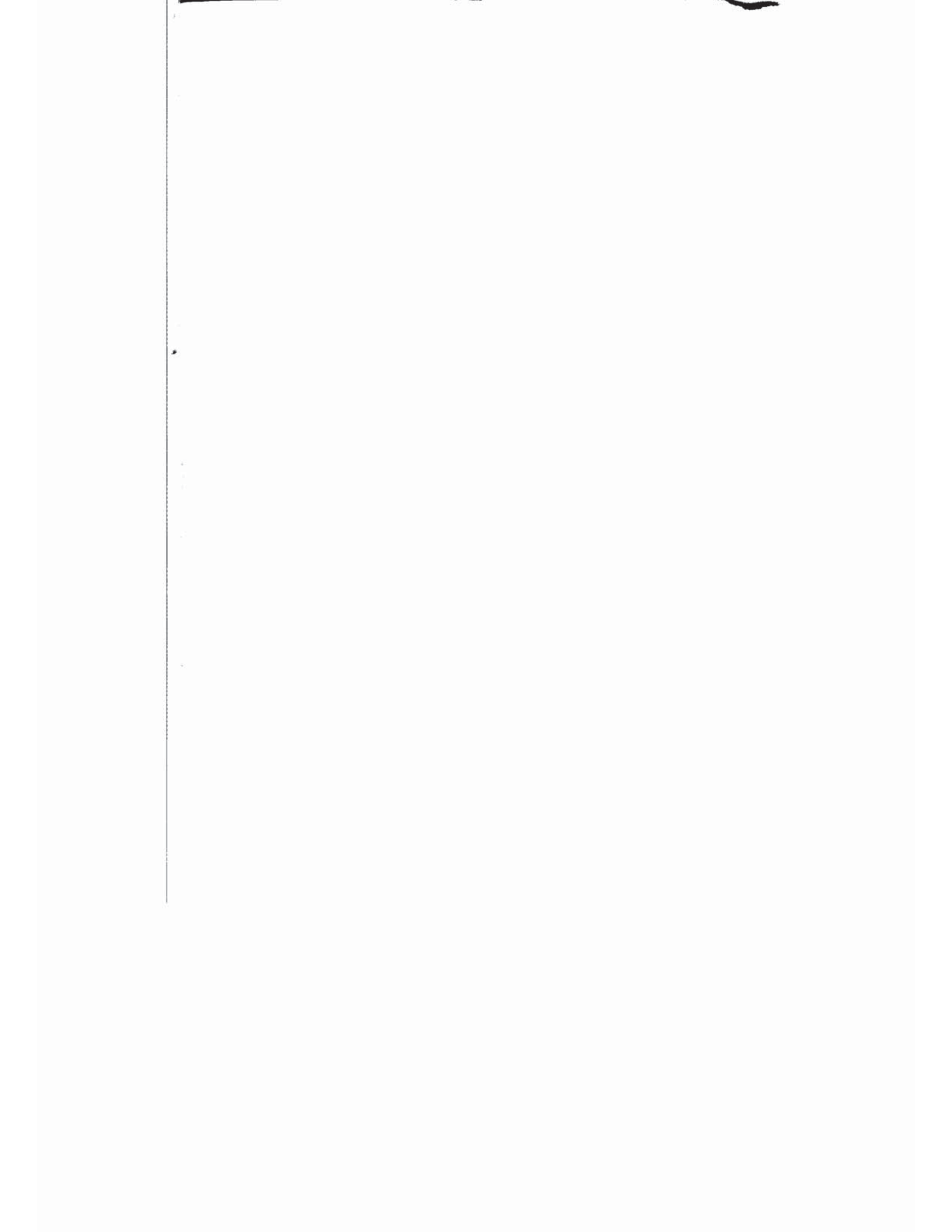
يادنامه

محمد تقى نايبى

ابوذر انقلاب

حجة الاسلام والمسلمين استاد شهيد صادقى نيلى

تهنيه و تنظيم: على نجفى



فهرست عناوین

عنوان	صفحه
۱- مقدمه	۱
۲- زندگی و مبارزات شهید صادقی	۱۱
۳- ویژگی‌های روحی و اخلاقی شهید صادقی	۱۴
۴- قهرمان نیلی؛ سمبل ستم ستیزی	۶۵
۵- شهید صادقی در آئینه خاطرات	۸۵
۶- در محضر استاد (چهارسخنرانی استاد شهید)	۱۰۹
۷- طراحان و عاملان حادثه شهادت استاد	۱۰۹
۸- اهداف دشمن از ترور شهید صادقی	۲۰۲
۹- در سوگ استاد	۲۲۵
۱۰- پیام‌ها، مصاحبه‌ها و تسلیت نامه‌ها	۲۳۳
۱۱- عکسها	۲۹۱

شناسنامه

نام کتاب: . . ابوذر انقلاب (یادنامه حجة الاسلام والمسلمین شهید صادقی
تهیه و تنظیم: علی نجفی
به اهتمام: مجمع فرهنگی «ارزگان»
ناشر: مجمع فرهنگی «ارزگان»
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: چاپ یاران
تاریخ چاپ: ۲۴ عقرب ۱۳۷۲ (سومین سالگرد شهادت استاد)
حروفچینی: کامپیوتر «نور» قم، خیابان ارم، تلفن ۲۳۵۸۲
قیمت: ۲۰۰ تومان (یامعادل آن)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز سخن

حضرت استاد شهید صادقی (رحمت الله تعالی علیه) یکی از ارکان عمده جهاد و از اسطوانه‌های بزرگ انقلاب ما بود و بهمین جهت با شهادت او، ثلمه عظیمی در روند جهاد پدید آمد و فاجعه هولناکی در تاریخ ملت ما بوقوع پیوست بگونه‌ای که هیچگاه به آسانی نمی‌توان فقدان و ضایعه او را جبران نمود و این خلاء را پُر ساخت.

ویژگی‌هایی که در او وجود داشت، شخصیت او را از بسیاری کسانی دیگر بطور عمیق و روشن متمایز ساخته بود و همین ویژگی‌های شخصیتی بود که ملت مسلمان ما در چهره او، نشانه مردی را جستجو می‌کرد که با بینش و آگاهی ژرف و عمیق مردمی و اجتماعی، بخوبی می‌توانست جامعه خود را اداره، رهبری و سازماندهی کند و از منافع و مصالحش مردانه و آگاهانه دفاع نماید.

هرچند نمی‌توان در این نوشتاری کوتاه همه ویژگیها و شاخصه‌های این رادمرد جهاد را به خامه کشید اما بطور نمونه می‌توان به چند اصل عمده اشارت نمود:

۱ - نخستین ویژگی استاد شهید، قاطعیت و شجاعت او بود، هرگز

در راه اهداف خود ضعف و سستی و تزلزل نشان نمی‌داد و ریا و مجامله و تملق هم در وجود او راه نداشت با قاطعیت می‌ایستاد و با شجاعت پیش می‌رفت و هرگز بیم و هراس و ترسی در دل راه نمی‌داد و همین قاطعیت و شجاعت و دلیری او بود که مردم ما در همه حوادث ناگوار و ناملایمات زندگی او را پشت و پناه خود احساس می‌کرد و برآستی که او پشتوانه مردم بود و مردم هم پشتوانه او. شیری بود که می‌غزید از غرش او پشت دشمنان مردم ما می‌لرزید و مو بر سرشان راست می‌شد.

۲ - ساده زیستی و پارسائی شاخصه دیگر او بود چه او از میان توده‌هایی برخاسته بود که فقر و محرومیت، شیوه معمول زندگی آنها شده و تازیانة ستم و گرسنگی همیشه بر پشت‌شان بوده است. او از میان مردمانی برخاسته بود که خانه‌شان گلین و غذای‌شان جوین و لباس‌شان پشمین و زندگی‌شان مبتنی بر سادگی، بی‌آلایشی، پاکدامنی و پاکدلی بوده است. او در میان مردمی بزرگ شده بود که شاه و والی و ولسوال و عسکر و ارباب و داروغه، از بالا تا پائین همگی دست بدست هم داده خون این مردم را می‌مکیدند و تنها رنج و حرمان و بدبختی و گرسنگی و قحطی را برای آنها به ارمغان می‌آوردند. او بار این همه رنج و حرمان را بر ذره ذره وجود این مردمان پاکدل و زجر کشیده بخوبی احساس و لمس کرده بود. بنا بر این زندگی او هم زندگی همین مردم بود و درد و حرمان او هم درد و حرمان همین مردم. زندگی ساده و بی‌آلایش داشت و عاری از هرگونه تشریفات و تجملات و زرق و برق دنیا. بسان یک کارگر و یک دهقان کار می‌کرد و از کدّ یمین و عرق جبین خود ارتزاق می‌نمود و در طول دوره

جهاد و انقلاب، در ایام جنگ و غیر جنگ، این ساده زیستی و بی‌آلایشی را در زندگی او، همگان شاهد بوده‌اند.

۳ - سابقه مبارزه و جهاد نیز یکی دیگر از شاخصه‌های او بود. از همان روزهای نخست کودتای تره کی در افغانستان او دست به جهاد زد و پرچم نبرد را بر ضد کمونیستهای مزدور برافراشت. هنوز یکسال از حکومت تره کی نگذشته بود که قیام مردمی در اول بهار سال ۵۸ از دایکندی آغاز گردید و «خدیر» مرکز ولسوالی فتح شده و در پی آن ولسوالیهای دیگر نیز در مناطق مرکزی هزاره جات یکی پس از دیگری آزاد شده و از لوث کمونیستهای وطن فروش پاک گردیدند. در همه یا اغلب این موارد استاد صادقی از پرچمداران و آغازگران جهاد مقدس بود که بعنوان یک فرمانده دلیر و مدیر و مدبر، مجاهدان وطن اعم از روحانی و غیر روحانی را بسوی فتح سنگرهای دشمن هدایت و رهبری می‌کرد. او از روز نخست آغاز انقلاب تا لحظه شهادت بطور مستمر در سنگر بود و در جبهات جهاد و در کنار مردم زجر دیده در مناطق آزاد شده و بجز دو سفر کوتاه به جمهوری اسلامی ایران، برای یک لحظه هم افغانستان را و سنگرهای داغ جهاد را ترک نکرد.

۴ - آنچه بعنوان یک نقطه بسیار روشن و درخشان، چهره پرفروغ استاد شهید را برای همیشه تابناک و جاویدانه نگه خواهد داشت، گام تاریخی و بزرگی بود که او در راه «وحدت» برداشت گرچه همیشه در طول انقلاب از تفرقه و تعدد و اختلافات داخلی رنج می‌برد و همواره بر اتحاد و یکپارچگی مردم و مجاهدین تأکید داشت و گروهگرایی را آفتی

خطرناک برای جامعه می‌دانست اما آنچه در سال ۶۸ در بامیان انجام شد نقش مؤثری که استاد شهید در این تحول تاریخی و سرنوشت‌ساز بعهدہ گرفت، فوق العاده مهم و تعیین‌کننده و فراموش‌ناشدنی است، او در این راه آنچنان استوار و قاطع و مصمم گام برداشت که تمام موانع و مشکلات را یکی پس از دیگری از پیش روی برداشت و برای تحقق این آرمان از هیچ تلاشی دریغ نوزید و بالاخره جان خود را و جان کودک معصوم سه و نیم ساله خود را نیز در این راه قربانی نمود.

هنگامیکه در اولین لحظه ملاقات با ایشان در هتل تهران بتاريخ ۶۸/۱۲/۲۰ این سؤال را مطرح کردیم که استاد! باچه انگیزه حزب وحدت اسلامی را تشکیل دادید و بعنوان هیئت به خارج آمدید؟ در جواب فرمودند: ما از اول ضرورت وحدت را احساس می‌کردیم اما وقتی در بامیان رفتم، صداقت و صفا و صمیمیت دوستان را دیدم تصمیم خود را یکسره کردم و با خدای خود عهد کردم که تا آخرین حدّ توان در این راه تلاش کنم و یقین کامل دارم که سنگر وحدت دیگر نفوذ ناپذیر است.

بدلیل همین اخلاص و تعهد است که پس از تأسیس حزب وحدت در بامیان، وقتی که آقایان استاد عرفانی و استاد اکبری بعنوان نماینده مرکزیت، به ارزگان می‌آیند و با شهید صادقی به مذاکره می‌پردازند، ایشان بعد از ختم جلسات، مبلغ یکصد هزار افغانی را بعنوان هدیه برای حزب وحدت به آنان تسلیم می‌کند و می‌گوید که این مبلغ محصول دسترنج خودم هست، آنرا از کار کشاورزی در مزرعه‌ام بدست آورده‌ام، پول بیت المال نیست و با تقدیم آن می‌خواهم شخصاً در تقویت وحدت

و تحکیم بنیه مالی آن سهم بگیرم. استاد عرفانی در یادداشتهای خود می نویسد که این مبلغ گرچه از نظر ارزش مالی ناچیز بود اما از صداقت و خلوص شهید صادقی حکایت می کرد و بهیمن جهت تنها یک تحفه نبود و پیام مهمی برای ما داشت.^(۱)

این تلاش و پایبندی به وحدت، ناشی از نوع نگرش و تلقی و درک ایشان از ضرورت وحدت و جایگاه آن در اجتماع بود. شهید صادقی در باره وحدت چنین عقیده داشت:

«امروز ملت ما به وحدت چنان نیاز دارند که یک مزرعه تشنه به آب! وحدت برای کسانی حائز اهمیت است که قدر آنرا می دانند و تلخیهای زجرآور نفاق را چشیده اند»^(۲)

شهید صادقی معتقد بود که اتحاد از هرواجبی، واجب تر و از هر ضرورتی ضروری تر است زیرا:

«اگر اتحاد و وحدت نباشد، عقل و وجدان و تجربه حکم می کند که بدون وحدت ما هیچ چیزی را نمی توانیم انجام دهیم، همین نماز ما در سایه وحدت است، جهاد در سایه وحدت است، مسلمان بودن و اسلام را پیاده کردن در سایه وحدت است، اگر وحدت نباشد هیچ چیز هم نیست، اختلافات وجدائی مقدمه کفر و الحاد و برانداختن اسلام

(۱) حزب وحدت اسلامی افغانستان از کنگره تا کنگره نوشته استاد عرفانی
یکه ولنگی

(۲) هفته نامه وحدت شماره ۱۱ فرازهای از سخنان استاد شهید صادقی

عزیز است»^(۱).

آنچه در این رابطه خیلی جالب است این نکته است که ایشان وحدت را یک رسالت و تکلیف اجتماعی و جزء سرنوشت مردم می‌داند و نه یک مسأله شخصی و گروهی و یا یک نیاز مقطعی و فصلی. ایشان در سخنرانی خود می‌گوید:

«اتحاد مال شخصی من نیست، هرکه می‌گوید اشتباه میکند، اتحاد مال مزاری و مزارها نیست، هرکه می‌گوید اشتباه می‌کند، وحدت از امور شخصی نیست، از امور اجتماعی است، وحدت مربوط به ملت و سرنوشت ملت مسلمان است، شما وظیفه شرعی دارید که از این اتحاد حمایت کنید نه از من، اگر از من حمایت کنید خدا از شما راضی نیست، نه از مزاری، شما اگر از مزاری حمایت کنید خدا از شما راضی نیست شما از سرنوشت خودتان حمایت کنید، ما نباشیم اما اتحاد باشد»^(۲)

براستی که ایشان به عهد خود وفا کرد و با خون مطهر خود سنگر وحدت را بیش از پیش نفوذ ناپذیر و مستحکم و پولادین ساخت و توطئه‌گران و دشمنان و حدت و مردم را برای همیشه رسوا و مفتضح گردانید و اکنون بر ما است که راه این شهید بزرگ را ادامه داده و از «حزب وحدت اسلامی» بعنوان میراث عظیم آن شهید، که با عنایت خداوندی و به برکت خون پاک او، امروز قدرتمندترین و مستحکم‌ترین تشکیلات

(۱) هفته نامه وحدت شماره ۱۵ سخنرانی استاد صادقی

(۲) هفته نامه وحدت شماره ۱۵

سیاسی و نظامی کشور و تنها مدافع حقوق و حافظ آبرو و حیثیت و شخصیت ملت ما است، پاسداری کنیم.

استاد شهید صادق نیلی، بیش از آنچه ما امروز تصور می‌کنیم، بر ماحق دارد زیرا او شخصیت کوچکی نبود، از افتخارات جامعه تشیع و از قهرمانان ملی تاریخ ما و از آغازگران انقلاب و جهاد ما و از مؤسسين حزب وحدت ما محسوب می‌شود و بدین جهت «مجمع فرهنگی ارزگان» وظیفه خود دانست که بعد از تأسیس، اولین کار علمی، فرهنگی خود را تجلیل از آن شخصیت بزرگ قرار دهد و بمناسبت فرا رسیدن سومین سالگرد شهادت مظلومانه ایشان یادواره‌ای را بنام «ابوذر انقلاب» تدوین و منتشر کند.

این نام را بدان جهت برگزیده‌ایم که شهید صادقی واقعاً «ابوذر» زمان بود، هم در ساده زیستی و پارسائی و هم در قاطعیت و صداقت و صراحت لهجه و هم در مبارزه با معاویه‌های زمان و زراندوزان و پول‌پرستانی که با مکیدن خون دهقانان و کارگران طبقات مستضعف و محروم، برای خود عیش و عشرتی می‌سازند و کاخهای سبز و سفید بنا می‌کنند!

البته ما خود بر کاستی‌ها و نواقص یادواره واقف هستیم و مقام والا و شخصیت بلند استاد شهید را بالاتر و گسترده‌تر از آنچه در این جا مطرح شده می‌دانیم اما این آغازین گام را به فال نیک گرفته و امیدوار هستیم که در آینده با تلاش و همکاری یاران و دوستان، گامهای بلندتری برداشته و در احیای ارزشهای اسلامی و رشد و شکوفائی فرهنگی و تجلیل از

شخصیتها و رجال و قهرمانان تاریخی خود سهم بیشتری بگیریم. در پایان از کلیه برادرانی که در تدوین و تنظیم و چاپ این یادواره همکاری کرده‌اند مخصوصاً از برادر عزیز و گرانقدر، یادگار استاد شهید، الحاج نصرالله صادقی زاده که در همه موارد از هیچگونه کمکی دریغ نکرده‌اند و همچنین از برادر متعهد و نویسنده پرتلاش آقای علی نجفی که در تهیه و تنظیم این مجموعه بیشترین نقش را داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم و همچنین از برادر مبارز و متفکر آقای محمد محقق دایکندی که در تدوین یادواره استاد شهید صادقی مطالب زیادی تهیه کرده بودند ولی ما بخاطر بزرگ شدن حجم کتاب و کمبود هزینه چاپ و به جهت استفاده از نوشته‌های سایر برادران، نتوانستیم همه مطالب ایشان را در این یادواره بگنجانیم، هم تشکر می‌کنیم و هم پوزش می‌خواهیم و امیدواریستیم که روح بزرگ استاد شهید و ارواح طيبة همه شهدای انقلاب اسلامی از همه ما خوشنود و راضی باشند.

(مجمع فرهنگی «ارزگان»)

میزان ۱۳۷۲ - قم

زندگی و مبارزات

شهید صادقی

علی نجفی

100
100
100

۱- کودکی، جوانی و تحصیل:

قریهٔ پرتراوت «نیلی» در زاویه جنوب خاوری دایکندی، واقع در قلب ارزگان، سر بر آستان سلطان با شکوهی نهاده است. او نیز سوار بر سریر اقتدار، سر در آغوش آسمان نهاده و سستیغ آسمان سایش با ابرها چنگ انداخته است. آن قلّه مغرور و سرفراز که سمبل پایداری دامن نشینانش در برابر اجانب به حساب می‌آید «چوگنی» نامیده می‌شود. در گذشته‌های نزدیک، انسان مصلح و خیر اندیشی در دامنهٔ پر برکت چوگنی می‌زیسته بنام محمد حسن کربلائی. پاکی را از طبیعت آموخته بود و پایداری را از کوه. جز نام نیک و یاد خیر، خاطره‌ای در خاطرها بجای نگذاشته است.

در سال ۱۳۱۸ ه.ش. کودکی خانهٔ محقر و گلین کربلائی را غرق شادی و سرور می‌کند. پدر که عنوان «کربلائی»، زینت بخش نامش بوده و ارادت خاص به خاندان وحی داشته، اسم محمد

حسین را برای کودکش انتخاب می‌کند.

محمد حسین مانند سائر نونهالان محروم و محکوم سرزمینش، از مکتب، کتاب و معلم محروم می‌ماند. تنها معلم، آخوند محل است؛ تنها کتاب، قرآن و مکتب حسینیه. در دهمین بهار زندگی به دست بوس معلم کهن جامعه روستائی - روحانی محل - می‌رود. آیات آسمانی زمزمه می‌کند و سواد فارسی می‌آموزد. سپس پدر دستان فرزندش را می‌گیرد و به مدرسه دینی می‌برد.

قهرمان داستان ما هنوز آغازین روزهای بهار عمر را می‌گذراند و تازه پایه دایره بلوغ نهاده است که پدر چهره در نقاب خاک می‌کشد و فرزند را با کوله باری از مشکلات و مصائب تنها می‌گذارد. این حادثه، محمد حسین نوجوان را که تنها پسر خانواده است، وارد میدان تلاش معاش می‌کند و مسئولیت خانواده پر ازدحام، دست تنگ و کم زمین را بدوشش می‌اندازد.

نمی‌دانم و نمی‌گویم که در آن عصر عسرت و در آن «خراب آباد» که از در و دیوارش زوزه مرگ به گوش می‌رسید، بر محمد حسین تنها و نوجوان چه گذشت! فقط همین قدر می‌دانم که مشکلات زندگی و تنگناهای سخت معیشت با همهٔ سنگینی و وسعتش که در ستم آباد هزارجات، کمرشکن است، همت مردانهٔ او

را تسخیر نکرد و مانع از ادامه تحصیلش نشد. ضمن کار و تلاش برای تأمین معاش خانواده، با عرق ریزان روح و پشتکار معنوی، دروس مقدماتی را ادامه داد و به پایان برد.

سپس پا به پله نوینی علم و دانش نهاد و برای ادامه تحصیل در سطوح بالاتر، راه «سنگ تخت» را در پیش گرفت که آنزمان مرکز مهمی علوم دینی بود. پنج سال در آن دیار مقیم گشت و از وجود اساتید آنجا بهره‌ها برد. با وجود مشکلات فراوان، فقر کشنده و خانواده بی‌سرپرست، با همت مردانه و پشتکار عاشقانه به تحصیلاتش ادامه داد. در این مدت کتابهای قوانین و لمعتین را به پایان رساند و در حد استادی و تدریس بر آنها تسلط یافت.

با توجه به اینکه در حوزه مذکور از لمعتین بالاتر تدریس نمی‌شد، استاد به ناچار، راهی زادگاهش «نیلی» گردید. ضمن امرار معاش، حوزه درس با شکوهی دایر نمود. این مقطع از زندگی استاد چه در سنگر تدریس و چه در سنگر کار و تلاش، لبریز از خاطرات شیرین و جان پرور است؛ ولی بخاطر پرهیز از اطاله کلام ناگذریم از آنها چشم‌پوشیم.

شاگردان استاد هیچگاه فراموش نخواهند کرد که او بخاطر تدریس چندین ساعته در روز، شبها به کارهای شخصی می‌پرداخت. در برخی موارد، هنگامیکه طلاب در تاریکی شب

برای وضو بطرف دره‌ها می‌رفتند، دردل تاریکی با دهقانی پستاره به پشت مواجه می‌گشتند که نفس زنان سینۀ تاریکی را می‌شکافت. هنگامیکه به هیکل درشت و بازوان سطر دهقان هیزم‌کش دقیق می‌شدند، می‌دیدند که او استاد و معلم‌شان است.

در عین پرداختن به این امور، از اندیشه مردم و مسئولیت‌های اجتماعی نیز غافل نبود. تشکیل مجالس و محافل و قیام به وظیفه خطیر ارشاد و تبلیغ جایگاه ویژه خود را داشت. از هر فرصتی برای آشنائی مردم با معارف انسان ساز اسلام بهره می‌جست. امر به معروف و نهی از منکر با زندگی‌اش پیوند متین خورده بود.

از گفتنی‌های دیگر زندگی او در این مقطع، ستیزه با خوانین را می‌توان نام برد. او با درایت دریافته بود که این ارازل نوکر مآب، پاسبانان بی‌اجر و مزد استبداد داخلی‌اند و از عوامل اساسی فقر و نکبت جگر خراش مردم. لذا از هیچ افشاگری و فریادی علیه آنها خودداری نمی‌کرد.

خوانین هم در مقابل بیکار ننشستند. ابتداء به ریش سفیدان فامیل آن شهید اخطار کردند که اگر بعد از این صادقی روی منبر برود، آنها را جریمه خواهند کرد. اما شهید صادقی بیدی نبود که با این طوفانهای مصنوعی بلرزد. او فریادش را رساتر کرد و عریان‌تر از گذشته به افشاگری پرداخت.

روباهان مکار و قتیکه از این دسیسه دست چربی نمی‌برند، به حیلۀ دیگری متوسل می‌شوند. اینبار با طرح دعاوی ساختگی و تهیه قبالة جعلی، در سدد تصرف زمین استاد بر می‌آیند و تلاش می‌کنند تا ایشان را از خانه محقر آباء و اجدادشان برانند؛ ولی این تیر زهر آلود خوانین نیز به سنگ می‌خورد. با درایت و پایمردی استاد و حمایت پا برهنگان منطقه، این تلاش ذلیلانه آنها نیز تاج موفقیت بر سر نمی‌نهد. با این عمل نخستین ضربه را بر پیکر پوسیده و سرطانی خوانین وارد می‌کند.

بدین صورت، سه سال سراسر مبارزه و پیکار را در زادگاهش سپری می‌کند. در سال ۱۳۴۹ به منظور تکمیل تحصلات و استفاده از محضر دانشمندان و رجال حوزوی، تصمیم به یک هجرت سرنوشت ساز بسوی عتبات عالیات می‌گیرد و رهسپار دیار فضل و ادب، اجتهاد و فقاقت، نجف اشرف می‌شود. در جوار مولایش رحل اقامت می‌افکند. با اشتیاق و عطش سیری‌ناپذیری به تحصیل علوم و معارف اسلامی می‌پردازد تا جویباری از سرچشمه ذلال معارف اسلام بر کویر تشنه وجودش جاری سازد.

سه سال در آن دیار علم و عرفان ماندگار می‌شود. در این مدت، علاوه بر اتمام سطح، مدتی به درس خارج و دروس جنبی دیگر نیز می‌پردازد. پیمودن این مراحل بلند در آن مدت کوتاه، خود

نمایانگر نبوغ و استعداد سرشار استاد شهید می باشد. در جمع همدرسها و هم بحثها بعنوان طلبه ای فاضل، ممتاز و پرتلاش مطرح بوده است. یکی از هم دوره ایهای استاد در این خصوص می گوید:

«من خود شاهد گذراندن امتحان سطوح عالیہ ایشان در نزد شهید صدر(ره) بودم. چنان با شجاعت و مهارت جزئیات دقیق درس را توضیح می داد که هرتازه واردی خیال می کرد آنها دو نفر از اساتید برجسته حوزه اند و با همدیگر مباحثه می کنند.»

پس از سه سال اقامت پربار در نجف، آهنگ سرزمین عشق و عرفان نموده، عازم کنگره سیاسی - عبادی حج می شود تا مبارزه عملی با شیاطین و استکبار را بیاموزد و با قهرمان توحید، ابراهیم بت شکن تجدید میثاق نماید. پس از اتمام مراسم، مجدداً راهی نجف می شود و همانند گذشته مشغول تحصیل و تحقیق می گردد. در مدت سه سالی که ایشان در نجف بسر می بردند، مردم منطقه با فرستان نامه های متعدد برای مرجع تقلید آنزمان، درخواست می کردند که استاد صادقی را به منطقه بفرستد. آن مرجع بزرگ، ضمن اینکه ایشان را بعنوان وکیل خود در نواحی ارزگان منصوب مینماید، از آن شهید درخواست می کند تا به زادگاهش

بازگردد و مسئولیت امور دینی منطقه را به عهده بگیرد. استاد شهید که آتش احساس مسئولیت در قبال مردم رنج‌دیده از اعماق وجودش زبانه می‌کشید، درخواست مردم و مرجع تقلید را می‌پذیرد و در سال ۱۳۵۲ قدم به خاک پاک میهن می‌گذارد و مورد استقبال کم‌نظیر مردم منتظر و مشتاق قرار می‌گیرد. با این بازگشت، مرحله نوینی از زندگی استاد آغاز می‌گردد.

۲- تدریس، تبلیغ و مبارزهٔ خموش

استاد در شرائطی قدم در متن اجتماع و حوادث گذاشت که کشور جولانگاه هرزاغ و زغنی بود. هرکس از طریقی برگردهٔ کبود شدهٔ مردم سوار بودند و تازیانه ستم بر پشت و پهلویشان فرود می‌آوردند. حکام ستمکار دست اندرکار غارت و چپاول بودند و خوانین هم جاده صاف کن و آتش بیار معرکه. چپی‌های نادان و ابله با اعتقادات مردم سر ستیز داشتند و چون میکروب مرگزا، آرام و بی صدا نقاط حساس پیکرهٔ اجتماع را چرکین می‌نمودند. مفاسد اخلاقی و اجتماعی آرام آرام نقاب از چهره بر می‌داشت. فضائل اخلاقی و ارزش‌های اسلامی به زاویه زندگی می‌رفتند.

مشاهده این اوضاع آشفته و این همه نابسامانی، هیچگاه بذر یأس در مزرعه دل پر احساس او نکاشت؛ بلکه بیشتر از پیش به

عمق رسالت و پهنای مسئولیتش آشنا نمود. او هدفدارتر و درد آشناتر از آن بود که از سنگلاخ‌ها بهراسد و ابهیت مشکلات، اراده‌اش را تسخیر نماید. این بود که بی درنگ دامن همت به کمر زد و پیکار برای اصلاح امور و کاستن از درد و رنج مردم را در محورهای زیر آغاز نمود:

الف: در سنگر تدریس: استاد در بدو ورود به منطقه، اقدام به تأسیس مدرسه علمیه «نیلی» نمود. طلاب بسیاری از نواحی گوناگون، پروانه‌وار دور شمع وجود ایشان حلقه زدند. با توجه به تسلط استاد بر سطح و شهرت‌شان بعنوان یک عالم برجسته دینی، بزودی حوزه درس پر رونقی شکل گرفت که از مقدمات تا رسائل و مکاسب تدریس می‌گردید.

در بسیاری از موارد، شاگردان‌شان از ۱۵۰ نفر هم متجاوز بودند. بسیاری از طلاب جوان ارزگان از شاگردان و تربیت یافتگان حوزه درس آن استاد شهید هستند.

ب: در سنگر فعالیت‌های اجتماعی: برغم تلاش مستمر در عرصه تدریس، فعالیت‌های گسترده اجتماعی نیز جزء برنامه زندگی استاد بود. در این راستا، حل و فصل بسیاری از دعاوی حقوقی - قضائی مردم منطقه را به عهده گرفت. بدینوسیله، حکام استبداد و خوانین را هم از منبع در آمدشان یعنی رشوه و اخاذی

محروم نمود و هم در انزوا و تنگنای اجتماعی قرار داد. واکنش تند و فوری آنان می‌تواند نمایانگر میزان خشم و هراس آنها از این موضوع باشد. حکام جور با همدستی خوانین، ایشان را به تشکیل محاکم قضائی مستقل در برابر محاکم حکومت متهم کردند و اقدام به آزار و اذیت استاد نمودند. در این رابطه، چندین بار به مرکز ولسوالی فرا خوانده شد و با استفاده از تهدید و تطمیع، سعی کردند تا استاد شهید را از ادامه فعالیت در این مورد، بازدارند؛ اما قامت راست آن راست قامت با این بادها هرگز به خمی نگرائید. علی‌رغم همه فشارها، او به انجام رسالت اجتماعی و تعهد دینی و اخلاقی خویش تداوم بخشید.

ج: در سنگر دفاع از خان گزیده‌ها: در سال ۱۳۴۹ قحطی وحشتناک بر تمام ساحات کشور، خصوصاً مناطق محروم مرکزی، سایه افکنده بود. خوانین بی‌خرد بعنوان گردانندگان جامعه، بجای دستگیری از گرسنگان و بینوایان، آخرین قطرات خون باقی مانده در پیکر نیمه جان و بی‌رمق مردم قحطی زده را چاپیدند. آنان که جیب مردم را خالی و ظرف غذای‌شان تهی را می‌دیدند، زمین و خانه‌های گلین آنها را هدف تطاول و غارت قرار دادند. با همدستی حکام جابر و با استفاده از قباله‌های جعلی، تنها مایملک دهقانان گرسنه و رنجور را از چنگال‌شان بیرون آوردند.

استاد شهید هنگامیکه از نجف مراجعت نمود، با انبوهی از دهقانان زخم خورده و رانده شده مواجه گشت. دهقانانی که دستان زخم‌دار، فرزندان رنجور و عائله در بدرشان حکایت از ثقل یوغ ستم و بلندای شب بیداد می‌نمود.

حدیث این خان‌گزیده‌های خانه بدوش چنان تلخ و جگر خراش بود که رگهای شیر خشمگین هزاره‌جات را متورم نمود و سراپایش را آتش گرفت. بی‌درنگ زارعین خوانین را راند و به صاحبان زمین‌ها دستور داد که زمینهایشان را متصرف شوند. خوانین که جرأت روبرو شدن با استاد را نداشتند، پشت سر حکام جور سنگر گرفتند و به حاکم، والی و... متوسل شدند.

استاد شهید در این رابطه چندین بار به مرکز ولسوالی و ولایت فراخواند شدند. یکبار هم در ادامه همین دعوا به مرکز کشور (کابل) مسافرت نمودند. این کشمکش دامنه دار از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. سرانجام همزمان با روی کار آمدن خلقی‌ها، قضیه به نفع صاحبان زمین خاتمه یافت.

د- در سنگر پیکار با الحاد:

این مقطع از زندگی استاد شهید همزمان بود با اوجگیری فعالیت‌های پنهانی گروهکهای الحادی و چپی. جوجه‌های تربیت یافته روسها، تحت عناوین «خلق» و «پرچم» سرطان مارکسیسم را

در پیکره اجتماع می‌پاشیدند. این غلامان بی اراده استعمار سرخ با حمایت پنهان و آشکار روسها و در سایه سهل انگاری عمدی حکام وقت و تحت پوشش معلم، مدیر، کارمندو... در تمام نواحی کشور فعال بودند و به تخریب افکار جوانان می‌پرداختند.

آن استاد فرزانه با درایت، خطر نفوذ چپی‌ها را دریافته بود. مجدّانه سعی می‌ورزید تا جوانان را از افتادن در کام و دام آنها نجات دهد. در مناظر و خطابه‌ها، خطر سرایت و یروس الحاد را گوش زد می‌نمود. مباحثات و مناظرات آن مرد بزرگ با خلقی‌های فریب خورده داستانهای شنیدنی دارد؛ ولی بخاطر پرهیز از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنم. مبارزات استاد شهید ادامه داشت تا اینکه کودتای هفت ثور پیش آمد و زندگی ایشان وارد مرحله نوینی گردید.

۳- آغاز انقلاب و تداوم جهاد تا شهادت

سرمایه‌گذاری بلند مدت روسها در افغانستان، سرانجام در هفت ثور ۵۷ به ثمر نشست و کودتای هفت ثور بعنوان یک رخداد وحشتناک و سیاه سیاسی بر مردم ما تحمیل برگردید.

این حادثه غم انگیز، مسیر تاریخ کشور و بستر حرکت زندگی مردم ما را بسوی فاجعه سوق داد. در این میان، علماء و روحانیون،

روشنفکران و تحصیل کرده‌ها، بیش از همه در معرض تهدید و فاجعه قرار گرفتند.

قهرمان داستان ما نیز از این قاعده مستثنی نبود. روی کار آمدن کمونسیتها همان، آغاز آزار و اذیت ایشان هم همان. قوماندان و عساکر خلقی بارها شبانه به مدرسه و خانه ایشان حمله بردند؛ به تلاشی و جستجو پرداختند تا مدرکی بدست آورند که آنرا بهانه قرار داده و ایشان را نیز مانند سائر علماء رهسپار سیاه چالها و کشتارگاه نمایند.

خلقهای درون منطقه نیز تمام حرکات و سکنات ایشان را تحت نظر داشتند. نگارنده نیک بیاد دارم که در آن روزگار سیاه ترور و وحشت، شبی، شهید صادقی مهمان دیار ما بود. هنگامیکه می‌خواستند به رادیو بی‌بی‌سی گوش فرا دهند، دو نفر را بعنوان آدر باش پشت بام فرستادند تا هرزمان که جاسوسان خلقی از راه رسیدند، مراتب را به اطلاع ایشان برسانند.

در تداوم این آزار رسانیها، چندین بار ایشان را برای تحقیق و بازجویی به مرکز ولسوالی فرا خواندند؛ ولی هیچ دستاویزی برای بازداشت استاد بدست نیاوردند. بسیاری از دوستان آن شهید به ایشان توصیه کردند که برای حفظ جان به خارج از کشور مهاجرت نمایند. در همین زمان علمای سرشناس افغانستانی مقیم قم نیز که

جان ایشان را در خطر می‌دیدند، با فرستادن پیک مخصوص، به استاد توصیه کردند که به ایران مهاجرت نماید. این توصیه‌ها در شرائطی گوش زد می‌گردید که از آسمان کشور خون می‌بارید و همه روزه خبر دستگیری، شهادت و زنده بگور شدن علماء و سائر طبقات کار آمد جامعه بگوش می‌رسید. وحشت و اضطراب بر همه جا سایه افکنده بود؛ اما صادقی دریا دل که ترس به نظرش افسانه می‌آمد، هم چنان در میان مردم و شریک درد و رنج‌شان باقی ماند. در آخرین ماههای قبل از قیام مردم که منطقه در آرامش پیش از طوفان بسر می‌برد، حکومت ترور و وحشت کمونیستها به اوج رسیده بود. استاد شهید در این مقطع اکثر اوقات در کوهها و مخفی‌گاهها بسر می‌برد. آن معلم انقلاب در آن روزهای تنهائی و دلتنگی، طرح یک خیزش عظیم و قیام مردمی را می‌ریخت. در اوج ظلمت شب، به سپیده و صبح می‌اندیشید. در اندیشه شکستن قامت شب و طلوع خورشید رهائی، پگاه را به دیرگاه پیوند میداد. پیوسته در تلاش و تکاپو بسر می‌برد. با علماء سائر نقاط در تماس مداوم بود. با بزرگان و ریش سفیدان نیز مشوره‌ها داشت. کوه سرفراز «چوگنی» و چشمان بیدار ستارگان در سکوت و خلوت شب تنها نظاره‌گران جلسات نیمه شب استاد و همفکرانش بود و این راز را تا ابد در سینه حفظ خواهند کرد.

پس از مدتها فعالیت زیر زمینی، سرانجام تاریخ آغاز قیام تعیین گردید. همفکران استاد هرکدام مأموریت ویژه‌ای یافتند و سر به کف در پی انجام آن شتافتند.

در همین گیر و دار از مرکز ولسوالی خبر رسید که گودالهای برای زنده بگور کردن هریک از روحانیون و بزرگان دایکندی در اطراف ولسوالی حفر شده و کمونسیتها مصممند تمام علماء و بزرگان را به بهانه‌های مختلف، جلب نموده و سر به نیست نمایند. در حالیکه این شایعه دهان به دهان می‌گشت، ولسوال دایکندی بوسیله تلفن، شهید صادقی را به مرکز احضار نمود. معلم انقلاب که قبلاً از توطئه کمونسیتها آگاه شده بود، در آن گفتگوی تلفنی با متانت و خونسردی در پاسخ ولسوال گفت: اینبار اگر آمد تنها نمی‌آیم (یعنی همراه با لشکر خواهم آمد). حاکم فوراً متوجه شد که قصه چیست و بلافاصله تلفن را قطع کرد.

بدین ترتیب، تصمیم به آغاز انقلاب، علنی گردید و نخستین جرقه قیام روشن شد. پشت زمستان شکست و یخبندان سکوت فرو ریخت. تلاشها برای شروع انقلاب که از مدتها قبل آغاز شده بود، آهنگ پر شتاب تری یافت.

سرانجام، تلاش‌های چندین ماهه به بار نشست. در تاریخ ۱۹ حمل ۵۸ همراه با تعداد کثیری از مردم پا برهنه که یاران دیرینه

او در همه عرصه‌ها و صحنه‌ها بودند، به عزم تسخیر مرکز دایکندی به حرکت در آمدند. با اینکه مردم، سلاحی جز بیل و کلنگ نداشتند، اولین مرحله از قیام در آغازین گامها با موفقیت سپری گشت و مرکز ولسوالی طی یک درگیری شدید و کوتاه مدت به تصرف مردم در آمد. آوازه قیام پرشکوه مردم دایکندی چون بمب در کل هزارجات صدا کرد و مایه امید و دلگرمی مردمان نقاط دیگر گردید. به فاصله اندکی مردم شهرستان پیاخاستند و بساط کمونست‌ها را بر هم چیدند.

آن جهادگر بیدار دل پس از فراغت از دایکندی، نیروهایش را بطرف پنجاب سوق داد؛ اما در میانه راه در منطقه «سنگ تخت» خبر رسید که ۱۵۰ نفر از علماء و بزرگان لعل دستگیر و در مرکز آن ولسوالی زندانی شده‌اند و قرار است پس از سپری شدن جشن هفت ثور اعدام گردند. پس از شنیدن این خبر، تغییر مسیر می‌دهد و برای آزاد سازی «لعل» بطرف مرکز آن ولسوالی حرکت می‌کند.

روز هفت ثور ۵۸، جلادان خلق و پرچم سرگرم جشن و پایکوبی به مناسبت اولین سال کودتای ننگین شان بودند که سپاهیان ظفرمند شهید صادقی، تکبیر گویان به مرکز ولسوالی حمله ور می‌شوند. طی درگیری کوتاهی، آن سامان نیز از لوٹ وجود مارکسیست‌ها پاکسازی می‌شود.

در سومین مرحله، اینار رهسپار پنجاب می‌شود و مرکز آن ولسوالی را نیز با کمک و مساعدت مردم آن دیار آزاد می‌کند و در تاریخ ۵۸/۲/۱۱ پرچم فتح را بر بلندای آن سرزمین نیز به اهتزاز در می‌آورد. آنگاه بسوی یکاولنگ یورش می‌برد و با همدستی مجاهدان سائر نواحی، آن سرزمین را نیز از چنگ ایادی الحاد بیرون می‌آورد. سپس در رأس سپاه گران که از مجاهدان مناطق آزاد شده تشکیل یافته بود، آهنگ فتح بامیان می‌کند.

اینبار، نبرد تاریخی و حماسه پر شکوه «بامیان» اتفاق می‌افتد و جمع کثیری از جهادگران آزادی بخش در کربلای بامیان، جام شهادت می‌نوشند. علی‌رغم تهور، بی‌باکی و شهادت طلبی لشکریان اسلام بعلت نبود تسلیحات و عدم آشنائی مجاهدان با جنگ‌های منظم و پیچیده، مرکز بامیان آزاد نگردید.

امواج خروشان این حرکت طوفنده و بنیان کن که آن فریادگر رهائی، جرقه زن آن بود، تمامی هزارجات را در نور دید و از ارزگان تا میدان از غور تا غزنی را به لرزه در آورد.

پس از حماسه بامیان، استاد شهید برای تجدید قوا به ارزگان بازگشت. هنوز چند صباحی از بازگشت‌شان نگذشته بود که یکاولنگ به تصرف حکومت در آمد. استاد شهید بی‌درنگ، اقدام به بسیج و اعزام نیرو نمودند. نیروهای جان بر کف اعزامی، ضمن فتح

مجدد یکاولنگ با غنائم بیشمار بازگشتند.

به منظور تداوم جهاد و گرم نگهداشتن تنور جنگ، اینبار قصد تسخیر «ترین کوت» مرکز ولایت ارزگان را نمود. با اعلام بسیج نیروها، سپاه گرانی گرد آوری نمود و فرمان حرکت بسوی مرکز را صادر نمود.

پشتونها هنگامیکه از حرکت و مقصد آن فرمانده دلاور آگاه شدند، آنها نیز رفیق قافله گشتند و از دیگر سو بسوی مرکز سرازیر شدند. هنگامیکه نیروها در اطراف شهر ترین کوت استقرار یافتند، جلساتی میان فرماندهان مجاهدین تشکیل گردید. در آن جلسات قرار بر این شد که حمله در شب معینی انجام گیرد و مسئولیت فتح بازار به مجاهدین هزاره و مسئولیت قلعه ولایت و زندان به مجاهدین پشتون واگذار گردید. شب موعود فرا رسید. مجاهد مردان هزاره، متهورانه یورش بردند و قسمتی از بازار را به تصرف در آوردند؛ اما از طرف مجاهدین پشتون هیچ حرکتی مشاهده نشد. آنها بجای یورش بر دشمن، پشت سر نیروهای شیعی سنگر گرفته بودند تا پس از فتح شهر، آنها را خلع سلاح نموده، تسلیحات و غنائمشان را به تاراج ببرند. استاد شهید زمانیکه از این دسیسه و پیمان شکنی آگاهی یافت، دستور عقب نشینی داد تا از هرگونه تنش و درگیری میان مجاهدان پرهیز گردد.

آزاد سازی مناطق وسیع و گسترش شعاع جبهه‌های جنگ، لزوم ایجاد مرکزیتی را به منظور هدایت نیروهای جهادی، اداره امور منطقه و جلوگیری از هرج و مرج، ایجاب می‌نمود. پرچمدار انقلاب و سائر علماء با درک چنین ضرورتی، سنگ بنای «شورای انقلابی اتفاق اسلامی» را بعنوان محور تشکل سیاسی - مبارزاتی مردم تشیع، پایه‌گذاری می‌کنند. در تشکیلات نو بنیاد شورای اتفاق، استاد شهید بعنوان معاون اول رئیس شورا و مرد شماره دو آن تشکیلات ایفاء وظیفه می‌نمود. تازمانیکه شورای اتفاق در بستر اهداف بنیان‌گذارانش حرکت می‌کرد، او بعنوان یک سرباز فداکار و وفادار برای آن تشکیلات باقی ماند.

هنوز چند صباحی از شکل‌گیری شورای اتفاق نگذشته بود که استاد شهید به منظور معرفی چهره انقلاب اسلامی به جهانیان و انعکاس مبارزات مردم مناطق مرکزی در خارج از کشور، راهی پاکستان و ایران گردید. او نخستین سفیر و پیام‌رسان مبارزات مردم مناطق مرکزی در خارج از کشور بود.

او در آن سفر، تماسهای گسترده‌ای با سران جمهوری اسلامی و شخصیت‌های افغانستانی مقیم ایران و پاکستان برقرار نمود و به تشریح حماسه‌ها و رشادت‌های مردم مناطق مرکزی پرداخت. روحانیون و شخصیت‌های افغانستانی را ترغیب به بازگشت به

میهن و هدایت مبارزات مردم نمود. بعلاوه دفاتر نمایندگی «شورای اتفاق» را در ایران و پاکستان نیز دایر نمود.

از دیگر اقدامات سازنده ایشان در آن سفر، تشکیل «جبهه آزادی بخش اسلامی» بود که استاد سفر کرده مان از بنیادگذاران آن جبهه بود.

پس از تکمیل اهداف سفر، دوباره به درون سنگرها بازگشت و به تداوم سنگرداری پرداخت. در مدت زمانی که ایشان در مسافرت بسر می بردند، خوانین غیبت استاد را غنیمت شمرده، به فتنه انگیزی و چپاول دست یازیدند. استاد بلافاصله پس از بازگشت، اقدام به دستگیری و مجازات خوانین آشوب طلب نمود و گوش مالی سختی به فتنه جویان داد. پس از خاموش نمودن فتنه خوانین، به تداوم فتوحات گذشته پرداخت. اینبار به منظور فتح مرکز ولایت غور، نیروهایش را به آن سمت سوق داد. به رغم نبود تسلیحات کافی و موقعیت سوق الجیشی خاص آن منطقه، نیروهای جان برکف ارزگان تحت فرماندهی آن فاتح نام آور، مردانه می‌رزمیدند و می‌رفتند تا درفش فتح را در سرزمین تاریخی غور نیز به اهتزاز در آورند. در حالیکه استاد و همزمانش در درگرم گرم پیکار و ستیز بودند، خبر جنگ افروزی و هابیون در نواحی ارزگان به آنها رسید. استاد و همزمانش به ناچار مرکز غور را به حال خود

واگذار نمودند و رهسپار ارزگان شدند.

ایشان هنگامی وارد منطقه شد که جنگ تمام عیار در نواحی گیزاب و اطراف در جریان بود. این نخستین رویا روئی گسترده شیعیان و وهابیون بعد از انقلاب و بلکه بعد از جنگ عبدالرحمن بود. بسیار لازم و ضروری بود که در آن اولین زور آزمائی، درس یادگاری به وهابیون داده می شد تا دیگر هوس تجاوز و فتنه انگیزی را در سر نپرورانند. آن تک سوار عرصه پیکار نیز چنین کرد. گوش مالی سختی به وهابیون داد که تا مدتها جرأت نگاه کردن به سرزمینهای شیعیان را هم نداشتند.

جهاد پیگیر و رزم پرشکوه آن فرزند طوفانی انقلاب هم چنان ادامه داشت. طوفنده و پرخروش به پیش می رفت تا پرچم فتح را بر بلندای این سرزمین به اهتزاز در آورد؛ ولی افسوس که دشمنان رند و چالاک با کاشتن بذر نفاق و شعله ور ساختن جنگهای داخلی، آن شیر خشمگین را در قفس تنش های داخلی گرفتار نمودند.

این قصه پر غصه و روایت تلخ، گفتنی ها بسیار دارد و استاد شهید در آن حوادث، سخت مظلوم واقع شده بود؛ ولی به پاس احترام به وحدت ملی اسلامی جامعه تشیع که پاسداری از آن توصیه مکرر و ذکر صبح و شام آن شهید زنده یاد بود، لب فرو می بندیم و گفتنی ها را نگفته می گذاریم. صرفاً جهت اطلاع

خوانندگان - نه موضع گیری - دو نکته را در این رابطه یاد آور می شویم:

۱- درگیرهای شورای اتفاق با نیروهای شهید صادقی، عموماً در دایکندی - زادگاه و دیار استاد - اتفاق افتاد. خود قضاوت کنید که چه کسی مهاجم و کی مدافع بوده است.

۲- در بحبوحه جنگ، هیئت صلحی متشکل از چهار نفر از علمای برجسته بامیان به نیلی آمد. آنان برای آگاهی از نظرات استاد شهید، جلسه پرسش و پاسخ با شرکت عامه مردم تشکیل دادند. نخست از علت آغاز درگیریها پرسیدند. دو کلمه از پاسخ مفصل آن شهید را در اینجا نقل می کنیم:

«درگیریها با هجوم نیروهای شورای اتفاق به بهانه کشته شدن یکی از افراد شان در منطقه ما، آغاز شد. ما از شما سؤال می کنیم که در همه جای دنیا همه روزه افرادی کشته می شوند، آیا راه گرفتن خون او اعزام سه هزار لشکر است یا راههای دیگر هم وجود دارد؟»

در سالهای اخیر که تضادهای گروهی و تنش های داخلی، امکان تحرکات سالم سیاسی - نظامی را از همگان سلب کرده بود، استاد شهید بیشتر به مسائل عمرانی، اقتصادی و فرهنگی منطقه پرداخت. بدینوسیله می خواست هم از درگیر شدن در جنگهای

داخلی بپرهیزد و هم خدمتی به مردم محروم و رنج کشیده نماید. در این زمینه، خود که انسان توانمند، آبدیده و رنج کشیده بود، از همه بیشتر کار می‌کرد و همگان را به کار و تلاش تشویق می‌کرد. در بسیاری از موارد افراد بیکار و تن پرور را جریمه می‌نمود. با وجود فقدان ابزار و وسائل عمرانی و فرهنگی آن خدمت‌گزار صدیق مردم خدمات ارزنده‌ای به انجام رساند و یادگارهای ارزشمند از خود به یادگار گذاشت. بررسی تفصیلی این موضوع از حوصله این مقال خارج است. فشرده و فهرست‌وار به بخشی از خدمات آن زنده یاد در زمینه سازندگی و امور فرهنگی و آموزشی، اشاره می‌کنیم:

۱- در ساحة فرهنگی و آموزشی:

- الف - بازگشائی مکاتب: استاد شهید با درک ضرورت توجه به امور تعلیمی و تربیتی نونهالان و جوانان محروم آن سامان، در قدم اول، مکاتب جدید (دولتی) را از انزوا و خلوت بیرون آورد. آن مراکز حیاتی و آینده ساز را با حضور صدها نونهال مشتاق، حیات دوباره بخشید. غنچه‌های زندگی و امیدهای فردای مردم، عصای چوپانی را کنار نهادند و قلم و کتاب بدست گرفتند.
- ب - فعال نمودن مدارس دینی: همزمان با بازگشائی مکاتب، مدارس دینی نیز فعال گردید. ابتداء مدرسه علمیه نیلی آغاز بکار

کرد و پذیرای ۶۰-۷۰ طلبه جوان و شیفته علم گردید. با مرور زمان و جد و جهد مسئولان پایگاهها، مدارس دینی سائر نقاط نیز فعال و پذیرای طلاب گردیدند.

۲- در ساحة سازندگی و عمران:

الف - تعمیر و احداث خطوط ارتباطی: برای سهولت در امر حمل و نقل مایحتاج مردم، کلیه سرکهای منطقه با دستور و هدایت استاد باز سازی گردید و در مناطق بسیاری سرکهای جدید احداث شد.

ب - احداث پل: در این خصوص، احداث پل بر روی رودخانه‌های شهرستان و دایکندی از اثار ماندگار آن شهید بزرگوار است.

ج - احداث مدرسه، مسجد و بازار: بناء مسجد و بازار نیلی و احداث مدرسه مهدیه از نمونه‌های مثال زدنی در این مورد است.

د - ایجاد سد: احداث سد به منظور استفاده از آب دریا در امر کشاورزی از طرح‌های موفق و بی سابقه ایشان است. نخستین بار، سد «غدار» که با طرح و پیشنهاد خود آن شهید آغاز شده بود، پس از سه سال کار مداوم، مورد بهره برداری قرار گرفت و بیش از هشتاد خانوار بی زمین و کم زمین را صاحب زمین نمود. سپس این تجربه موفق در بسیاری از نقاط تکرار شد و کمک شایانی به توسعه

زراعتی منطقه نمود.

۵- احیاء زمین‌های بایر: ایشان با دقت و تیزبینی خاص، سراسر منطقه را می‌گشت و زمین‌های موات و هرجایی را که استعداد بهره برداری داشت، به افراد بی زمین واگذار می‌کرد. با این شیوه، بسیاری از زمین‌های بایر و دشت‌های خشک به مزارع سرسبز و آباد تبدیل گردیدند.

استاد شهید در عین حال که مانند یک باغبان کاردان و دلسوز در جهت شکوفائی آن باغ و بوستان، شب را از روز نمی‌شناخت، هیچگاه از وظائف که مقتضای هویت صنفی روحانیت است، غافل نبود. در گرما گرم فعالیت‌های فوق، مدت زیادی از طرف آیه الله منتظری بعنوان امام جمعه منصوب شده بود و اقدام به برپائی مراسم عبادی سیاسی نماز جمعه می‌نمود.

قضاوت هم در این میان جای خود را داشت. ایشان از طرف مرجع فوق الذکر، اجازه قضاوت نیز داشتند و به این امر مهم نیز می‌پرداختند.

تلاش‌های پیگیر و خروشنده استاد در محورهای فوق ادامه داشت تا اینکه نشست‌های مقدماتی علماء و فرماندهان جهادی برای ایجاد وحدت و پایه‌گذاری حزب وحدت اسلامی پیش آمد. استاد شهید که دمیدن نسیم روح بخش وحدت بر پیکره مجروح

جامعه افغانستان از آرمانهای دیرینه‌اش بود، مشتاقانه و فعالانه در جلسات مقدماتی شرکت جست. پس از آن نوبت امضاء میثاق نامه رسید. استاد شهید با دل و جان میثاق وحدت را امضاء نمود و بعد از آن مانند یک سرباز فداکار و وظیفه شناس در خدمت آرمانهای حزب وحدت در آمد.

نکته‌ای که در خصوص وحدت خواهی آن شهید قابل یادآوری است اینکه در طول جهاد چهارده ساله، هرگاه کانون و مرکزیتی با نیات وحدت طلبانه شکل گرفته است، آن منادی راستین وحدت از بنیان گذاران آن کانون بوده است. شورای اتفاق نخستین مرکزیتی بود که بدین منظور بوجود آمد و استاد شهید از مؤسسين و ارکان مهم آن شورا بود. جبهه آزادی بخش اسلامی نیز سازمانی بود در راستای همین هدف و باز صادقی صدیق از پایه گذاران جبهه مذکور بود. سومین و آخرین حرکت وحدت خواهانه، تشکیل حزب وحدت اسلامی بود که باز آن شهید وحدت از استوانه‌های پایدار جریان مذکور بود.

در مرحله تعیینات حزب وحدت، ایشان بعنوان عضو شورای مرکزی و فرمانده کل نیروهای مسلح حزب وحدت انتخاب گردید و از آن پس به ایفای وظیفه در سنگر جدید پرداخت. اولین وظائف او در سمت فرماندهی کل نیروها، عبارت

بوداز: ادغام پایگاههای احزاب منحل و تشکیل پایگاههای واحد، خاتمه بخشیدن به درگیری‌های پراکنده داخلی و تشدید جهاد در جبهه‌های جنگ با ایادی روسها. استاد با شور و اشتیاق به انجام امور فوق پرداخت و صادقانه پایه‌های وحدت را تحکیم بخشید. استاد در گرماگرم سروسامان دادن به امور نظامی حزب بود که شورای مرکزی حزب وحدت ایشان را بعنوان عضو هیئت بلند پایه‌ای اعزامی به خارج تعیین نمود. ایشان به لحاظ علاقه‌ای که به کار در میان مردم داشت، ابتداء از پذیرفتن مسئولیت جدید خودداری کرد؛ اما مسئولان حزب وحدت، قاطیعیتی که در ایشان سراغ داشتن، با اسرار از استاد خواستند تا عضویت هیئت را بپذیرند. ایشان هم این مسئولیت خطیر را پذیرفتند و در زمستان سال ۱۳۶۸ در حالیکه برف سنگین، عبور و مرور در اکثر راههای هزاره‌جات را غیر ممکن ساخته بود، همراه با اعضاء هیئت به ایران آمد.

او در ایران همگام با دیگر اعضاء هیئت، تلاش‌های گسترده‌ای را به منظور ترغیب گروهها به اتحاد، ادغام دفاتر و اعلام رسمی حزب وحدت، آغاز نمود. در این راستا، ملاقات‌ها و نشست‌هایی با مقام معظم رهبری، آیات عظام، مسئولان جمهوری اسلامی، سران احزاب و دیگر شخصیت‌های سیاسی -

جهادی داشتند. سرانجام با تلاش پیگیر هیئت پرتلاش، حزب وحدت بعنوان یک وزنه مهم و تعیین کننده در جهان خارج نیز مطرح گردید.

پس از پایان مأموریت هیئت در ایران، جهت مذاکره و تبادل نظر با رهبران جهادی مقیم پیشاور، رهسپار پاکستان گردید. سپس به مرکز بامیان رفت و گزارش سفر موفقیت آمیز هیئت را به شورای مرکزی تقدیم داشت. آنگاه همانند گذشته به پیشبرد امور نظامی حزب وحدت پرداخت و تا پوشیدن جامه سرخ شهادت، لحظه‌ای آرام و قرار نیافت.

سرانجام شب پرواز و معراج رسید. شامگاه بیست چهارم عقرب، استاد مهمان یکی از بستگان‌شان در قریه «سنگ‌موم» بودند. سپاه سیاه و زنگی شب همه جا را فتح کرده بود. قریه سنگ‌موم در حلقوم تاریکی فرو رفته بود. مهتاب خجل و رنگ پریده از پشت کوه‌های صد خانه سرک می‌کشید. «چوگنی» عبوس و خشمگین، بلندای قامت شب را می‌شکست و به آسمان پرستاره چنگ می‌انداخت. سکوت مرموز شب با غریب‌ی شادی خفاشان ظلمت پرست و نعره بادهای تپاول‌گر خزان‌ی درهم شکسته می‌شد. استاد شهید لحظات شیرینی را در میان غنچه‌های زندگی‌اش می‌گذراند. جگرگوشه سه ساله‌اش را در آغوش پر مهر

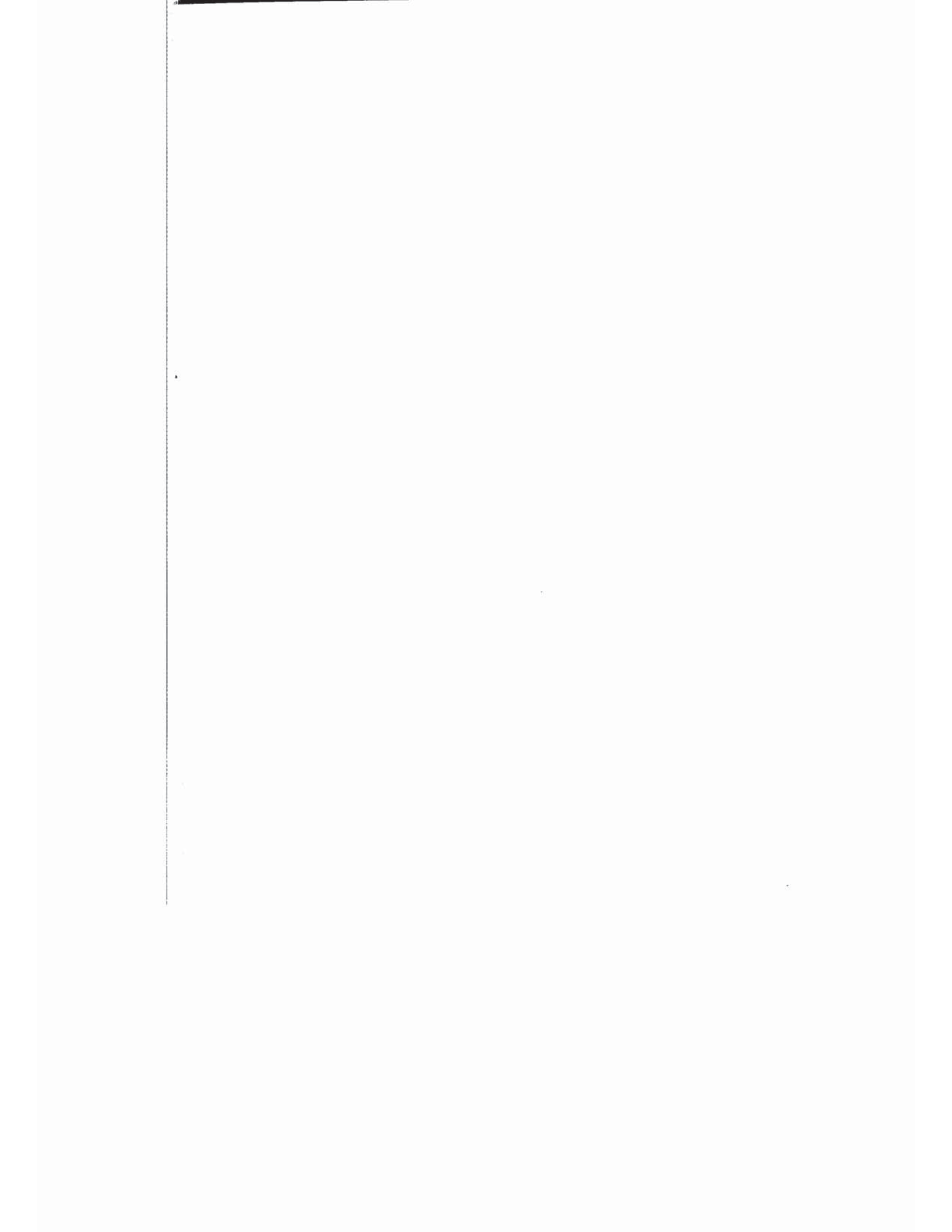
داشت و دست نوازش پدرانۀ نثارش می‌کرد. محافظان استاد از مرکز ولایت راه افتاده و هنوز در راه بودند. در چنین لحظاتی، ناگهان نوک سه میل اسلحه خودکار از در و پنجره به درون اطاق خزید و سینۀ پرمهر آن مهربان مرد را نشانه رفت. قبل از اینکه استاد هیچگونه حرکتی انجام دهد صدای رگبار مسلسل در فضا پیچید و شب هجران و فرقت یار به سر رسید.

یادش گرامی روحش شاد آرمان‌هایش جاویدانه و راهش پر رهرو باد.

ویژگی‌های روحی و اخلاقی

شهید صادقی

محمد امیر ناصری



به بهانه مقدمه

سرزمین مرد خیز ورزگان همگام با طبیعت موج و تند تیز
کوهستانی و همراه با رودهای خروشان خویش مردان بزرگی را در
دامن خود پرورش داده است این دلاوران و سرداران نامی کسانی
بودند که با ناکسان و قلدران و زورمندان مرد نما و دیو صفت اعم از
مستبد و ملحد و مزدور پنجه در پنجه فکنده و هرازگاهی در مصاف
جهاد جانانه جان باختند ولی نام بلندشان بر بام بلند شرافت و
چون بیرق گلرنگ در اهتزاز است و طنین نعره‌های این شیر مردان
در لابلای اوراق کتاب کهن تاریخ طنین انداز است.

تا آنجا که آوازه مجاهدان ورزگانی فراتر از دامنه‌های
خونرنگ ورزگان گذر نموده و همگام با رودهای خروشان میهن
عزیز ما که از سرچشمه‌های بابا هزار چشمه می‌جوشند و در
فراسوی مرزهای میهن موج می‌زنند، نام بلند این گردان و مجاهدان

و آغاز گران انقلاب نیز در بیرون و درون افغانستان در تاریخ ثبت است.

بی جا نبوده که در جغرافیای قدیم افغانستان که بدست نوکران بیگانه نگارش یافته بود از ورزگان بعنوان یاغستان یا سرزمین یاغیان یاد کرده اند و این خود می تواند بیانگر بسیاری از مسائلی باشد که تا هنوز بر همگان مکتوم مانده است گذشته از قرون کهن و اعصار ماضیه که خود حدیث مفصل دارد، انقلابیون و مبارزان ورزگانی در فصل اخیر تاریخ افغانستان و روزگار معاصر ما نیز حضور گسترده داشته اند.

قیام روحانی مبارز و شهید ملا خداداد لورانی - قیام مردم شهرستان و سپس قیامها و شورشهای دیگر هر کدام برگ خونین از اوراق حکایتی است که با خون به رشته تحریر آمده است اما در این جولانگاه سترگ آنچه بیش از همه هم تاریخ نگاران و دوستان و حتی دشمنان را بخود مشغول کرده است، قیام ضد الحادی و جهاد مقدس مردم ورزگان به رهبری انقلابی راستین شهید صادقی بوده است.

اگر گشودن باب انتقاد بر عملکرد مبارزان جایز باشد و روا، می توان بضرس قاطع این گفته را بر زبان آورد که در امتداد تاریخ افغانستان عموماً و منطقه مرکزی خصوصاً جهاد ضد الحادی و

ضد روسی مردم ما از همه قیامهای گذشته از عصر عبدالرحمن خونخوار گرفته تا عبدالرحمان‌های ساخت مسکو کامل‌تر و با نظم‌تر و بادوام‌تر و پرت‌تر بوده است.

انقلابات گذشته مردم ورزگان خصوصاً و منطقه مرکزی عموماً بدلیل فقدان رهبر مقتدر و تفکر روشن سیاسی و داشتن تشکیلات متشتت خان‌خانی پس از چندی راه افول و انقراض را می‌پیمودند و غالباً سرکردگان و اشخاص نامور رزمنده و آنکه سرش بکلاهش می‌ارزید یا بر چوبه دار دارالحکومه عروج می‌کردند و یا آنکه تنش در کوهستان طعمه گرگان می‌گردید و سرش چون متاع ذیقیمت همگان با کاروان باج و خراج و جزیه هزاره‌جات به کابل می‌رفت. از باب مثال به شعر محلی زیر که بیانگر یک پرده از درام تاریخ است بسنده می‌کنیم.

سر بخشی ره ده زرنی مُبَره

اُستغون شی ره زاغچی مُبَره

مراد از بخشی فرزند شهید ملا خداد وزرنی دارالحکومه شهرستان است که پس از به شهادت رسیدن موصوف سرنوشت وی را نشان می‌دهد در هر صورت حرکت جهادی اخیر مردم منطقه مرکزی بر خلاف انتظار زورمندان ملحد که متوقع زوال آن بودند رو به انسجام رفت و تا آن مرحله‌ای عروج یافت که در یک انتخاب

سرنوشت ساز و آگاهانه کلیه تشکیلاتهای سیاسی در تشکیلات پرافتخار حزب وحدت اسلامی افغانستان ادغام شده و در حیات و فرم سیاسی دولت اسلامی سهم گرفتند بدون تردید این فراز بی نظیر تاریخی حاصل دسترنج مجاهدان و غازیان و تبلور آرمان شهیدانی است که از روزهای نخستین و آغازین انقلاب مردم ورزگان حول زعامت شهید صادقی (ره) گرد آمده و قسم یاد کردند که تا آخرین قطره خون خود با دولت جبار و ستمگر کمونیستی که احدی یارای رویاروی با آنرا نداشت حمله کنند. و چه زیبا و با شکوه بود آن گردهمایی جهادی در نخستین روزهای میمون بهاری در آنجا که صدها غازی شیردل در دل باغهای به شکوفه نشسته بادام برای یورش به خدیر مرکز دولتی و کمونیستی آن روزگار آماده شدند و در پای بیرقدار دلیر و آگاه خود شهید صادقی به سوی سرنوشت شتافتند و آنگاه شرارهای آتش که توسط صادقی شهید و همزمان از ورزگان آغاز گردیده بود سرتاسر منطقه مرکزی و فراتر از آن را در بر گرفت اگر این فرضیه‌ای تاریخی صحت داشته باشد که ملت‌ها را رجال می‌سازند پروفیسور کارلایل از انگلستان یکی از طرفداران و حتی سازندگان این تئوری است و در کتاب معروف خود بنام «پیامبر» معتقد است که پیامبر اسلام ملت عرب آنروز را ساخت که در جای خود از دیدگاه ما فراخور توجه و بحث است بدون شک

صادقی شهید از معماران و از سازندگان اصلی و بانی عملی جریان جهادی است که امروز مایه امید مظلومان و حرومان است.

و از آنجا که این شهید سعید در زندگی پر بار خود از خدمت در سنگر جهاد، هجرت و شهادت از هیچ کوششی فروگذاری نکرده و ایشان همانگونه که در مسیر جهاد جنگیده و مقاومت کرده و خورشید زندگی شان از مطلع الشمس جهاد طلوع کرده بود سرانجام در راه ایجاد وحدت و تفاهم و همبستگی نخستین قربانی بود که در غروبگاه شهادت جای گرفت و دستهای مرموزی که از آمریکا گرفته تا کابل و پیشاور و... می رسید ملتی را در سوگ نشانند.

اما غروب زندگی ظاهری شهید هرگز به معنای زوال حقیقی وی نیست ارمان صادقی و راه وی در دل های میلیونها انسان زنده است و اکنون هزاران مجاهد مسلح بیرقی را بر فراز کوههای سر بلند غرب کابل برافراشته اند که شهید صادقی برداشته بود غروب زندگی شهید طلوع دیگری بر دلها است و در حقیقت سیری متعالی است که تنها با گذر از عالم مادی حاصل می گردد.

سیمای راستین یک انقلابی مسلمان

از آنجا بیوگرافی و زندگی شهید صادقی ره برای همگان می‌تواند آموزنده باشد و بخصوص جوانان و روشنفکران مسلمان و آنانی که اراده کردند برتر از هم فردی و قوت لایموت بروند، سزاوار است که به شاخصه‌های بزرگ جهاد ملت ما اقتدا نموده از نمودارهای زندگی پیش‌کسوتان خویش سبق بگیرند و از تجارب آنان استفاده کرده و از خلیقات و روحیات آنان بعنوان سبیلها و نمونه‌های موفق درس و پند بگیرند.

چنانچه در سطور گذشته عرض گردید شهید صادقی پرچمدار یکی از کاملترین و با دوام‌ترین حرکت‌های جهادی و مبارزاتی ملت ما در امتداد سه قرن اخیر است بدون تردید این خیزش بزرگ اجتماعی برهبری یک رجل روحانی ناشی از حس اعتمادی است که ملت نسبت به یک روحانی مخلص دارد.

ما اگر بخواهیم شخصیت اخلاقی و روحی ایشان را مورد بررسی قرار دهیم می‌توانیم کار خود را از این پرسش آغاز کنیم که چگونه یک مردم محکوم که در طول چندین دهه مورد ظلم و ستم قرار داشتند به ایشان اعتماد نمودند؟ و در آن شرایطی که ترس و وحشت چون ابر سیاه و تاریک افق سیاسی و اجتماعی افغانستان را

تیره و تار کرده بود. ملت به دور رایت وی مجتمع شده به انقلاب آغازیدند.

یک محلل و مفسر سیاسی می‌تواند مدعی گردد که سرکوب شدید ملت از سوی حاکمان ستمگر توأم با امواج پروپاگاند می‌تواند باعث جدایی نیروی‌های مبارز شده و از شروع طوفان جلوگیری نماید.

می‌توان ادعا کرد آنچه که موجب شد فضای ارباب بشکنند و ملت حول یک محور بگردند شخصیت پر قدرت و صلابت عزم استوار شهید صادقی بود که ملت در طول سالها مبارزه وی را شناخته بودند و او را امین خود مشمردند مردمان منطقه مرکزی مانند هر ملت محروم و استعمار گزیده دنیا یک روحیه اجتماعی ویژه‌ای دارند و آن عبارت از آنست که نخست به هرکسی به آسانی اعتماد نمی‌کنند و این بدان خاطر است که مزدوران و نقاب دارانی بسیاری بوده‌اند که نفش گرگ در لباس چوپان ایفا کرده است. و در خاطرات و اذهان دغلكاران زیادی هست که می‌تواند حس بی‌اعتمادی را گسترش دهد اما همیشه ملت با شهید صادقی پیوند استوار بر قرار کردند که هرگز گسسته نشد. و در حقیقت این شهید صادقی بود که معتمد و امین مردم خود بود و این مردم بود که همواره وی را حامی و دوست وفادار و مرجع صلاحیتدار برای

مسائل اجتماعی خود برگزیده بودند.
این گزینش اجتماعی حاصل عمل تدریجی سالیان درازی
بود که صادقی (ره) در میان ملت خود زیسته بود.

انقلابی خود ساخته

امروزه نظامهای دموکراسی غربی بسیار سعی دارند که
محبوبیت یک رجل سیاسی بالتبع شخصیت وی را گسترده سازند
و کوشش می‌گردد از این راه که فلان سیاستمدار از یک حزب چند
درصد آراء را کسب کرده و یا میزان ارزیابی یک بنگاه تحقیقاتی
نشان می‌دهد که شاخص محبوبیت مثلاً صدراعظم دو درجه صعود
و یا نزول فرموده است.

و محبوبیت مردمی می‌تواند ناشی از ترفندهای انتخاباتی و
تبلیغاتی و هم می‌تواند واقعاً نشان دهنده محبوبیت یک رجل موفق
سیاسی گردد.

شهید صادقی (ره) محبوب ملت بود چنانچه این واقعیت در
تشییع جنازه وی مشاهده گردید که هزاران نفر از دورترین کوره ده
از معابر کوهستانی دشوار پیاده برای وداع با حامی و زعیم خود
آمده بودند.

آنچه که ملت را به صادقی دلبسته کرده بود صداقت عملی و

صراحت لهجه و شخصیت خود ساخته وی بود.

صادقی شهید اگر از انقلاب سخن می گفت اصول انقلابی را نخست خودش عملاً می پذیرفت و پیشقدم می گردید.

انقلاب هم حلاوت دارد هم مرارت کسی که درحلاوتها انقلابی باشد اما در مرارتها گوشه گیر وی فرصت طلبی بیش نیست. فردی که خود دستور جهاد می دهد اما بعوض حضور در میدان جنگ در کشورهای همسایه بدنبال دلار و دینار می گردد فرق دارد با کسی که پیشاپیش سپاه خود چون مالک اشتر روان است.

بزرگترین خصلت اخلاقی شهید صادقی همانگونه که مردم به آن باور داشت این بود که وی یک انقلابی مسلمانی بود که علم و عمل و قول و قدم را با هم وفق داده بود مردم که این صداقت علمی و عملی و قولی و قدمی را می دیدند شیفته و امیدوار به آینده حرکت و خیزش اسلامی خود می گردیدند صادقی شهید کسی بود اگر قول میداد عمل می کرد و اگر عمل می کرد عمل وی یکسان برای فقیر و غنی و عادلانه بود.

در مقام تادیب زورگویان و شاخداران و باجگیران تنها به نصیحت و ارشاد اکتفا نمی کرد بلکه بر طبق گفته مولای متقیان حضرت علی (ع) که ستمگر را با شمشیر ادب کنید همانگونه این گردنکشان را ادب می داد.

اجرای عدالت بر بیکس و غریب چندان دشوار نیست اما عدالت آنست که یقه قدرتمندان را بچسبد، هیچ نهضت اجتماعی بدون ایجاد عدالت بجائی نمی‌رسد.

مرحوم صادقی زمانی که به حفر آنهاار دستور می‌داد خود مستقیماً به جوی کشی می‌پرداخت و مانند یک کارگر زحمتکش عرق می‌ریخت و چنین بود که اعتماد ملت و محبت مردم به ایشان بر خلاف سایرین سیر صعودی داشت.

اگر پرسیده شود که عظمت و بزرگی یک انقلابی مسلمان موحد در کدام معیار و میزان است؟ ممکن است هرکسی پاسخی داده و طبق نظر خود منش و ارمان و سلیقه خود بآبی را در این راستا بگشاید. از باب مثال به کثرت افراد و ابواب جمعی نیروها توجه نماید و کثرت عده و عده را شاهد عظمت قرار دهد و یا به این قبیل نمودهای مادی و ظاهری تمسک جوید.

اما ملاکهای یادشده ملاک واقعی و مقیاس حقیقی نیستند. به عقیدت این جانب ملاک برتری یک شخصیت انقلابی و مسلمان آن است که قبل از هرچیز خود وی یک انقلابی باشد و در درون خود و نفس خویش متحول شده و دگرگون گردد و تا زمانیکه انسان رجعت به خویشتن و بازگشت به خویش انسانی و فردی و عقیده‌ای خود نکرده و در میعاد با فطرت والای الهی خود ملاقات نکرده

باشد نمی تواند دیگران را و عوام الناس و خلق الله را به الله دعوت کند کسی خود به سوی خدا نرفته چگونه می توان دیگران را بدان سوی برد.

از این روی لازمه هر انقلابی مسلمان است که تنها موعظه گر و ناصح دیگران نبوده و دمی هم به خود و خویشان انسانی خود رسیده و محاسبه کند.

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا»

بر طبق برداشت این حقیر، شهید صادقی یک چنین انسانی بود که قبل از آنکه دیگران را به انقلاب فراخواند صفات یک انقلابی مسلمان در وجود وی متجلی شده بود. بی خود نبود که زندگی انقلابی وی در کوهستان هزارستان با افسانه توام بود مردم محروم و مارگزیده هزاره شهید صادقی را تا سرحد یک انسان مافوق انسان و توام به افسانه می رساندند.

قاطعیت انقلابی

شهید بزرگوار حضرت استاد صادقی (ره) سمبل و آینه روشن از جدیت در امر انقلاب به شمار می رفتند و چنانچه در فصول تابناک حیات انقلابی شان دیده شد بار و بارها این مسئله را به اثبات رساندند.

قاطعیت چنان با وجود و شخصیت‌شان تبلور یافته بود که هیچ‌کسی اعم از دور و یا نزدیک دوست و دشمن یارای آنرا نداشت که در مخیله خود اغماض و یا گذشتی را نسبت به یک اصل اسلامی از سوی ایشان توقع داشت.

نوعاً زمانی که ادامه مسائل انقلاب و جهاد و یا حل مسائل اجتماعی به آنجا می‌رسید که فردی یا کسی از ایشان توقع اهمال و اغماض و یا چشم‌پوشی را داشته باشد شهید بشدت و با خشونت ابوذروار و در ملاء عام یک چنین کسانی نه تنها جواب رد می‌داد که هیچ بلکه این فرصت طلبان و خوشه چینان را رسوا و افشاء می‌کرد. و از احدی هم باکی نداشت.

البته تذکر داده شود که قاطعیت انقلابی به معنای خشونت مطلق و جاروجنجال نباید تصور شود و هرگز هم چنین نیست حال و اقتضای مقام است که معین می‌کند مسئله به چه شکلی حل گردد. تند روی و افراطی‌گری در اجرای امری مذموم و نکوهیده است تا چه رسد به امر عظیم انقلاب و قاطعیت انقلابی نیز نباید با تندروری و افراطی‌گری مشتبه گردد بسیاری از کسانی هستند که سعی دارند با ارائه شیوه‌های تند و خشن انقلابی‌گری کنند و انقلابی نمائی بنمایند.

قاطعیت انقلابی در قاموس زندگی شهید صادقی به معنای

جدیت و پابندی به اصول بودند نه رفتار تند و خشن. چنانچه بارها بکرات دیده شده در بسیاری از مسائل ظریف و حساس و پیچیده‌ای که نیاز به دقت و پشتکار و سرعت داشت و شهید صادقی با دقت و حوصله آن بغرنج را حل منطقی کرده بود. چنانچه در سفر اخیرشان به جمهوری اسلامی ایران در راستای ادغام احزاب و حل مشکل تعدد نیروها برای تشکیل حزب وحدت بالاترین حد جذب نیروها را بخود اختصاص داد و حداکثر افراد برغم تعدد حزبی جذب شدند و بدون تردید در این فعالیتهای خردمندانه و پیچیده که توأم با جدیت و قاطعیت بود ایشان نقش بالایی داشتند که بر کسی پوشیده نیست.

و همه دیدند که ایشان با چه تواضع و حوصله و متانتی گره‌های کور تعدد نامیمون حزبی را باز می‌کردند تا آنجا موفق گردیدند که شورای ائتلاف منحل شده و حزب وحدت اسلامی در خارج از کشور مستقر گردید.

چنانچه عرض گردید استاد شهید صادقی (ره) قاطعیت ایشان در طول ایام حیاتش سبب گردیده بود که دشمنان از وی مایوس و دوستان و ضعیفاء همواره امیدوار باشند.

یأس دشمنان و امیدواری دوستان

زندگی سراسر مبارزه شهید صادقی در راه اعتلای کلمه حق و سازش ناپذیری که جزء اخلاق و سرشت ایشان بود دو پدیده را موجب گردیده بود.

۱- دشمنان که همواره در پیدا و پنهان در کمین بودند نوعاً از معامله و مماشات با صادقی مأیوس بودند.

بخوبی می دانستند که این شهید بزرگوار اهل معامله و بده بستان سیاسی با کسی نیست و این مسئله موجب شده بود که حتی در مخیله خود هم چنین وهمی را راه نمی دادند. از باب مثال در سالهای آخر حکومت نجیب نوعاً به حسب خط مشی که دولت کمونیستی اتخاذ کرده بود نامه های یکطرفه استاندارد برای عموم اشخاص و افراد صاحب نام و مقام در صفوف مجاهدین و امر دایر بر مصالحه می فرستاد و برایش فرقی نمی کرد که طرف در برابر مرسولات وی چه عکس العملی نشان می دهد.

اما بگواه تاریخ حتی یک نامه آنچنانی برای یک بار هم ارسال نشده در ولایت ارزگان بود زیرا که دشمن می دانست احتمال آنچنانی در این ولایت زیر صفر است و آوازه صلابت شهید صادقی چنان پیچیده بود که آنان یارای ارسال نامه را هم نداشتند. تا چه

رسد به معامله.

در حالیکه دیگران همان نامه‌ها را بعنوان دادن جوابیه در نشریات خود چاپ کردند و پخش نمودند که لزوم بتذکر ندارد؟! اما در برابر دوستان اعم از دور و نزدیک صادقی وفادار بود و وفاداری خود را در عمل به اثبات رسانده بود.

حق برای صادقی فرقی نداشت که ذوق حاضر باشد و یا غایب بهر قیمت که شده از حق و عدالت دفاع می‌کرد.

این خصلتهای انقلابی صادقی باعث آن بود که دوستان بوی امیدوار باشند و از آن بابت کوچکترین نگرانی نداشته باشند.

قاطعیت شهید صادقی ثمره دیگری هم داشت و آن بسته شدن درهای پارتی بازی و سوء اداری و توقعات ناروا در داخل منطقه بود.

نوعاً ایشان اهل اغماض و گذشت نسبت به خاطیان نبودند و اگر کسی یک چنین توقعی از وی داشت تیرش به سنگ می‌خورد.

از اینرو بسیاری از کسانی بود که حاکمیت انقلاب اسلامی را هم چون حاکمیت کذابی سابقه پنداشته و سراغ سودایی و یا در خواست غیر منطقی سراغ ایشان آمده بودند اما بادید خصایل انقلابی شهید صادقی و آن سرسختی و قاطعیت از آمدن خود پشیمان شده بودند.

تواضع و فروتنی انقلابی

تواضع و فروتنی یکی از صفات خوب و پسندیده است که زیننده وجود هر انسانی است اما مفهوم تواضع یک امر مطلق نیست بلکه یک صفت نسبی و اعتباری است که باید در جا و محل خود قرار بگیرد.

تواضع در برابر تکبر و گردنکشی است و نقطه مقابل آنست تواضع در برابر زورمندان و قدرتمندان و گردنکشان تهی مغز نه تنها تواضع نیست بلکه خود تسلیم است و زبونی و خواری است در گستره اخلاق اسلامی نکوهیده و بر عکس تکبر و گردنکشی در برابر طاغیان و مستبدان جزو اخلاق حسنه است از اینرو تواضع باید قید انقلابی و اسلامی داشته باشد و الا مردود است تواضع در مقیاس زندگی شهید صادقی چنین خصوصیت اسلامی و انقلابی داشت شهید در برابر ضعیفاء و محرومان تواضع داشت مانند آنها بر خاک می نشست با آنها سرک و جاده می کشید بیل میزد و عرق می ریخت و با آنها با اشتیاق در یک سفره و کاسه غذا می خورد. و ذاتا از آنان بود.

وی به عنوان یک رجل قدرتمند انقلابی هرگز در خود احساس فاصله از محرومان را نداشت. از انیرو یک شخصیت

مردمی بود.

اما بر عکس شهید صادقی در برابر خانان قلدر و تفنگداران احساس تواضع نداشت و هرگز هم به آنان فروتن نبود و در مقابل گردنگشی آنها می ایستاد.

البته روزگار انقلاب روزگاری درس و عبرت است بسیاری از افراد انقلابی بودند که پس از چند صباحی منش و شخصیت حکام پیشین و گذشته فاسد را کم و بیش تقلید نموده و کرو فر کردند. اما شهید صادقی در تمام ادوار حیاتش هرگز از مسیر خود منحرف نشده و همان صادقی روزهای نخست بود.

و چنین بود که توده های محروم وی را عاشقانه دوست می داشتند و از اینکه می دیدند صادقی این شیر مرد میادین نبرد چنین ساده و بی آرایش با آنان دوست و همراه متواضع است احساس خوشبختی و امید می کردند.

در باب فروتنی و تواضع وی همین بس که ایشان از داشتن گارد محافظ و حاضر باش و خدمه بر طبق رسوم رایجها سخت گریزان بود و کوشش داشت که از مردم فاصله نگیرد برای اینکه داشتن بادی گارد و غیره خود بخود اسباب جدایی و برتری نمائی وی از عامه مردم می گشت.

وی علاوه بر آن همواره مسئولان را به تواضع و فروتنی

دعوت می‌کرد و نوعاً در این باب همواره با دیگران مشکلاتی داشت.

خودش ساده می‌زیست و دوست داشت تا حد امکان دیگران هم چنین باشند و چه بسا اتفاق افتاده بود که بسیاری از کسانی که رفتار ناشایسته با مردم داشتند برخورد کرده بودند.

جدیت و سازش ناپذیری.

پیشرفت یک انقلاب در جدیت انقلابیون و شکست یک انقلاب در سازش‌پذیری و عدول کردن و ارتداد از اصول است. این قانونی است که همواره بر تاریخ انقلابات حاکم بوده و بدون تردید برگشت ناپذیر است.

شهید صادقی هم بعنوان یک انقلابی بزرگ یک قائد سازش ناپذیر بود و مصالحه‌گری را هرگز در قاموس حیات خود راه نداد.

او چه در سنگر نبرد با دشمن و یا در سنگر سازندگی و استحکام صفوف داخلی هرگز بر چیزی سازش نکرد و مصالحه سیاسی و بده‌بستان ننمود.

اگر بخواهیم برترین شاخصه زندگی وی را همین رد سازش بدانیم اغراق نکرده‌ایم. آنانیکه در سنگرهای مبارزه

هستند خوب می دانند که خطر سقوط در تالابهای سازش و مردابهای مصالحه بسیار پیش تر از خطرات میداین نبرد است. نه بسیار کسانی که پا در پلکان سازش گذاردند سرانجام بر بام خیانت رسیده و رسوا شدند.

متأسفانه امروز در حیات سیاسی بسیاری یک نوع پرگماتسیم وجود دارد. افرادی هستند که بخاطر مصلحت خود مسائل ناروا را جایز می دانند گویا واجب را در پای منفعت فردی قربانی می کنند.

البته اگر کسی وجدان خود را زیر پا نماید می تواند توجیه عرفی و سیاسی و حتی شرعی؟! را هم برای اقدامات خود درست نماید.

این همان پرگماتبسم یا فلسفه زندگی امریکائی که هر چه درست است آنست که به استفاده من باشد.

اما شهید بزرگوار صادقی عزیز انقلابی صادق و راستین بود که هرگز برای یک لحظه که شده هم با کسی و بر سر چیزی سازش نکرد این سرسختی و سازش ناپذیری وی بود که او را فردی با شکوه و پرصلابت جلوه می داد.

البته افرادی به اصطلاح هوشیار! هم بودند که مرتب از باب انتقاد بر ایشان خرده می گرفتند که چرا اینقدر به اصطلاح سخت گیر

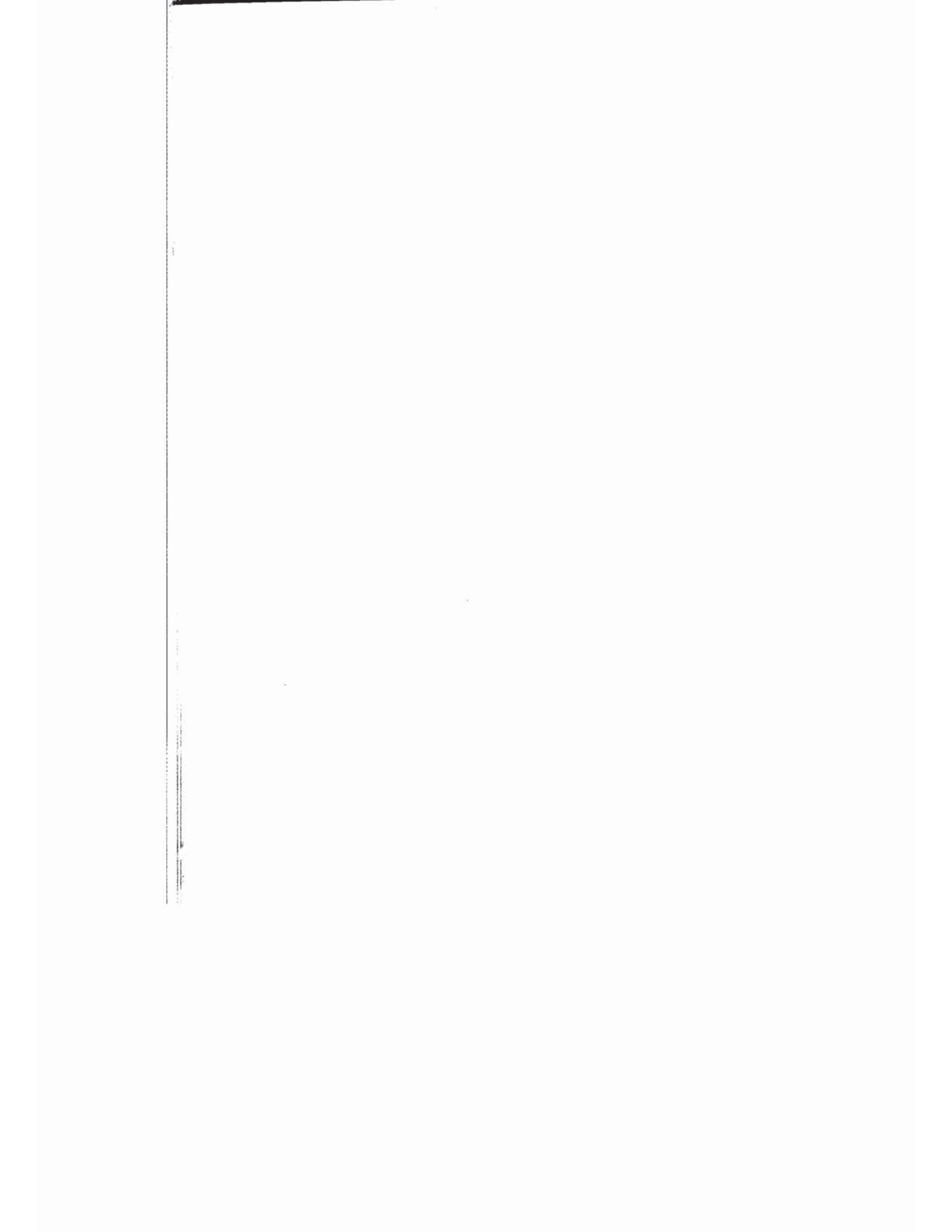
هستند و حتی بگو مگوهای هم راه انداخته بودند بد نیست یک خاطره‌ای را تذکر دهم.

در سالی که بیم آن می‌رفت بعضی از اشرار منطقه را به تحریک عمال عربستان سعودی می‌خواستند شرارتی نمایند و برای جلوگیری و دفاع بنام یک لشکر هزار نفری بدان سمت جبهه بگیرد و لشکر هم تشکیل شد ظاهراً یک عده کوچک از افراد مرتکب یک تخلف می‌گردند و برغم دستور شهید صادقی کاری را انجام داده بودند که نمی‌باید می‌دادند بر طبق نظر شهود شهید صادقی بشدت در مقابل افراد متخلف استاد و در ملاء عام آنها را به همراه فرماندهشان که فوق العاده قدرتمند بودند سرزنش کرد و خوار نمود تا آنجا که لشکر مزبور منحل شد.

در همان مرحله افرادی زیادی بودند که از باب مصلحت می‌گفتند می‌شود چشم‌پوشی کرد و یا اعمال مجازات را در وقت دیگری گذاشت اما بر طبق کلام گویای مولای متقیان حضرت علی (ع) «لا اطلب النصر بالجور» شهید صادقی هم پیروزی با جور و ظلم را نمی‌خواست و نمی‌پسندید و هرگز هم در آن راه نرفت و همین راز مظلومیت و تنهایی صادقی (ره) بود.

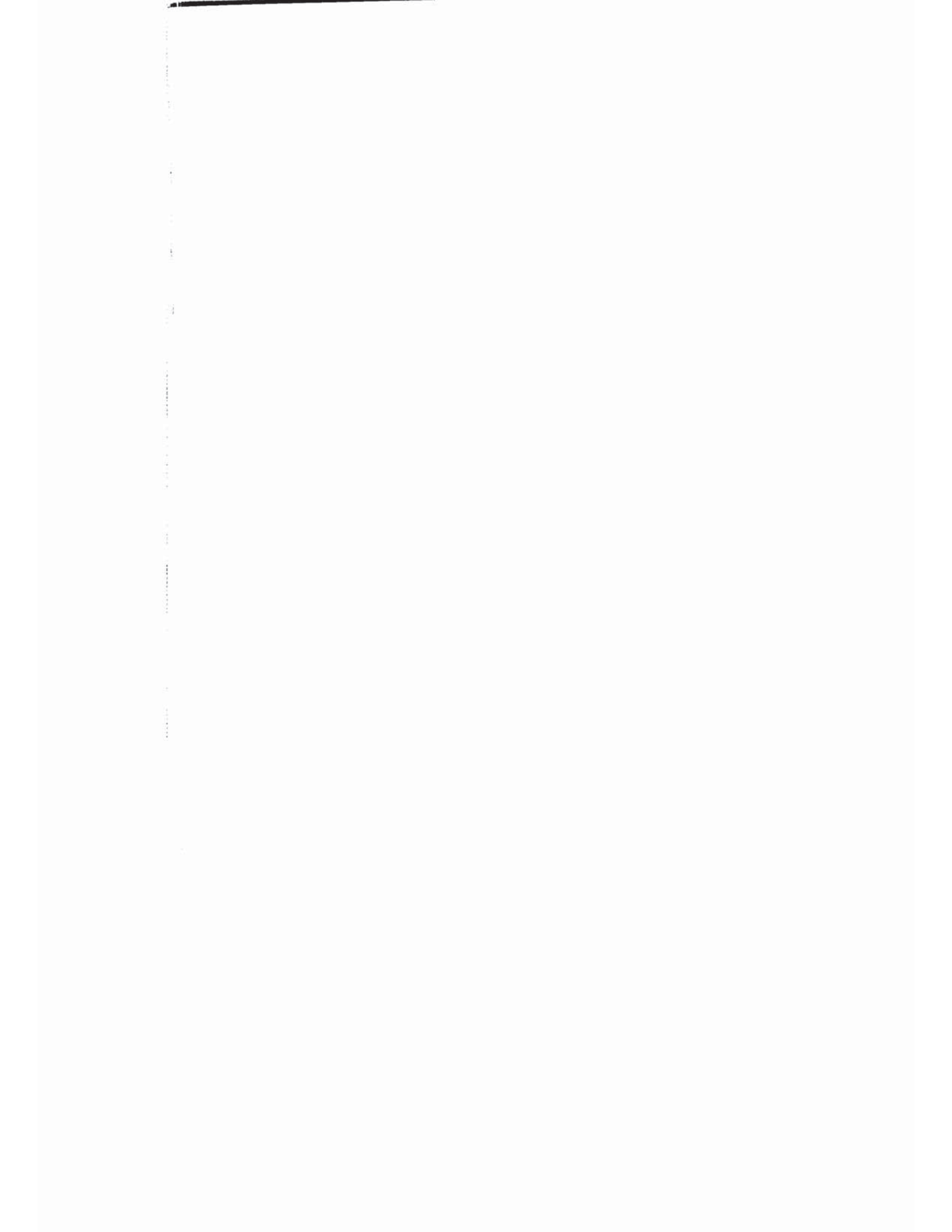
شهید صادقی عموماً بر جور و ظلم زمانه حتی در چهره دوستان و یاران و نزدیکان می‌خروشید و مبارزه می‌کرد و سازش

نمی‌کرد طبیعی است استمرار این روحیه سازش‌ناپذیری می‌تواند تنهایی و مظلومیت باشد. و از این روی شهید صادقی مانند مولایش حضرت علی (ع) تنها بود حتی در جمع باز هم تنها بود. و این تنهایی تازمان شهادتش متأسفانه ادامه یافت.



قهرمان نیلی؛ سمبل ستم ستیزی

علی نجفی



اگر دفتر وزین زندگی «ابوذر زمان» را ورق بزنی، لبریز از نکات روشن، آموزنده و انسان ساز است. نمودهای عینی یک انسان «ساخته شده» «عالم ربانی» و «جهادگر خستگی شناس» در وجه بوجوب پیچ و خم‌های زندگی او تلاطم می‌کند. طنین گام‌هایش در تمام اوج و فرود زندگی، مملو از کلام، پیام و الهام است، از این نظر حدیث زندگی او، خود یک الگو، یک فرهنگ، یک تاریخ و یک اندیشه است؛ اما آنچه بیش از سائر ویژه گیها در سطر زندگی او فریاد می‌کند، ستم ستیزی و تسلیم ناپذیری اوست. او با هر آنچه که به ایل و تبار ستم، زورگوئی و حق‌کشی تعلق داشت، دشمن خونی بود و خصم آشتی ناپذیر. به ذلت، تسلیم و زندگی گوسفندوار همیشه «نه» گفته بود و این نه، هیچگاه «بلی» نشد او از کسانی نبود که نان را به نرخ روز بخورد و عزت جان را در گیر و نان بگذارد. به امید گوشه چشمی از سوی خدایان زور و زر، هیچگاه مهر سکوت بر لب نزد؛ شمشیر در غلاف نکرد و عقب نشینی تاکتیکی! اختیار نمود. فرعون‌های عصر را ظلّ الله نخواند و با هیچ زور مداری هم کاسه نشد. درست به همین خاطر، شیفتگان او را «اباذر زمان» لقب داده بودند و بحق هم اباذری بود

در چهره دیگر، ربنده دیگر و عرصه دیگر.

او با قامتی به بلندای آفتاب، سینه‌ی به وسعت کویر و آرامشی به گونه آسمان در مقابل روزمداران و زورگویان ایستادگی نمود. سدی پا بر جایی بود که غرش سیلاب‌ها و هجوم طوفان‌ها، همت مردانه‌اش را متزلزل نکرد. سراسر زندگی‌اش در سنگلاخ مبارزه و در میان چکاچک شمشیرها و غرش آشتبارها سپری گشت. حیاتش با مبارزه عجین گشته بود و نبضش در گرمای سنگ می‌طپید.

استاد شهید از این نظر یک الگوی روشن و نمونه الهام بخش برای نسل معاصر است. نسلی که در بزنگاه تاریخ خود، در کشاکش مرگ و زندگی، بردگی و آزادگی، ذلت و عزت، می‌طپید و برای بازیافت هویت گمشده خود، اثبات موجودیت انکار شده خود و التیام زخم‌های جوالی‌گری، قد برافراشته‌اند و سر به کف پا به مسلخ نهاده‌اند.

این نسل نوپا و پرخروش برای گذار پر افتخار از این آزمون تاریخی، نیازمند الگوهای روشن و سر مشق‌های بدیع‌اند. استاد شهید بعنوان یک فریادگر پرشور در عصر قحطی فریاد، یک عصیانگر بی‌باک در عصر رخوت و فترت و یک قهرمان ستم ستیز در زمان یخبندان ستم، می‌تواند الگوی جالب و نمونه عالی باشد برای نسل نو، فضای نو و شرائط نو؛ زیرا او تجسم فریاد، خشم،

خروش، عصیان، طغیان، شورش و یورش بود. به همین دلیل، اکنون از هر زمان دیگری بیشتر نیازمند تعمق و تأمل در زندگی سراسر مبارزه و پیکار آن شهید جاوید هستیم؛ زیرا زندگی پر بار و شکوهمند او، تجربیات راه طی شده را در اختیار نسل معاصر می‌گذارد. راه و رسم شب‌شکنی و ظلم ستیزی را نه با حرف که عیناً و عملاً برای ما ترسیم می‌کند. سنگلاخ‌ها، تنگناها و پرتگاههای مسیر مبارزه را نشان‌مان می‌دهد. با در نظر داشت این نکات نهفته و روشنگر در پهنه حیات او، اینک یکبار دیگر به گذشته باز می‌گردیم و نمونه‌هایی از خصلت ستم ستیزی و تسلیم ناپذیری او را به نظاره می‌نشینیم تا هم نیرو و توان بگیریم و هم زاد و توشه را:

۱ - با و هابیون:

خطه زخم خورده ارزگان در پرتو تاریخ تشیع افغانستان، حدیثی تلخ و جگر خراش دارد. تمام گله‌ها و ناله‌های شیعه و هزاره از قصه پر غصه و سرگذشت غم‌انگیز آن دیار خون‌رنج و به اسارت رفته است. از روزگاری که قسمتی از این عضو موثر از پیکره کل هزارجات بریده گشت، هزاره تا هنوز چون نی گلو بریده در فراق نیستان سر سبز و خرم خود می‌نالد.

عاملان این فاجعه، غولهای بیابانگرد و شتر چرانان بی فرهنگ دیروز بودند که امروزه در مسلک وهابیون بد مسلک در آمده و گستاخ تر از گذشته در فکر بلعیدن باقی مانده ارزگان بوده و هستند. در دوران پر آشوب انقلاب، فاتحان و غاصبان دیروز، بسیار سعی کردند که فتوحات گذشته شان را تکمیل کنند. فتنه انگیزیها و جنگهای خونین آنها در دوران انقلاب، نماینگر این نیت پلید آنهاست؛ اما در دوران چهارده ساله انقلاب، هربار که اشتهای شان تحریک شده و دهان گشودند، پوز و دندان آنان با مشت های گره خورده مردان آهنین پنجهی شکسته گشت که صادقی سید و سالار آن سپاه ظفرمند بود.

در این مدت، هفت جنگ خونین از طرف وهابیون بر شیعیان ارزگان تحمیل گردید. در برخی موارد، نیروهای کمکی از نواحی دور دستی مثل قندهار و هلمند... نیز بر سر این مردم مقاوم ریختند. اما آنرا که نوح کشتکی بان است از طوفان چه باک! در این مقطع چون ارزگان، باغبان لایق و راهبر شایسته ای چون صادقی نستوه داشت، از تمامی طوفانها سر بلند بیرون آمد.

آن راد مرد سترگ زره ای در دفاع از حیثیت و کرامت تشیع کوتاهی نکرد و یک قدم از مواضع بر حق شیعیان عقب ننشست اگر نبود آن سردار دلاور و صخره مقاوم، از کجا معلوم که نقشه

جغرافیائی ارزگان، امروز شکل دیگری نداشت. قلم شکسته این بنده نادان نمی‌تواند حساسیت این موضوع را به نحو شایسته ترسیم کند. کافیت که بوضعیت فعلی ارزگان بعد از شهادت آن راد مردم اشاره نمائیم که شاید تا حدودی روشنگر این موضوع باشد: هنوز چند صباحی از شهادت استاد نگذشته بود که فتنه «ناوهمیش» پیش آمد. اکنون حدود دو سال است که آن منطقه وسیع و مهم در اشغال وهابیون است.

بر مردم رنج‌دیده و آواره آن سامان در این مدت چه گذشته است، فقط خدا می‌داند. تلخ است اما حقیقت دارد که حزب وحدت با تمام قدرت و صلابتی که در ارزگان دارد، هنوز نتوانسته است فتنه انگیزان را از آن منطقه براند. این در حالیست که در تمام دوران رهبری شهید صادقی بر ارزگان، حتی یک وجب از سرزمین‌های شیعیان در دست وهابیون نبود. در آن زمان نیز وهابیون یکبار ناوهمیش را اشغال کرده بودند؛ اما بلافاصله مهاجمان توسط نیروهای شیعی و با هدایت آن شهید بزرگوار، تارومار گردیدند و غرامت جنگی تمام جنایات‌شان را پرداخت نمودند. نکته جالب اینکه، اموال غارت شده را با شتران خود به درب خانه‌ها می‌آوردند و با ذلت و سرافکنندگی به صاحبان‌شان تحویل می‌دادند.

ببینید تفاوت راه از کجا به کجاست! با نیم‌نگاهی به دیروز و

امروز ارزگان، به سهولت در می‌یابیم که شهید صادقی چه وزنه سنیگنی در جامعه تشیع افغانستان بوده است و چه گوهر گرانبهائی را از دست داده‌ایم.

۲- باخوانین:

پرونده ننگین و چرکین خوانین آفتابی تر از آن است که نیازی به گشودن داشته باشد. اکثر مصائب و آلام گذشته مردم ما ریشه در سیادت و باغبانی این باغبانان نالایق و بی‌خرد دارد. اینان نبض جامعه را در دست داشتند؛ اما هنری جز عیاشی و سیاستی غیر از حماقت و جهالت نداشتند. این خائنین به خدا و خلق بجای حمایت از مردم بی‌پناه، دست در دست عوامل جور، بلای جان مردم بودند. از طرفی دست رنج مردم رنج‌دیده را به کیسه حکام عیاش سرازیر می‌کردند و از دیگر سو، خود حاکم بلامنازع جان و مال مردم بودند. جور و جفای خوانین بر مردم هزاره، دست کمی از ظلم و ستم عوامل حکومت نداشته است.

آوازه و شهرت استاد شهید بعنوان یک عالم برجسته دینی در شرایطی در جامعه آنروز طنین انداز شد که خوانین در اوج اقتدار و بحبوحه یغماگری بسر می‌بردند. برخی از روحانی نماها هم در خاتمه منبرها دعای «اللهم احفظ خوانیننا» را در گوش مردم زمزمه

می‌کردند. زور و زر حاکم بود و دین ابزاری برای توجیه آن. در چنین شرائطی آن شهید جاوید وارد جامعه شد. اما او کسی نبود که ثنا خوان زورمندان گردد یا در مقابل جور و ستم بی تفاوت بماند. یکه و تنها هم چون ابوذر در مقابل تاخت و تازهای خوانین ایستاد و فریادها بر آورد؛ در منبرها و مجامع به افشاگری پرداخت و مشت طرّان را گشود. وجدانهای خفته را بیدار نمود و به پا برهنگان، امید و آرزو بخشید. بزودی فریادش به خروش تبدیل گردید و عملاً پنجه در پنجه خوانین گذاشت. در قدم اول، حل و فصل دعاوی مردم را بدست گرفت و بدین طریق خوانین را خلع سلاح نمود. سپس حالت تهاجمی به خود گرفت و زمین‌های غصب شده دهقانان را نیز از حلقوم خوانین بیرون آورد. نگارنده این سطور گرچه آن دوران پر کشاکش را به یاد نمی‌آورد؛ اما انگونه که حوادث آن زمان را از زبان بزرگترها شنیده است برآستی شجاعت و صلابت آن شهید بزرگوار در آن وقایع، انسان را در شگفت و حیرت فرو می‌برد. در اینجا بد نیست به یک صحنه از وقایع آن زمان توجه کنیم:

زمانی شهید صادقی همراه با عده‌ای از دهقانانی که زمین‌هایشان غصب شده بود به مرکز ولسوالی می‌روند تا علیه ارباب غاصب اقامه دعوا نمایند. یکی

از خوانین منطقه که با ارباب مذکور رقابت دیرینه داشته خود را به جمع همراهان شهید صادقی می‌رساند و برای همکاری با آنها اعلام آمادگی می‌کند. برخی از همراهان ایشان این پیش آمد را به فال نیک گرفته و از آن شهید بزرگوار می‌خواهند که پیشینهاد همکاری او را بپذیرد. اما استاد شهید همین که متوجه حضور خان مذکور در جمع همراهانش می‌شود، سخت بر آشفته می‌گردد. خشمگین و شعله‌ور به خان حمله می‌برد و او را از آنجا می‌راند. سپس رو به همراهانش می‌کند و می‌گوید: اگر شما برای غلبه بر یک ظالم از ظالم دیگر استمداد می‌جوئید، مرا با شما کاری نیست.

۳- با حکام جور:

مبارزات پیگیر و دامنه‌دار استاد شهید با عوامل حکومت جور نیز داستانهای شنیدنی و آموزنده دارد. او با اینکه در مقام ستیز مداوم با خوانین به همکاری عوامل حکومت نیازمند بود؛ اما بر اساس همان سیاست اصولی‌اش، برای غلبه بر ظالمی هرگز دستان ظالم دیگر را نمی‌فشرد. برای پیش برد آرمانهای خود،

بجای تقرب به زورمندان، به توده‌های محروم نزدیک می‌گشت و از حمایت آن یاران همیشگی‌اش بهره می‌جست.

مبارزه آن دریا دل در این عرصه نیز دو جهت و شکل داشت: نخست مبارزه منفی و خموش. در این خصوص سعی می‌کرد تا مردم را از مراجعه به مراکز حکومت باز دارد و بدینوسیله راههای اخاذی و رشوه ستانی آنها را محدود می‌نمود. دوم مبارزه علنی و دعوت مردم به عصیان و سرکشی از اوامر حکومت. در این مورد، خاطرات شیرینی از آن شهید گرانقدر به یادگار مانده است. از زیاده‌گوئی پرهیز می‌کنیم و فقط به یک مورد از ایستادگی ایشان در مقابل حکام ستم‌پیشه، اشاره می‌کنم.

قبل از ذکر خاطره مورد نظر، نمونه مشابه از این حادثه را در مکان و زمان دیگر یادآور می‌شویم تا با مقایسه عملکرد حکام جابر و عکس العمل مردم در این دو مورد، به عظمت و پهنای کار استاد شهید پی ببرید:

«عبدالحسین مقصوری» در کتاب خاطرات خود، خاطره‌ای را از ستمگری‌های حکام جابر، اینگونه نقل می‌کند:

«عثمان خان حاکم حکومت کلان دایزنگی در فصل چله زمستان بطرفی رفتنی شد. به ارباب‌های پنجاب حکم کرد که از پنجاب تا کوتل «شاتو» ی یکاولنگ -

حدود ۴۰ کیلومتر- باید برف ها را پارو کنند تا اسپ حکمران طرف یکاولنگ برود. مردم یکاولنگ هم از آن طرف تا کوتل شاتو باید برف ها را برویند. هزاره های مظلوم به بیگاری گرفته می شوند و کارهای شاقه آغاز می شود. در حالیکه ضخامت برف هیچ جا کمتر از دو متر نبوده و در باد کوبه ها و کوتل ها به چند متر بالغ می شده تا جائیکه دیگر برف توسط بیل و پارو بطرف بالا انداخته نمی شده و سبید کش می کردند. پس از چند شبانه روز کار، بالاخره اهالی پنجاب به کوتل شاتو می رسند و می بینند که برادران یکاولنگی شان نیز از آنطرف به کوتل رسیده اند.

راوی می گوید: این خاطره تلخ هیچ وقت از یادم نمی رود که وقتی اهالی این دو منطقه با هم یکجا شدند و منتظر آمدن عثمان خان بودند، از قیافه هر کدام آنها معلوم بود که از نتایج کار دلهره دارند که مبادا حکمران به بهانه خراب بودن راه، موسفیدان و بزرگان آنها را مورد لد و کوب قرار دهد. آنها بجای اینکه از دیدن همدیگر خوشحال شوند، متأثر و غمگین شدند که این

چه روزاست که ما را به این بدبختی کشانده است.»^(۱)
 عین این قضیه در ارزگان هم اتفاق افتاده است. اکنون این تکه
 از تاریخ را نیز بخوانید:

در یکی از زمستانهای پر برف و یخبندان، والی ولایت
 ارزگان از «خدیر» به نیلی می‌آید. او قصد داشت از
 طریق «کوتل تمزان» بطرف گیزاب و سپس ترین کوت -
 مرکز ولایت - برود. اما برف سنگین، عبور از کوتل
 تمزان را غیر ممکن ساخته بود. والی به ریش سفیدان
 منطقه دستور می‌دهد که مردم را به بیگاری گرفته و
 برفهای سرک نیلی تا تمزان را پاک کنند تا موترهای
 حامل والی و همراهانش به طرف مرکز برود.
 ریش سفیدان هم مردم را جمع می‌کنند و آماده کار
 می‌شوند. در همین حال شهید صادقی از ماجرا مطلع
 می‌شود. خشمگین و غضبناک خود را به جمع مردم
 می‌رساند. همه آنها را مرخص می‌کند و به مردم
 می‌گوید: شما به خانه‌های تان برگردید، جواب والی با

(۱) هزارجات سرزمین محرومان، خاطرات عبدالحسین مقصودی، چاپ کویت،

من. والی هنگامیکه از این ماجرا مطلع می‌شود، بی‌درنگ صحنه را ترک می‌کند. هم برف را فراموش می‌کند و هم کوتل تسخیر ناپذیر را؛ اما به ولسوال دایکندی که همراهش بوده، دستور می‌دهد که این شیخ را دستگیر کن و بدنالم به مرکز ولایت بفرست تا به حسابش برسم. ولسوال هم بلافاصله دستور والی را عملی می‌کند و شهید صادقی را دستگیر می‌نماید.

خبر دستگیری استاد صادقی چون انفجار بمب در منطقه صدا می‌کند. انبوه مردم از خرد وکلان سراسیمه بسوی بازار سنگ موم که محل اقامت ولسوال بوده، سرازیر می‌شوند تا مانع از بردن پیشوای روحانی‌شان شوند.

ولسوال هنگامیکه با انبوه جمعیت خشمگین روبرو می‌شود، از ریش سفیدان که همراهش بوده، علت اجتماع مردم را جویا می‌شود. آنها در پاسخ می‌گویند: اینها مردم منطقه هستند که می‌گویند روحانی ما را آزاد کنید وگرنه ولسوال جان سالم بدر نخواهد برد. در اینجا ولسوال متوجه می‌شود که دست به قمار خطرناکی زده است. دیگر با دم شیر بازی نمی‌کند و

استاد شهید را رها می‌کند. سپس خود مانند روباهی که
از چنگال شیر گریخته باشد، دمش را روی پشتش
می‌گذارد و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد.»

اکنون این دو حادثه را کنار هم قرار دهید و به عملکردهای
قهرمانان دو داستان دقیق شوید! بی‌باکی و نترسی مردم را در حادثه
اخیر نگاه کنید و نگاههای هراسناک‌شان را در حادثه اول به تماشا
بنشینید. براستی که یک پیشوای پر دل و جرأت، ملتی را جبری و
نترس می‌کند.

۴- با کمونسیتها و روسها:

شکوه و شوکت مبارزات استاد در این نقطه اوج می‌گیرد و
سوار بر ستیغ قلّه‌های تاریخ این سرزمین، به آسمان چنگ می‌اندازد.
شمه از مجاهدات استاد در این عرصه در بخش «زندگی و
مبارزات شهید صادقی» از نظر گرامی‌تان گذشت. نیازی به تکرار
دوباره نیست. فقط به یاد آوری یک نکته بسنده می‌کنیم:

دلیرمردان و شیرزنان بسیاری در جهاد رهایی بخش مردم ما
شرکت جسته و در مقاومت تاریخ سازشان سهم گرفته‌اند. مردم ما
به همه آنها ارج می‌نهند و یاد به خون خفته‌گان‌شان را گرامی
می‌دارند. اما به مصداق آیه «و السابقون السابقون اولئک هم

المقربون» کسانی که زودتر از دیگران پیا خاسته‌اند و در مقابل درازای شب ستم شوریده‌اند، جایگاه برتر و ممتازی دارند. همه شهداء و جهادگران در پیشگاه خدا و خلق، ارجمند و عزیزند؛ اما پیش کسوتان جهاد و شهادت، عزیزتر و ارجمندترند.

استاد شهید ما به قبیله پیش کسوتان تعلق داشت و بنا بر مفاد آیه، از مقربان بود. او نخستین کسی بود که جرعه قیام را در مناطق مرکزی روشن نمود و برای اولین بار در طول تاریخ شیعه و هزاره، پرچم اسلام را بر بلندای کوهستانهای فراموش شده هزارجات به اهتزاز در آورد. آنها در چنان فضای رعب و وحشت و با همکاری چنان مردم تحقیر شده و توسری خور.

گرچه از آنجائیکه ادعا کار هربیوه زنیست، امروزه همه کس بعنوان آغازگر انقلاب معرفی می‌شود، مگر او که به حق پدر و معلم انقلاب بود. این سخن را بدان خاطر می‌گوئیم که آن جرعه زن قیام از این ناحیه سخت مورد بی مهری قرار گرفته است. کسانی را می‌شناسیم که در سپیده دم انقلاب، هنگامیکه سپاهیان شهید صادقی به دیار غفلت زده شان رفتند و آنها را از خواب زمستانی بیدار نمودند، آنها لحاف را محکم تر پیچیدند و تمسخرکنان گفتند: این شیخ سرکته (بزرگ) نیلی دیوانه است، مگر می‌شود با حکومت جنگید. اما امروزه همین آقایان وقتیکه درباه فتح آن

ولسوالی‌ها و حوادث اول انقلاب مطلب می‌نویسند یا می‌گویند، از هر موش مرده‌ای بعنوان آغازگر قیام و فاتح ولسوالی نام می‌برند مگر او که فاتح راستین و حقیقی آن نواحی بوده است.

همگان بیاد دارند که یکی از ولسوالی‌ها را شهید صادقی دوبار فتح کرد. بار اول، پس از فتح مرکز ولسوالی، اداره آنجا را به مردم منطقه واگذار کرد و خود برگشت. به فاصله کمی خلقی‌ها دوباره آنجا را اشغال کردند. باز هم سپاهیان شهید صادقی درفش رهائی را در آن دیار به اهتزاز در آوردند.

بعدها یکی از بزرگان آن منطقه درباره‌ی زادگاهش کتابی نوشت. در ذکر حوادث آنروزها، وجدان رنجور و بیمارش اجازه نداد که حتی نامی از فاتح دیار خود به میان آورد. براستی کسانیکه آنروزها شاهد صحنه بوده‌اند و طنین گام‌های سپاهیان شهید صادقی هنوز در گوشه‌های شان طنین انداز است، با خواندن این «تحریف نامه»‌ها چه قضاوتی خواهند کرد؟ آیا کتمان حقایق و دستبرد به واقعیت‌ها، هیچ مرزی نمی‌شناسد؟!

نشریه‌ی یکی از گروه‌های سابق، تحلیلی از نبرد تاریخی بامیان داشت. نویسنده محترم در آن تحلیل، قسمتی از سخنرانی پر شور و حماسی فرمانده کل مجاهدین را در آن نبرد، ذکر کرده است. اما از اول تا آخر از او بعنوان «فرمانده کل مجاهدین» یاد می‌کند؛ گویا از

ذکر نامش خجالت می‌کشد. غافل از اینکه همگان آن فرمانده دلاور را می‌شناسند و نام پر افتخار او در حافظه تاریخ ثبت است. صدها مجاهد تفنگ بدوش که در آن جنگ شرکت داشته‌اند، فرمانده‌شان را بخوبی بیاد دارند. هرکس که نیم‌نگاهی به آن خطابه آتشین و غرش رعد آسا اندازد، بی‌اختیار با خود خواهد گفت که جز قهرمان بی‌باک نیلی، کسی دیگر اینگونه سخن نمی‌گوید!

نگارنده خوب بیاد دارم که در سفری با فردی از اهالی یکی از ولسوالی‌ها برخوردیم که توسط شهید صادقی آزاد شده است. مدعی بود که در بطن و متن حوادث اول انقلاب حضور داشته است. از او پرسیدم: فلان عالم منطقه شما در سپیده دم انقلاب کجا بود و چه می‌کرد؟ به سادگی پاسخ داد: در منطقه بود؛ انقلاب را آغاز کرد؛ بسیاری از مناطق را آزاد نمود و شورای اتفاق را هم تشکیل داد. خود را به بی‌خبری زده و پرسیدم: یکی را صادقی نیلی می‌گوید او در آن زمان کجا بود؟ بعد از مکث کوتاهی پاسخ داد: نمی‌دانم، شاید در دایکندی بود!

اینها بود نمونه‌هایی از قدردانی و حق‌شناسی کسانی که شهید صادقی رهائی بخش دار و دیارشان بوده است. منظور ما از این اشاره صرف یادآوری بود؛ و گرنه اینگونه حقیقت‌پوشی‌ها نه مایه تأسف است و نه مایه تعجب. اولی بدان

خاطر که روزی و روزگاری، تاریخ بی هیچ ترحم و گذشتی به داوری خواهد نشست و با تیزی و وسواس، هم ساحل نشینان را معرفی خواهد کرد و هم موج ستیزان را. صادقانه به ما خواهد گفت که چه کسانی قافله سالار بوده است و چه کسانی بر سبیل اتفاق رفیق قافله شده و دنباله رو آن بوده‌اند.

مضافاً بر آن، حوادث اول انقلاب، گواهانی بر ظرفیت یک ملت داشته است. چشمان نظاره‌گر و تزیین یک ملت و هزاران مجاهد تفنگ بدوش، شاهد آن صحنه‌ها بوده‌اند. اینک به خوبی بیاد دارند که چه کسانی آن نهضت را پرچمدار بوده و چه کسانی بعدها از راه رسیدند و ندا دادند که «من آنم که رستم قهرمان بود!»

مایه تعجب هم بدان خاطر نیست که بالاخره بر این آقایان حرجی نیست. هرکس می‌خواهد از نمد بی‌صاحب مبارزات مردم برای خود کلاهی بسازد. اینان هم باید در این تقسیم شکار، دم موشی نصیب‌شان بشود.

شهید صادقی در آئینه خاطرات

تهیه و تنظیم: علی نجفی



مقدمه

خاطراتی از شخصیت‌های بزرگ که به خاطرها رسوخ می‌کند و در آن گنجینه به یادگار می‌ماند، ارزشمندترین و پرطراوت‌ترین برگ‌های تاریخ زندگی آنان را تشکیل می‌دهد؛ زیرا خاطره ما را به جزئیات و نکات ظریف زندگی آنها آشنا می‌سازد؛ دستان ما را می‌گیرد و ما را به زوایای ناشناخته زندگی آنان می‌برد. در این زوایای تاریک و خموش که با خاطره‌ها، روشن و گویا می‌گردد با اسرار دست نخورده و گنج‌های پنهان روبرو می‌شویم. با حوادث جزئی و ریزه‌کاری‌هایی آشنا می‌گردیم که جلوه‌های از خصلت‌های عالی و اندیشه‌ها بلند و تابناکند. چنین کاری فقط از عهده خاطرات بر می‌آید و از این پنجره میتوان آن دنیای ناشناخته را به تماشا نشست.

استاد شهید ما، سراسر زندگی پربارش خاطره است. خاطراتی شیرین دلنشین و بیاد ماندنی؛ چه اینکه سراسر زندگی او در کوران حوادث، پیچ و خم مبارزه و عرق ریزان جسم و جان، سپری گردید. آن مرد دین باور و پولادین ایمان در تمام این لحظات تلخ و شیرین، بحق یک عالم عامل و زاهد پارسا بود. نمودهای این زهد و وارستگی در سطر سطر دفتر زندگی او و تمام رفتار و گفتار او هویدا بود. طبیعی که چنین زندگی پر حادثه و پرکشاکش؛ آنهم برای یک انسان مؤمن و هدفمند که زره‌ای از اصول دینی - اخلاقی تخطی نکند، لبریز از نکات آموزنده، شنیدنی و جالب توجه است. کمتر کسی را می‌توان یافت که از هم‌نشینی با استاد، خاطره و یا خاطراتی به ذهن نسپرده باشد. با اینهمه، خاطراتی که اینک در دسترس شما قرار می‌دهیم، بسیار ناچیز و اندک است. زیرا اکثریت هم سنگران، همراهان و شاگردان استاد در داخل کشور و در دورن سنگرهایند. امکان دسترسی به انباشته‌های ذهنی آنها را نداشتیم. فقط آنان که گذری به این سامان داشته‌اند و فرصت یافتیم که پای صحبت‌شان بنشینیم، خاطراتی را برای ما نقل کرده‌اند.

اینکه این شما و این هم خاطرات هم‌سنگران، همراهان، شاگردان و دوستان آن شهید بزرگوار:

۱ □

یکی از یاران آن شهید می‌گوید: شبی از شب‌های زمستان سال ۶۲، استاد شهید مهمان یکی از بستگان‌شان بود. ساعت حوالی ۱۰-۱۱ شب بود که دو نفر با فاصله کمی برایشان وارد شدند. اولی خبر آورد که مادر شما سخت مریض است و از شما خواسته است که برای آخرین دیدار به بالین‌شان حاضر شوید. نفر دوم پیام آورد که «ناوه‌میش» مورد هجوم وهابیون قرار گرفته است. ایشان بدون اینکه به دیدار مادر پیر و بیمار خود برود، از همانجا رهسپار «ناوه‌میش» گردید و به مادر خود پیغام فرستاد که اگر شما زنده بودید و من هم از جبهه زنده برگشتم، همدیگر را می‌بینیم و گرنه دیدار در قیامت!

۲ □

یکی از همسنگران استاد شهید می‌گوید: زمانی که ایشان در رأس سپاه بزرگ رهسپار مرکز ولایت غور بودند، بنده هم در رکاب ایشان بودم. در میانه راه برای غذای ظهر، در قریه‌ای توقف کردیم.

در همین حال، شخصی فقیر و بینوا با لباسهای ژولیده، خود را به ایشان رساند و شکایت کرد که فلان خان، اموال خانه‌ام را به زور گرفته است. با اینکه محل حادثه از محل استقرار ما خیلی دور بود و از طرف دیگر غذا هم آماده؛ ولی ایشان فوراً بطرف محل حادثه حرکت کردند. هرچه صاحب خانه اصرار کرد، غذا حاضر است؛ بعد از صرف غذا بروید، ایشان قبول نکردند. خوب بیاد دارم که در جواب صاحب خانه گفتند: تا حق مظلوم را از ظالم نگیرم، غذا برایم حرام است.

□ ۳

نگارنده، این خاطره از زبان «شیربند» یکی از یاران آن شهید

شنیدام:

در یک ظهر داغ و سوزان تابستان به بازار «نیلی» رفتم. گرمای سوزان در ظهر تابستان بیداد می‌کرد. از دکانداران سراغ استاد را گرفتم، گفتند مشغول گیل کاری است. تعجب کردم که او در اینجا برای چه کسی گیل کار می‌کند؟! بعداً معلوم شد که برای یکی از دکانداران اجیر شده که در مقابل مبلغی، گیل کاری دکانش را به انجام رساند. در حالیکه آنزمان اوج قدرت آن شهید بود.

وقتی به محل کار رسیدم، دیدم استاد عرق ریزان مشغول بنائی است و فرزندشان هم گیل آماده می‌کند. گفتم: استاد! در این ظهر تابستان و هوای گرم، فرزند نوری شما حوصله این کار سنگین را ندارد. استاد با خونسردی پاسخ داد: اگر او کار نکند، شما مصارفش را می‌دهید؟!

□ ۴

حاجی نصرالله صادقی زاده فرزند ارشد شهید صادقی می‌گوید:

ظهر یکی از روزهای تابستان سال ۵۷، من و حاجی آقا داشتیم گیل‌کاری می‌کردیم، ناگهان متوجه شدیم که دو اسپ سوار و تعداد عسکر مسلح از روبروی خانه بطرف ما می‌آید. آنروزها، روزهای وحشت و قتل عام کمونیستها بود و همه روزه خبر دستگیری و شهادت جمعی از علماء به گوش می‌رسید.

حاجی آقای شهید از من پرسید که آنها کی هستند؟ گفتم: شاید ولسوال باشد. ایشان بی‌اعتنا و در کمال آرامش به کار ادامه دادند. وقتی آنها نزدیک ما رسیدند، دیدیم، ولسوال و قوماندان همراه با تعداد عسکر هستند.

ولسوال که ما را کارگران حاجی آقا ❖ خیال کرده بود، پرسید:
 خود این شیخ کجاست؟
 حاجی آقا پرسید: کدام شیخ؟
 ولسوال جواب داد: صادقی.
 ایشان پاسخ داد: من صادقی هستم.
 ولسوال با تعجب گفت: اگر راست می‌گوئی، چرا خودت کار
 می‌کنی؟ چرا به دیگران دستور نمی‌دهی؟ ایشان پاسخ دادند: من از
 هیچ کسی بهتر و بالاتر نیستم. از اینطور زندگی لذت می‌برم.

□ ۵

یکی از مجاهدین که در فتح ولسوالی لعل همراه استاد شهید
 بوده، خاطره‌ای بدین مضمون از دلاوری و انسان دوستی ایشان نقل
 می‌کنند: در هفت ثور ۵۸ وقتی که با نیروی عظیم به مرکز ولسوالی
 لعل حمله کردیم، حاجی آقای شهید اولین کسی بود که خود را به
 درب قلعه ولسوالی رساند. وقتی که از درب وارد شد، یکنفر عسکر
 که روبرو در پشت راه پله موضع گرفته بود، بطرف ایشان فیر کرد.
 یکی از مجاهدین که پشت سر ایشان در حرکت بود، عسکر مذکور
 را هدف قرار داد و زخمی کرد. حاجی آقا با ناراحتی بر سر آن

مجاهد فریاد کشید که چرا عسکر را زخمی کردی؟ او در جواب گفت: نزدیک بود او شما را بکشد. ایشان در پاسخ گفت: اشکال نداشت؛ ما برای شهادت آمده‌ایم؛ اما آن عسکر نباید زخمی می‌شد!

۶ □

یکی از مجاهدین که همراه ایشان در جنگ بامیان شرکت داشته، خاطراتش را از آن لحظه‌ها اینگونه بیان می‌کند: در آن شب حماسه و شهادت من همراه ایشان بودم. وقتی دستور حمله عمومی را صادر کرد و بسیاری از مجاهدان به شهادت رسیدند، ایشان هر لحظه حرکت می‌کرد که ما هم باید در صف مقدم باشیم؛ ولی همراهان با اصرار مانع از رفتن آن شهید بزرگوار می‌شدند. حال ایشان در آن لحظات مثل مرغ در قفس بود و مانند مار گزیده می‌طپید.

سرانجام، مجاهدین با شکست مواجه شدند و اکثراً صحنه نبرد را ترک کردند. ولی ایشان در یک پاره کوه باقی ماند؛ در حالیکه فقط ما سه نفر همراه ایشان بودیم. هر چه اصرار کردیم که همه رفته‌اند، ما هم باید برویم، ایشان قبول نکردند. شب در همانجا

ماندیم. نصف شب، صدای ضجه و فریادی از میان صخره‌ها به گوش مان رسید. ایشان به طرف محل صدا راه افتادند و ما هم بدنبالش حرکت کردیم. پس از جستجوی مختصر، زنی را یافتیم که با دو کودکش زیر برف شده بود. کودک ۹ - ۱۰ ساله زنده است؛ اما خود مادر و کودک شیرخوارش از دنیا رفته‌اند. استاد شهید مقداری غذا که با خود داشت به کودک داد؛ سپس آهی کشید و گفت: تا انتقام اینها را نگیرم به خانه باز نمی‌گردم. وقتی ایشان در سنگر ماندند و نیروهای پراکنده مطلع شدند که فرمانده‌شان هنوز مشغول پایداری است، آنها نیز دوباره بازگشتند و جنگ از سر گرفته شد.

۷ □

شخصی که سابقاً دهقان آن شهید بزرگوار بوده، نقل می‌کند: زمانیکه ایشان از نجف برگشته بود (سال ۵۲) هنوز چند روزی از آمدنش نگذشته بود که داس را برداشت و به درو کردن گندم‌ها پرداخت. هرچه اصرار کردم که بگذارید من گندم‌ها را درو می‌کنم، ایشان قبول نکردند. بعد از مدتی دست‌های‌شان آبله کرد و خون می‌آمد؛ ولی ایشان همچنان به کار ادامه داد. می‌گفت: باید پوست دست‌هایم محکم شود و برای کار آماده گردد.

۸ □

«محمدعلی بروت» یکی از مجاهدین منطقه می‌گوید:
 زمانی از جبهه بر می‌گشتیم. در تاریکی شب از سرازیری یک
 کوتل پائین می‌آمدیم. آواخر خزان بود و راهها اکثراً یخ بسته بود.
 حاجی آقای شهید، کفش گشاد و کهنه‌ای به پا داشت. در سرازیری
 چندین بار پایش لغزید و محکم به زمین خورد. من گفتم: حاجی آقا
 شما کفش‌های مرا پا کنید که نوتر و چسب‌تر است تا دیگر به زمین
 نخورید. ایشان با مهربانی پاسخ دادند: شما زمین نخورید که جوان
 هستید من اگر زمین خوردم، عیب ندارد.

۹ □

«ضابط احمدی» که در سفر اول ایشان به ایران، همراه استاد
 بوده، این دو خاطره را از آن سفر نقل می‌کند:
 الف: زمانی که می‌خواستیم از قم بطرف مشهد برویم، یکی از
 فامیلین آن شهید می‌خواست بلیط هواپیما (طیاره) برای ایشان
 بگیرد. ایشان نپذیرفتند و فرمودند: هر گاه سائر مهاجرین با هواپیما

مسافرت کردند، من هم با هواپیما مسافرت می‌کنم. سپس آن شخص ماشین (موتر) دربستی گرفت و برای راحتی حاجی آقا، دو صندلی (چوکی) را به ایشان اختصاص داد. اما حاجی آقا، یک شخص فقیری را که او هم عازم مشهد بود، در کنارش سوار کرد و او تا مشهد همراه ما بود.

۱۰ □

ب: در بازگشت از این سفر، وقتی که به بدنی - سر مرز پاکستان - رسیدیم چندروزی آنجا ماندیم؛ زیرا امکاناتی که با خود آورده بودیم، هنوز نرسیده بود. در آن مدت، شهید صادقی، طبق عادت دیرینه بیکار نشست. با دست خود دو - سه اطاق از سنگ و گیل ساخت تا مهاجرین هنگام عبور و مرور از آن اطاق‌ها استفاده کنند.

۱۱ □

یکی از روحانیون سرشناس منطقه می‌گوید: هیتی که به سر پرستی آیه الله جواهری از طرف آیت الله العظمی منتظری آمده

بود، در سفر به صفحان شمال، ایشان را نیز همراه برده بود. در یکی از قریه‌های شمال برای مدتی توقف کردیم. در این حال، ناگهان متوجه شدیم که شهید صادقی در جمع هیئت نیست. در اطراف به جستجو پرداختیم. سرانجام ایشان را بر سر یک خرمن گندم یافتیم که سرگرم خرمن کوبیدن و راندن چپر بود. وقتی از ایشان علت این کار را جويا شدیم، گفتند: دیدم یک پیر مرد و پیرزن مشغول راندن چپ هستند و کسی هم ندارند که کمک‌شان کند؛ لذا من به کمک‌شان شتافتم.

۱۲ □

خاطرات ذیل را جناب آقای مظفری از لحظات هم نشینی با

استاد شهید بیاد دارد:

در یک مسافرت در مسیر نیلی - کجران، بنده با چند نفر از مجاهدین، همراه استاد شهید بودیم. حوالی ظهر به دامنه کوه بلندی رسیدیم که «کوه سلمان» نامیده می‌شود. در دامنه کوه مذکور تعدادی خانه کوچک و گلین قرار داشت که مسکن مالداران (گله‌داران) بود. استاد فرمودند: ظهر است؛ در این خانه‌ها تقسیم شویم تا چای و نانی گیر بیاوریم.

من با یکی از برادران دیگر، همراه استاد به خانه‌ای رفتیم که فقط یک پیرزن آنجا بود. شوهرش مرحوم شده بود و فرزندانش هم در خانه نبودند. استاد لحظه‌ای توقف کرد. می‌خواست از آنجا برگردیم و به خانه دیگر برویم؛ ولی باز همانجا ماندیم. استاد، خطاب به پیرزن گفت: «مادر ما فقط مقدار نان و چای لازم داریم، می‌توانی برای ما چای درست کنی؟ پیره‌زن که استاد را نمی‌شناخت، جواب داد: «چای برای شما جوش می‌دهم؛ اما نان گندم ندارم. فقط نان جو دارم اگر شما بخورید.» استاد در پاسخ فرمودند: «فرقی نمی‌کند. هر چه داری برای ما بیاور.»

در فاصله‌ی که منتظر درست شدن چای بودیم، زن از ما پرسید که شما از کجا هستید؟ گفتیم از منطقه نیلی هستیم. دوباره پرسید: «آقای صادقی نیلی کجاست؟ من گفتم: «شما آقای صادقی را می‌شناسید؟ گفت: «او را ندیده‌ام؛ اما تعریفش را بسیار شنیده‌ام و خیلی آرزو دارم که یکبار او را ببینم.» پرسیدم: «آقای صادقی چطور آدم است و چه کار می‌کند؟ کارهایش خوب است یا بد؟ پاسخ داد: «نمی‌دانم که او چه کار می‌کند؛ اما از روزی که انقلاب شده و منطقه در دست اوست، ما در این پای کوهی دور افتاده در امن و امان زندگی می‌کنیم. شغل ما مالداري است و ما در گذشته از دست دزد و... آرام نداشتیم؛ ولی بعد از انقلاب، دیگر اثری از دزد نیست، خدا

سایه او را از سر ما کم نکند؛ او پناهگاه ما مردم بیچاره است.» پرسیدم: «اگر آقای صادقی را ببینی می‌شناسی؟ جواب داد: «نه، او را ندیده‌ام.» به طرف استاد اشاره کردم و گفتم: «ایشان همان آقای صادقی است.» زن نگاهی به لباسهای تافته و سرووضع نامرتب استاد انداخت و لبخند بر لب پاسخ داد: «مرا ریشخند نکن! این، عسکر صادقی هم نمی‌تواند باشد.»

باز تأکید کردم که مزاحی در کار نیست: همین آقا آقای صادقی است. او در جوابم گفت: «او اگر اینجا بیاید، حتماً خانه فلان حاجی می‌رود که برایش گوسفند بکشد؛ نه اینکه خانه ما بیاید و نان جو بخورد. اگر این مرد براستی صادقی است، پس اسب، سواران و همراهانش کجا است؟» چای آماده شد و مشغول خوردن شدیم؛ ولی جنجال من و پیرزن همچنان ادامه داشت. هرچه توضیح دادم و تأکید کردم، نتوانستم او را قانع کنم.

در حال گفتگو بودیم که فرزند پیرزن وارد خانه شد. او استاد شهید را می‌شناخت. پس از احوالپرسی، رو به مادرش کرد و گفت: «چرا غذای خوبتر برای حاجی آقا درست نکردی؟ زن که بکلی غافلگیر شده بود، گفت: «وای! خاک بر سرم، این آقای صادقی است!» سپس اشک شوق از چشمانش سرازیر شد و ادامه داد: «خدا را شکر که نمردم و آقای صادقی را دیدم.»

۱۳ □

اعضاء هیئت حزب وحدت که از مرکز بامیان به ایران آمده بودند، همگی یکنفر یا دو نفر محافظ همراه داشتند. فقط استاد صادقی در آن جمع بدون محافظ بود. از استاد پرسیدم که چطور شد شما بدون محافظ آمدید؟ ایشان فرمودند: «لازم ندیدم؛ اگر چه شورای مرکزی حزب تصویب کرده بود که هر یک از اعضای هیئت می‌تواند دو نفر محافظ با خود ببرد و برای هر محافظ صد هزار افغانی سفر خرج هم در نظر گرفته بود؛ اما من مخالفت کردم و گفتم: در سفر به ایران و پاکستان محافظ لازم نیست. من دو نفری که از نیلی با خود آورده‌ام، پس می‌فرستم. پیشنهاد کردم که فقط آقای مزاری که سخنگوی هیئت است، دو نفر داشته باشد؛ دیگر اعضای هیئت، یکنفر کافی است. خودم اصلاً محافظ نیاوردم. با این پیشنهاد، ده محافظ کم شد و یک میلیون افغانی به حزب وحدت کمک گردید.»

گفتم: استاد! حداقل یکنفر با خود می‌آوردید، خیلی بدرد شما می‌خورد! مثلاً برای شما غذا می‌آورد، کیف شما را می‌گرفت و کارهای دیگر. ایشان پاسخ داد: «من خودم هم می‌توانم این کارها را

انجام دهم، چرا کسی دیگر را بیکار کنم.» هرچه اصرار کردیم که حداقل در مدتی که ایران هستید، یک یا دو نفر همراه شما باشد، قبول نکرد.

۱۴ □

در هتل استقلال تهران، مدتی خدمت استاد شهید بودم. شب‌ها بجای تخت، روی فرش می‌خوابیدم. پرسیدم: استاد چرا روی تخت نمی‌خوابید؟ پاسخ داد: روی فرش بهتر است؛ اگر روی تخت بخوابم، بد عادت می‌شوم.

۱۵ □

در سفر اخیر ایشان به ایران، روزی از استاد پرسیدم: «چطور شد که شما مسئولیت فرماندهی کل نیروهای مسلح حزب را پذیرفتید؟ در حالیکه از درگیری‌های چندین ساله گروه‌ها آگاهی داشتید و می‌دانستید که اداره کردن نیروهایی که سالها باهم جنگیده‌اند، کار بسیار دشواری است.»
استاد فرمودند: «من از روزی که به حزب وحدت تعهد

کردم، خود را یک عسکر این جریان مقدس می‌دانم و هر چه شورای مرکزی تصویب کند، قبول می‌کنم. گرچه هیچ یک از مسئولین احزاب منحل‌ه حاضر نبودند که مسئولیت کمیسیون نظامی را بپذیرند؛ اما وقتی که شورای مرکزی تصویب کرد که شما این مسئولیت را بپذیرید، من با همه دشواری که این کار داشت، آنرا با دل و جان می‌پذیرم.

□ ۱۶

روزی عده‌ای از مخالفین حزب وحدت، خدمت استاد آمده بودند. آنها سعی می‌کردند تا ایشان را از حزب و هیئت جدا نمایند. استدلال می‌کردند که اکثریت سران احزاب با تشکیل حزب وحدت مخالفند و این جریان بجائی نمی‌رسد؛ بهتر است شما راه خود را از حزب وحدت جدا کنید.

استاد با متانت و آرامش به سخنان آنها گوش دادند و سپس در جواب فرمودند: «من از شما یک سؤال دارم: حزب برای مردم است یا مردم برای حزب؟ آنها جواب دادند که معلوم است؛ حزب برای مردم است. استاد ادامه دادند: «خیلی خوب! حالا بیائید ما بعنوان هیئت حزب وحدت به میان مردم می‌رویم، آقایان بعنوان

سران احزاب. ببینیم که مردم از چه کسانی استقبال می‌کنند؛ از کی حمایت می‌کنند و به سخنان چه کسانی گوش می‌دهند. آیا اینهمه استقبال پرشور مردم را ندیدید؟ آنها، استقبال از من یا مزاری یا کسانی دیگر نبود. همه اعضاء هیئت از سابق هم در میان همین مردم بودند و بارها به ایران آمده‌اند؛ اما هیچ‌گاه چنین مورد استقبال گرم قرار نگرفتند. معلوم است که اینها همه بخاطر حزب وحدت است.»

با این استدلال، آنها ساکت شدند و دیگر حرفی برای گفتن نداشتند.

۱۷ □

پس از پایان «مجمع شیعیان افغانستان» افراد زیادی به دیدن هیئت می‌آمدند. آنها ظهر در هتل می‌ماندند و غذای ظهر را با هیئت در هتل صرف می‌کردند. این مسئله برای استاد که دقت و وسواس عجیبی در امور بیت‌المال داشت، گران تمام می‌شد. یادم هست که روزی با ناراحتی این جملات را بر زبان می‌راند: «تعجب می‌کنم چرا این آقایان در برابر بیت‌المال مسلمین اینقدر بی‌باک هستند! آخر مصارفی که جمهوری اسلامی برای هیئت در نظر گرفته از بیت‌المال است؛ اعضای هیئت مجبور است که از بیت‌المال استفاده

کنند؛ اما این آقایان روی چه ملاک از بیت المال استفاده می‌کنند! بالاخره کاسه صبرش لبریز شد. روزی در جمع اعضاء هیئت این موضوع را مطرح کرد و مجدّانه از آنها خواست که ملاقات کنندگان‌شان را هنگام صرف غذا مرخص کنند. سپس برنامه ملاقات را به این صورت تنظیم کرد که دیدار کنندگان فقط از ساعت دو تا شش بعد از ظهر می‌توانند به ملاقات اعضاء هیئت بیایند.

۱۸ □

مدتی که در هتل استقلال خدمت ایشان بودم، شخصیت‌ها و افرادی زیادی خدمت استاد می‌رسیدند و از ایشان عذرخواهی و طلب عفو می‌کردند که ما شما را غیبت کردیم؛ تهمت زدیم... زیرا تحت تأثیر تبلیغات مخالفین رفته بودم؛ اما حالا که شما را از نزدیک دیده‌ایم، شما را یکی از شایسته‌ترین، صادق‌ترین و پاک‌ترین افراد یافتیم. اکنون از گفته‌های مان پشیمانیم و امیدواریم ما را ببخشید.

استاد با گشاده‌روئی و بزرگواری پاسخ می‌دادند: « هرچه درباره من گفته‌اید، گذشت کردم و از شما می‌خواهم که از گذشته درس بگیرید و آینده را بسازید.»

□ ۱۹

این خاطره را هم جناب آقای اعتمادی دشتی برای ما تعریف کرده است که خود از زبان یکی از مجاهدین شنیده است: در یکی از جنگهای گسترده و هابیون با شیعیان، آنان پس از اینکه با شکست سخت مواجه شدند، پیشنهاد آتش بس و متارکه جنگ دادند. استاد شهید هم پذیرفتند و قرار شد هیئت‌های طرفین در زمان و مکان معینی ملاقات کنند و پیرامون جزئیات موضوع بحث نمایند. از طرف شیعیان، استاد شهید بعنوان نماینده رفت و از جانب آنها پانزده نفر مولوی (پیشوای روحانی آنان) آمده بودند. در حین بحث و گفتگو، یکی از مولوی‌های آنها، سخن توهین آمیزی نسبت به شیعیان بر زبان آورد. استاد شهید مثل شیر خشمگین از جای جست و چند سلّی جانانه بصورت توهین کننده نواخت.

□ ۲۰

یکی از اهالی منطقه، خاطراتش را از «خرافات زدائی استاد بدین صورت بیان می‌کند: حدود ۲۰ - ۳۰ قبل در یکی از کوههای

اطراف نیلی، درختی وجود داشت که در نظر مردم از تقدس و احترام خاص برخوردار بود. بسیاری به زیارتش می‌رفتند؛ پارچه به شاخه‌هایش می‌بستند و بدین طریق طلب حاجت می‌کردند. معتقد بودند که اگر کسی به آن درخت آسیب برساند به مصیبت بزرگی مبتلا خواهد شد.

روزی حاجی آقا را دیدم که با تبر و کلنگ ... بطرف آن کوه می‌رود. فکر کردم که حتماً دنبال هیزم یا برای کار دیگر می‌رود. بعداً دیدم که همان درخت را از ریشه در آورده کشان کشان از کوه پائین می‌کشد. آنرا قطعه قطعه کرد و برای گرم کردن مدرسه دینی مورد استفاده قرار داد.

مردم ابتداء از این عمل متحیر شدند. نگران بودند که نکند مصیبتی دامن‌گیر ایشان شود؛ اما بعداً که دیدند هیچ حادثه‌ای رخ نداد، عقیده بسیاری از مردم نسبت به اینگونه خرافات تغییر کرد. باز یک زمان دیگر با ایشان کابل رفته بودم. در کابل زیارتی بود بنام حضرت ابوالفضل (ع). وقتی به آن محل رفتیم، من و دیگر همراهان مشغول زیارت شدیم. اما حاجی آقا را دیدم که دور از زیارت ایستاده، مارا تماشا می‌کند. پرسیدم: حاجی آقا شما چرا زیارت نمی‌کنید. ایشان پاسخ داد: یک ابوالفضل در عراق بود که من زیارت کرده‌ام؛ اما این ابوالفضل را نمی‌شناسم!

□ ۲۱

آخرین خاطره را هم جناب آقای زکی کجرانی برای ما تعریف کرده‌اند:

در تاریخ ده حمل سال ۶۲ جلسه سراسری روحانیت ارزگان از تمام ولسوالی‌ها در مرکز شهرستان (القان) دائر گردیده بود. اینجانب نیز بنابر مکتوبی که از پایگاه مرکزی (نیلی) به پایگاه کجران آمده بود، در آن جلسه شرکت داشتم. چهار روز، جلسه بحث و تبادل نظر جریان داشت و در آخر هم قطعنامه‌ای در چهار صفحه به تصویب و امضاء شرکت کنندگان رسید.

یکی از مواد قطعنامه این بود که باید از کلیه پایگاه‌های فرعی دو نفر نماینده در پایگاه مرکزی نیلی معرفی شود.

بعد از ختم جلسه همراه استاد شهید بطرف نیلی بازگشتیم. مدتی از میان گذشت؛ ولی از نماینده پایگاهها خبری نشد.

یک بعد ظهر پنجشنبه بود که اجتماعی در مسجد بازار نیلی تشکیل گردید تعداد از روحانیون و مسئولان پایگاههای دیگر نیز حضور داشتند. شهید صادقی در آن اجتماع از مسامحه کاری آقایان روحانی لب به شکایت گشود و مورد به مورد از سهل انگاری آنان را

برشمرد. نکته‌ای که از آن لحظات بعنوان یک خاطره شیرین برای همیشه در خاطرمان مانده، این عبارات آن شهید است که حاکی از روحیه مردم دوستی و دلسوزی او بود: «سلیقه من با سلیقه شما هرگز نمی‌خورد... مردم وقتی یک جای عدس کشت کنند، هفته یکبار از آن احوال می‌گیرد؛ اما شما می‌خواهید کار مردمی کنید؛ کار انقلاب و مبارزه را پیش ببرید؛ ولی از خانه خود بیرون نمی‌آئید. یکی از آقایان می‌گوید که علماء بعد از هر سه ماه جمع شوند و جلسه کنند. از بار خدا این کار درست است که آدم بعد سه ماه از کارش احوال بگیرد.»

در محضر استاد

(چهار سخنرانی از استاد شهید)

...



متن سخنرانی استاد شهید صادقی در اجتماع مهاجرین تهران

... ما از تشکیل این جلسه با عظمت و با شکوه از جانب برادران مهاجر خیلی ممنون و متشکر هستیم. ما که از افغانستان غمبار و غمزده و از کشور خراب شده شما به این جا آمدیم وقت و جای مناسبی نداشتیم که شما برادران عزیز و گرامی را زیارت کنیم و بسیار خوشحالیم که در این جلسه شما را زیارت و به چهره‌های بشاش اسلامی و ایمانی و جهادی شمانظاره کرده، خورسند و خوشحال می‌شویم. از اینکه من وقت زیادی ندارم و حاج آقای استاد حجت الاسلام مزاری، حرفهایی برای شما دارند، من درباره اصل موضوع یعنی آنچه که ما با آن بسیار بسیار و در حد ضرورت احتیاج داریم یعنی وحدت و اتحاد چند لحظه‌ای خدمت شما برادران صحبت می‌کنم.

از شما برادران و خواهران مهاجر تقاضا می‌کنم دقت داشته

باشید آیا برای ما مهاجرین و مجاهدین غمزده، نماز که عمود دین است ضرور است یا اتحاد؟ آیا روزه برای ما ضرور است یا اتحاد؟ آیا برای ما امروز اتحاد مقامش بالاتر است یا اسلامی که از همه چیز بالاتر است؟ جواب اتحاد. دلیل ما روشن است. وقتیکه پیغمبر عزیز اسلام از مکه به مدینه مهاجرت می‌کند و مردم مدینه را جمع می‌کند، اول حرفی که پیغمبر عزیز اسلام با مردم در میان می‌گذارد مسأله اتحاد و وحدت است. نمی‌گوید ای مردم من آمده‌ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید و جهاد کنید بلکه اولین حرف پیامبر این است که مردم دست اخوت و برادری و صمیمیت و وحدت بهم بدهید. چرا؟ چون اگر اتحاد و وحدت نباشد، عقل و وجدان و تجربه حکم می‌کند که بدون وحدت ما هیچ چیزی را نمی‌توانیم بدست بیاوریم و هیچ چیزی را نمی‌توانیم انجام دهیم، همین نماز ما در سایه وحدت است جهاد در سایه وحدت است، مسلمان بودن و اسلام را پیاده کردن در سایه وحدت است. اگر وحدت نباشد هیچ چیز هم نیست. اختلاف و جدایی مقدمه کفر والحاد و برانداختن اسلام عزیز است. شما اگر باور ندارید در تاریخ چند ساله اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی مراجعه بکنید.

درایجاد وحدت هم یک حرکت عمومی و هماهنگی سرتاسری لازم است و روی این جهت برادران شما در داخل یک

حرکت عمومی را برای پیاده کردن وحدت و اتحاد آغاز کردند و کینه‌ها و عداوتهایی را که در طول ده، یازده سال بوجود آمده بود، فراموش و نادیده گرفتند، جنگهای داخلی را خاموش کردند، پایگاههای خود را ادغام کردند و عملاً متحد شدند. شما مقایسه کنید امسال (۱۳۶۹) را با سالهای ۶۷ و ۶۸ و ۶۵ در آن سالهای قبل هر کسی از داخل می‌آمد خبر از اختلاف و بدبختی و خونریزی می‌آورد و شما دلخون می‌شدید اما امروز هر کس که از داخل منطقه می‌آید از امنیت و آرامی و آسایش مردم و از وحدت و صمیمیت خبر می‌آورد. وقتی ما بعنوان هیئت حزب وحدت از داخل می‌آمدیم در پاکستان برادران اهل تسنن ما به دیدن ما می‌آمدند و این وحدت را تبریک می‌گفتند و اظهار خوشحالی می‌کردند و وقتی که در ایران آمدیم همه مقامات جمهوری اسلامی ایران از پائین تا بالا همگی اظهار خرسندی کردند و در بین شما ملت مسلمان و مهاجر هم دیدیم که همگی بدون معطلی از این مساله استقبال کردند و تائید نمودند و روحانیت جوان هم در مشهد و قم و تهران، بسیار بسیار از این مساله استقبال و تقدیر کردند و تبریک گفتند و من هم همان زمان از روحانیت جوان تشکر کردم و این تعبیرم (روحانیت جوان) یک مفهوم داشت، حالا درگیریک عده روحانی پیرمانده‌ایم. شما در جریان هستید در این شبانه روزها، تبلیغات،

حرفها و تلاشهای زیاد در سطح زبان و قلم و شب‌نامه علیه اتحاد و علیه پیام آوران وحدت انجام می‌شود، یک‌عده مردمی است که خدمت شما عرض کنم ما با آنها گیر مانده‌ایم، برای پذیرش وحدت هر روز شرطی است و شرایطی! اما نمی‌دانم پشت پرده چیز دیگر هست یا نه؟ آقای محسنی در جمعه گذشته سخنرانی داشته و شروطی را پشت سرهم‌دیگر برای قبولی وحدت ذکر کرده‌اند. از جمله شرطهای ایشان شورای عالی علمای امامیه بود که ما قبول نداشتیم و مخالف بودیم و اینکه ما به چه دلیل قبول نداشتیم الان جای بحث آن نیست. این مساله بعد از جلسات زیاد از طرفین اختیار داده شد به آقای ابراهیمی و کتبا امضاء شد که ایشان قضاوت بکند و مساله را حل و فصل نماید که این کاغذ و امضاءها هم هنوز خوابیده و در حدود چند ماه است که این ورقها خوابیده تا پخته شود!

از جمله شرایط ایشان این بود که اتحاد در صورتی مورد قبول است که به نفع شیعه و ملت شیعه باشد که این مساله را هم شما به روشنی درک می‌کنید و حاجت به تکرار نیست که جنگ نکردن (جنگ داخلی) به نفع شیعه است، برادر شدن به نفع شیعه است، اتحاد پایگاه‌ها و گذشتن از آرم‌ها به نفع شیعه است. سرک کار کردن و اطمینان قلب به نفع شیعه است و اینکه ما یکجا جمع شدیم و با

برادری و محبت سخن می‌گوئیم به نفع شیعه است. شرط دیگر ایشان این بوده که عاملین جنگ داخلی باید محاکمه شود. ما خدمت برادران این مساله را خیلی روشن عرض می‌کنیم آنطوری که از شب نامه‌ها و اعلامیه‌های آقایان معلوم است که که سردمدار جنگ داخلی فردجلی و روشنش شیخ نیلی است! من روشن عرض می‌کنم که ما منکر هم نیستیم، جنگ داخلی را هیچ کسی هم نمی‌تواند انکار کند، یک واقعیت روشن است لکن فعلا که راه وحدت پیش آمده، همه برادران عزیز بدانند که من حاضر همین الان از سمت هیئتی خود برکنار شوم و این جرات و جسارت را دارم و نگرانی هم ندارم و قلب من هم هیچ نمی‌لرزد و الان با قلم و کاغذ استعفای خود را می‌نویسم و همین آقای محسنی که این ادعا را دارد قاضی و حاکم محکمه قرار بدهیم و محاکمه بر علیه ما را شروع بکنند اما اتحاد بکنند... حاجت به رفتن داخل هم نیست آنجا اگر رفتیم کسی نمی‌تواند مرا محاکمه بکند، مادر آنجا غریب و مظلوم نیستیم! اما مسئله عاملین ارتباط با دولت را مطرح کرده‌اند ما خود ما (در حزب وحدت) مصوبه داریم و این جنایت بسیار بزرگ است و کسی مانع طرد آنها نیست اما شما برادران عزیز! شما مهاجرین و مجاهدین محترم بدانید که این نزاع و جنجالی که بین پیام آوران اتحاد و عده محدودی دیگر بوجود آمده روشن است که

یک نزاع و جنجال شخصی نیست، در مورد یک نزاع شخصی باید حاکم شرع حکم کند و قرآن می‌گوید که وقتیکه منازعه کردید پیش حاکم شرع بروید، در جنجال و نزاع اجتماعی آیا حاکم شرع لازم است؟ آیا قاضی محلی لازم است؟ نه. آنطوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید حاکم خود مردم است چون سرنوشت مردم است، اتحاد مال شخصی من نیست هر که می‌گوید اشتباه می‌کند، اتحاد مال مزارعی و مزارعها نیست، از امور اجتماعی است، برگشتش بر خود مردم است، آنکه قضاوت و نظارت می‌کند و مساله را با دقت بررسی می‌کند خود مردم است. قرآن می‌فرماید: «و کذلک جعلناکم امة و سطاتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً» شما مردم بر کارکنان اجتماعی و سیاسی تان دقت و نظارت تام و تمام داشته باشید و ببینید که اینها با سرنوشت شما چه می‌کنند؟ شما دقت داشته باشید این وحدت به آسانی بدست نیامده، مردم ما هشت ماه سعی و تلاش کردند، خون جگر خوردند، صبر و تحمل کردند، به آسانی این اتحاد را بدست نیاورده‌اند اتحاد و وحدت مال ملت و مربوط به ملت و سرنوشت ملت مسلمان است، شما وظیفه شرعی دارید که از این اتحاد حمایت کنید نه از من، اگر از من حمایت کنید خدا از شما راضی نیست، نه از مزارعی، شما اگر از مزارعی حمایت کنید خدا از شما راضی نیست، شما از سرنوشت

خودتان حمایت کنید، ما نباشیم اما اتحاد باشد. من نمی‌گویم مخالفین وحدت را با چوپ و چماق بکوبید و یا فحش و دشنام بدهید نه شما حق طبیعی شما است که بسیار عقلانی با نرمی و آرامش جمع شوید و به آقایان بگوئید که آقایان! شما روی چه دلیل با این اتحاد مخالفت می‌کنید؟ شما برای کی تلاش می‌کنید؟ برای کی کار می‌کنید؟ اگر برای ماملت است، واتحاد و وحدت خواسته ما ملت و سعادت و خوشبختی ما ملت است، شما حق ندارید با سرنوشت ما بازی کنید و سرنوشت ما را مورد تاخت و تاز خود قرار بدهید، اگر برای ما کار می‌کنید، اگر سرنوشت مال ما ملت است خواهش می‌کنیم که با سرنوشت ما بازی نکنید و اما اگر برای ما کار نمی‌کنید و اگر برای ما سعی و تلاش ندارید، ببخشید شمایی که برای خودتان کار می‌کنید، دیگر سنگ ما را به سینه نزنید، سنگ خود را به سینه بزنید و این مساله را رنگ مردمی ندهید.

عرض دیگری که دارم اینستکه این وحدت که آلان بوجود آمده، نیاز به تضمین دارد و باید یک ضمانتی باشد که وحدت را ادامه بدهد. بعضی می‌گویند تضمین اتحاد و وحدت «شورای عالی علمای امامیه» است اما من شخصا با این مساله مخالف هستم، اگر اخوند تضمین اتحاد می‌بود این اختلافها و کشت و کشتارها بوجود نمی‌آمد. البته ما آخوندهای خوب داریم و در آینده ممکن است

آخوند خوبی داشته باشیم اما اینها وحدت و اتحاد را تضمین کرده نمی‌توانند و شما دیدید که این وحدت از همه مراحل عبور کرده و از همه جا آمده و حالا به آخوندها بندمانده! این خود معلوم است که این شورای عالی علمای امامیه نمی‌تواند وحدت را تضمین بکند! من می‌گویم تضمین وحدت و اتحاد خود شما مردم هستید چطور؟ آیا آمریکا تشتت بوجود می‌آورد؟ نه. آیا شوروی تشتت بوجود می‌آورد؟ نه. البته اختلاف خواسته آنها است اما آنها عاملش نیستند، اگر وحدت می‌کنیم هم ما می‌کنیم، اگر خراب می‌کنیم هم ما می‌کنیم لذا تضمین وحدت از ناحیه شما است. شما از دونگاه می‌توانید این وحدت را تضمین کنید: اول اینکه شما هوشیار و بیدار باشید، از تجربه تلخ گذشته درس بگیریم که اولاً ما خود ما علیه وحدت حرف نزنیم و سعی کنیم که در کنار هم باشیم و متحد باشیم و حرکتی نکنیم که خدای نخواسته ضد وحدت و برادری ما باشد.

وقتی ما این کار را نکنیم، هیچکسی نمی‌تواند بکند، عامل این کار خود ما هستیم که باید هوشیار و بیدار باشیم تا دوباره اختلاف تکرار نشود. دوم اینکه وحدت یک نظارت عمومی می‌خواهد، شما باید یک نظارت عمومی داشته باشید در اینکه چه کسانی تفرقه و جدائی می‌اندازند؟ و کی حرفش علیه وحدت است و کی حرکتش علیه وحدت است؟ شما جلوی او را بگیرید و دیگر

اینکه ما باید سعی و تلاش کنیم که این وحدت را گسترش بدهیم...
 وحدتی که بین دو گروه و سه گروه و پنج گروه و حتی هشت گروه هم
 باشد اگر یکی بیرون بماند ناقص است و باز هم خون است و
 جنجال! با خبر باشید، این مساله طبیعی است چون ما زندگی
 مشترک داریم، در کنار هم با کلاش و خشونت، بدون وحدت اگر
 باشیم زندگی با خطر است و اگر ما باز هم بعنوان شیعه اتحاد بکنیم
 و اهل تسنن ما نباشند باز هم ناقص است، ما همگی یک زندگانی
 مشترک و در خانه مشترک داریم، باید شیعه و سنی متحد شویم و
 سعی کنیم این وحدت را در سطح افغانستان گسترش بدهیم و اگر
 در سطح افغانستان محدود شود باز هم ناقص است چون هدف ما
 بزرگ است و دشمنان ما قوی هستند، هدف پیاده کردن اسلام است
 و دشمنان ما هم شوروی و آمریکا و اسرائیل و چین، کفار زمان همه
 علیه ما هستند و آماده هستند که ما را خفه کنند و ما باید با برادران
 ایرانی و پاکستانی خود و همه مسلمانان جهان وحدت و صمیمیت
 داشته باشیم. این مساله را باید برادران ما در نظر داشته باشند.

بر محمد و آل محمد صلوات

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

متن سخنرانی استاد شهید در قم (مسجد امام حسین (ع))

پیامبر اسلام وقتی که در مدینه آمد، اول حرفی که برای مردم گفت، این بود: شما بین تان برادر باشید. قبل از اینکه حضرت پیرامون جهاد سخن بگوید و درباره مساجد و جمعه و جماعات، قسط و عدل حرف بزند، مسئله اخوت و برادری، اتحاد و صمیمیت را مطرح می‌کند؛ به علت اینکه از آفتاب هم روشنتر است و شاید هیچکس در این مسئله شک نداشته باشد که هیچ کاری بدون اتحاد و وحدت - حتی ساختن یک مسجد - امکان پذیر نیست و نمی‌شود که بدون جماعت صورت بگیرد. مهمتر از همه، نمی‌توان جهاد و مبارزه کرد و بطور کلی هر کار اجتماعی بدون اتحاد و وحدت میسر نیست. لذا پیامبر بزرگ اسلام مسئله اتحاد و وحدت، محبت و برادری را پیش از هر مسئله دیگر مطرح می‌کند، مسئله وحدت و اتحاد از متن اسلام جوشیده است. اتحاد و وحدت خواسته تمامی

ملت‌های محروم بوده و هست. انقلاب، جهاد و مبارزه حکم می‌کند که ما متحد باشیم. اتحاد و وحدت خواسته عموم شهداء، مظلومین و بیچاره‌گان است. این بطور کلی؛ اما وحدت برای ملت شجاع و قهرمان شیعه افغانستان:

این وحدت حاصل تلاش ملت محروم ماست که با صمیمیت تام و کامل بدست مجاهدین مسلمان ما در داخل بوجود آمده است و سخت این وحدت برای ملت ما شیرینی و حلاوت دارد لذا هیئتی فرستاده شده به خارج، مورد استقبال همه برادران عزیز، روحانی و طلاب در تمام مدارس و حوزات جمهوری اسلامی ایران، قرار گرفت. این وحدت مورد استقبال گرم مهاجرین واقع شد. این وحدت از طرف مقامات جمهوری اسلامی از وزارت خارجه گرفته تا مقام معظم رهبری، مورد قبول قرار گرفت؛ دعا نمودند برای موفقیت مؤسسين حزب وحدت و فراگیر شدن وحدت.

وحدت پشتیبانهای قوی و محکم مذهبی، اسلامی، مردمی و روحانی دارد. این همه اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها و ابراز احساسات، جز برای وحدت، برای چیز دیگر نیست.

اما کسانی که با اتحاد و وحدت مخالفت دارند، پشتیبان‌شان خیلی ضعیف است که هیچکس پشتیبانیش را قبول ندارد. «لاتعوا خطوات الشیطان» این متن قرآن است. پس هر کس که دلش

برای مردم، سرنوشت و انقلاب می‌سوزد و زره‌ای احساس دارد و در مقابل خون اینهمه شهید بی تفاوت نیست، هرگز طرفدار تشنت و پراکندگی و ناهماهنگی نمی‌شود و نخواهد شد (تکبیر حضار)

برادران عزیز! ما در طول نه ماه تلاش، زحمت و فشار و مذاکرات، تنها این مقدار کار شده که ما وحدت را در زبان و به قلم و کاغذ پیاده کردیم. برای اینکه وحدت درد جامعه را دوا کند و ما از آن بهره ببریم، سعادت و خوشبختی برای ما باشد، چیزهای دیگر هم لازم است:

۱ - ملتی که پشتبان وحدت است و وحدت را برای‌شان سعادت می‌دانند، باید آنرا عملی کنند و عملاً در جامعه پیاده کنند.
 ۲ - نگهداری و حفظ وحدت که خیلی روشن است. نگهداری و حفظ یک عمل از بوجود آوردن آن مشکل تر است. از پیاده کردن و عملی کردن وحدت حفظ و حراست وحدت بمراتب مشکل تر است. این مسئله را باید در نظر داشت.

۳ - گسترش وحدت. اگر وحدت به همین مقدار که ما شیعیان افغانستان به آن پایبند باشیم این وحدت را و لو پیاده هم کردیم آیا این وحدت کارگشا، سعادت بخش و خوش بخت کننده است یا نه؟ نه. اگر وحدت گسترش پیدا نکند و به همین حال خودش بماند، ما

صریحاً عرض می‌کنم که این بدرد بخور ملت نیست. پیاده کردن عملی وحدت، نیاز به حرکت عمومی همگان دارد. چهار شب سخنرانی، نه ماه قلم پردازی، در چند ماه گفتن و شنیدن، درد را دوا نمی‌کند. باید ملت ما سنگر سیاست را پر کند. سنگر جهاد و مبارزه علیه اشغالگران یا طرفدارا اشغالگر را جوانان عزیز پر کنند. سنگر علم و فرهنگ را، سنگر اقتصاد، آبادانی و بازسازی وطن عزیز خودمان را باید با اتحاد و هماهنگی پر کنیم. خیلی واضح است! هیچ انقلابی بدون سیاست بجائی نمی‌رسد. فقط تلاش و فقط اسلحه و شکستن دشمن در سنگر - ولو هرچه چشمگیر و قدرتمند - این انقلاب و مبارزه بجائی نخواهد رسید. نرسیده و نمی‌رسد. باید در قبالتش سنگر قوی سیاسی داشته باشیم. شخصیت‌های سیاسی و دانسته و فهمیده و انقلابی ما! این وحدت، این مایه سعادت و خوشبختی مردم ما و نتیجه خون پاک شهیدان ما، نیاز دارد که بتوانیم یکدیگر را تحمل کنیم.

آنچه که عیب است برای ملت مسلمان ما اینستکه که نمی‌توانیم یکدیگر را تحمل کنیم؛ نمی‌توانیم ما صریحاً عرض می‌کنیم که تا هنوز در مسئله سیاسی، ما و شما در قبال خون‌های عزیزان شهید، سطحی برخورد کرده‌ایم. افراد سیاسی ما در پاکستان و ایران و سایر کشورها که چهار نفر دورشان جمع شده، فقط به اعلامیه

در قبال انقلاب اسلامی افغانستان اکتفا کرده‌اند. سیاسیون معتبر در ایران، چشم‌شان را دوخته‌اند به اینکه یک ماشین لنگ پیدا کنند و سوار شوند و این طرف و آن طرف بروند. این درست نیست در پیروزی انقلاب. این را باور کنید که این به درد مردم نمی‌خورد. آنطوریکه در طول چند سال همه ما این را دیدیم. آقایان! چون من نه حزبی هستم؛ نه گروهی هستم و نه باکسی خصومت شخصی دارم، ما حرف راست و رک خود را در شب جمعه در خانه خدا و در حضور این جمعیت عظیم در کنار مرقد بی‌بی معصومه (س) عرض می‌کنیم.

برادران! ما و شما باید سعی کنیم، تلاش کنیم تا انسانهای بوجود آوریم که در موضع سیاست، آگاه، فهمیده و دانسته و قاطع و جدی باشند و الا مبارزه و خون دادن نمی‌تواند به تنهایی کارساز باشد. سیاست فقط هم نمی‌تواند دردی را دوا کند. هر چند شخص یا اشخاصی در سیاست دست ماهرری داشته باشد و سیاست‌های بین‌المللی را هم بلد باشد، تنها با سیاست و گفتن و نوشتن به جایی نخواهد رسید و نرسیده. در کنارش خون و جهاد و مبارزه می‌خواهد؛ سنگ‌های گرم می‌خواهد.

در این چند شب که ما خدمت شما هستیم، روحانیت خیلی کم است و مرد پیر که هیچ نیست. الحمدلله آنچه هست جوانان

فهمیده، بیدار و شیران افغانند. از آن جوانان دلیر که از آنها پشت شوروی و امریکا در ظاهر و باطن می لرزد.

بعضیها چشمشان کور است و کور خوانده است که گفته شیعه در افغانستان دو در صد است. مگر اینها دو در صد است؟! (خنده حضار) برادران مجاهد و مهاجر! ما از شما تقاضا می کنیم؛ بلکه خدا از شما می خواهد، وجدان و دین از شما می خواهد، ملت محروم و ستمدیده از شما می خواهد، شرافت و انسانیت از شما می خواهد که این وحدت را فعالانه قبول کنید و در آن شرکت کنید و خلاء که از عدم وجودش احساس می شود، پر کنید. سعادت ما و سعادت ملت ما در این است. جوان عزیز! خدای نخواستہ اگر ما شل و سست باشیم، بنده، نوکر و مهاجر همیشگی خواهیم بود. این برای ما ذلت است. جوان افغان! جوان دلیر! جوان مبارز! مهاجرت و دربدری برای ما و لو در کشور اسلامی ایران باشد، ننگ و عار است. ماندن ما در ایران برای تعلیم و تربیت و زیارت و معنویت است؛ بیش از آن حق نداریم در ایران بمانیم. این برای ما ذلت، بندگی، بردگی، تنبلی، بی عرضگی... چیز دیگری نیست. لذا یک مبارزه پر منفعت و پرثمر و با نتیجه لابد است از نیروهای جهادگر نظامی. در این راه، سیاست تنها کافی نیست.

مرحوم بلخی چقدر فهمیده، سیاستمدار و دانسته بود. حرف

امروز را آنروز زده که آگاهان دنیا نمی‌توانند پیشبینی کنند؛ اما چون سربازانی مانند جوانان امروز نداشت، ناکام ماند. جز مستی کاغذ، چیزی از او برای ملت ما نماند و مبارزاتش به ثمر نرسید. این دو تا (جهاد و سیاست) هم بدون فرهنگ، علم، دانش و آگاهی، ثمر بخش و با نتیجه نیست. جسارتاً خدمت علماء عرض می‌کنم: روحانیت محترم! علماء عظام! ما در این مسئله متأسف هستیم که روحانیت آگاه که امید ما و ملت ما هستند، زحمتی را که برادران عزیزمان کشیده‌اند و حزب وحدت را بوجود آورده‌اند، روحانیت بجای تشکر و اظهار علاقه اول که می‌آید، نرمک در گوش ما می‌گوید: جای از مو کجایه؟! (خنده حضار و صلوة) شما دقت کنید! این حرف‌ها به صلاح جامعه نیست؛ خصوصاً از علمای بزرگوار. عوض اینکه بگوید: ما از شما تشکر می‌کنم که بر اثر تشتت و پراکندگی، دست ما بسته بود و کاری نمی‌توانستیم بکنیم، حالا که حزب وحدت را بوجود آورده‌اید، الآن می‌توانیم فعالیت کنیم. ما که خودمان را نمی‌خواهیم تا شما بگوئید جای ما کجاست؟ ما مردم را می‌خواهیم ما انقلاب را می‌خواهیم. یک اشکال ممکن است بر سر ما وحدت‌چی‌ها هم بیاید: آقا تو که اینقدر پاک و خالصانه حرف می‌زنی و ظاهراً که خیلی صادق و پاک معلوم می‌شوی اما خدا از درونت نجات دهد! شما وحدتی‌ها جای خود را خوبتر و هموارتر

از همه انتخاب کرده‌اید، آنوقت ما را می‌گوئید که تو حق نداری که بگوئی جای من در حزب وحدت کجاست. یکی شما رئیس نظامی هستید، رئیس مالی هستید، عضو شورای مرکزی هستید؛ اما به ما که می‌رسید، پای شما می‌لنگد! جواب خیلی کوتاه و روشن است: هیچ تشکیلات حاکم در دنیا پیدا نشده که دست از وظیفه‌اش بردارد و خود را خلع وظیفه کند؛ بلکه کارش را انجام می‌دهد و زمینه را برای بقیه آماده می‌کند. شما ببینید! وقتی که حکومت نظامی اعلام می‌شود یا دولت موقت تشکیل می‌شود، زمینه را برای کارکنان بعدی آماده می‌کند. نه اینکه همه را رها کند و برود خانه‌اش بنشیند. اگر گفتیم که تشکیلاتی را بوجود آورده‌ایم و تا ما هستیم این تشکیلات میراثی است، شما حق داشتید اشکال کنید و بپرسید که جای ما کجا است! حزب وحدت مال آخوند نیلی یا آقای مزاری و دیگران نیست. مال مردم، مال ملت و همگان است. هر کس که اینطور فهمیده است که مال آخوند نیلی و یا مال مزاری چارکنت است، در اشتباه است؛ برای همه است.

از علماء، دانشجویان و باسوادان، ما انتظار جدی داریم که در خدمت مردم و انقلاب و جامعه باشند و وظیفه دینی خود را نسبت به آنها داء نمایند. «من وظیفه العلماء تطهیر زمانه». هر چیزیکه نجس شود، پاک می‌شود. زمان، عصر و تاریخ هم نجس می‌شود و

این با آب پاک نمی‌شود. علم دین، نجاست زمان را پاک می‌کند. نجاست زمانی و اجتماعی، جهالت و نادانی است. روحانی جوان در سنین ۱۵، ۲۰، ۳۰، ۳۵ اینها در اوج ترقی و تکامل و پیشرفت است. اینها باید عظمت را برای ملت ما به ارمغان آورند.

نجاست تاریخی و اجتماعی، جهالت و نادانی، کینه و عداوت، تشمت و پراگندگی است. شما علمای عزیز می‌دانید که مردم مسلمان ما خیلی در جهالت بسر می‌برد. کینه‌ها، عداوت‌ها، پراگندگی‌ها، جهالت‌ها، اینها نجاست‌هایی هست که دامن‌گیر جامعه ماست. باید تطهیر شود و الا جامعه به تباهی کشیده می‌شود. نجاست بدن به میکروب بدل می‌شود، میکروب هم بدل به مرض می‌شود و مرض جامعه را نابود می‌کند. اگر جامعه مریض شد و تاریخ و زمان نجس شود، اگر ما فوراً او را پاک و پاکیزه نکنیم، به مرضهای بدتر دچار خواهد شد که ما را نابود می‌کند و تاریخ ما را از بین می‌برد.

بعضی‌ها این روزها می‌آیند و اشکال تراشی می‌کنند که شما چرا وحدت کردید؛ گروه خوب بود؛ چون یک نوع رقابت بود و باعث ترقی می‌شد. عزیز من! تو خیر نداری! به ذات پروردگار جامعه آنقدر به هرج و مرج کشیده شده است که اگر تو خوب می‌دانستی و از وضع جامعهات خیر داشتی، این حرف‌ها را

نمی‌زدی. اگر تواز وضع خبر داشتی وحشت می‌کردی. حجة الاسلام هادی بهسودی می‌گفت: این حزب‌ها جامعه را به گند کشیده، خبر دارید که در بین گروه‌ها چه می‌گذرد؟ با خبر باش که جامعه تشیع به نه حصه تقسیم شده و هر حصه در بین خود به ۲۳ حصه تقسیم شده است.»

علمای عزیز و طلاب محترم! اگر می‌خواهی انقلاب به پیروزی برسد و خون شهیدان به هدر نرود و آه یتیمان و مادران داغ‌دیده دامن‌گیر شما نشود حرکت عمومی کنید. طلاب جوان و عزیز ما باید با جدیت درس بخوانند. روحانیت عزیزی که می‌تواند کار کند، باید وظیفه اسلامی خود را در آگاهی مردم، اتحاد مردم، تبلیغ و تدریس، انجام دهد. یک انقلاب بدون فرهنگ نمی‌شود. وقتی که انقلاب پیروز شد، حکومت است و مردم. مردم بدون فرهنگ نمی‌شود. حکومت، علم، دانش و سیاست می‌خواهد. مگر چوپان گاو و بز می‌تواند مردم را اداره کند؟

بعضی‌ها می‌گویند: شما که در داخل هستید، ما هم اینجا بیکار نیستیم؛ علم و دانش می‌آموزیم و تخصص پیدا می‌کنیم. ما می‌گوئیم الآن جامعه ما نیاز به متخصص دارد؛ بیاورید شما چند تا متخصص دارید؟! ما بیست هزار طلبه درسخوان دینی باید داشته باشیم. وقتی ما حساب کردیم، تنها هشت هزار معلم برای ۴۹۰

مدرسه، ما لازم داریم که شما باید به جامعه تحویل دهید. حزب وحدت اسلامی، یک چیزی اندکی نیست؛ خیلی قدرتمند و قوی است. شیعه از میلیون‌ها سردرآورده! آنهم شیعه افغانستان که واقعاً قهرمان، قوی و شجاع است؛ دلیر و مقاوم است؛ ما واقعاً مصداق کامل کلمه «شیعه» هستیم. این خیلی روشن و واضح است.

متن سخنان شهید صادقی در اجتماع مهاجرین مقیم کاشان

...

برادران عزیز! نمی دانم در این وقت کم از کدام درد سخن بگویم. اما آنچه که چهره بشاش شما نشان می دهد اینکه مشتاق هستید که چند لحظه خدمت شما باشم.

«حب الوطن من الایمان» مهاجرین ما که وطن شان را دوست دارند؛ کشورشان را دوست دارند؛ مهد و گهواره شان را دوست دارند؛ به آن عشق و محبت می ورزند؛ این مسئله ایجاب می کند که از تمام حرف های دیگر صرف نظر کنیم و از ملت زجر دیده و ستم دیده شان سخن بگویم.

برادران عزیز! چیزیکه برادران شما بعد از یازده سال بوجود آورده اند و هیئت محترم حزب وحدت آنرا بعنوان سوغات برای شما آورده اند و شما هم احساسات و شوق و علاقه به آن نشان دادید، موضوع وحدت است. خلاصه عرض کنم که بعد از گذشت

این مدت، ملت مسلمان ما توانسته است در داخل یک وحدت کامل، یک وحدتی که از عمق قلب و درون مردم محروم و سنگر نشین بر خاسته است، بوجود آورند و مورد قبول و مورد خوشایند ملت مسلمان ماست. ملت ما سخت به آن علاقه و محبت دارد و سالهای متمادی در انتظار آن بوده است. این مسئله برای ملت ما سخت حلاوت و شیرینی دارد. چطور؟ می خواهیم این مسئله روشن شود دقت کنید آب برای چه کسی لذت و ارزش دارد؟ برای کسانی که قلبش در آتش تشنگی می سوزد؛ آب برای او لذت، حلاوت و شیرینی دارد. اما برای کسی که در سایه و پرده نشسته، نه تنها به آب سرد توجه ندارد؛ بلکه بدش هم می آید که به آن نزدیک شود. آب، یک آب است؛ بعضی ها برای آن جان می دهد و بعضی از آن فرار می کند و کنار می رود. لذا آن کسانی که فعلاً برای وحدت جان می دهد و تلاش می کند؛ شعار می دهد و بعضی ها نیز تلاش می کنند که وحدت را از بین بردارند و از آن فرار می کنند؛ این چه دلیل دارد؟ یک وحدت و یک مردم. یک کعبه برای آن جان می دهد و یک کعبه از آن فرار می کند. فلسفه و دلیل این مسئله چیست؟ عرض کردم که تشنه وحدت چه کسانی است. تشنه وحدت، ملتی است که بعد از برچیده شدن حکومت دست نشانده شوروی از مناطق، بر او کلاش حاکم شد؛ حاکمیت را کلاش در دست گرفت. آیه ... دستغیب

می فرماید: «وای بر حال ملتی که در رأس آن کلاش قرار گیرد.»
 من این را به صراحت به شما می گویم که بعد از اخراج
 نیروهای دولتی در مناطق شیعه نشین حکومت در دست کلاش
 افتاد. چرا مردم دنیا از حکومت نظامی بدش می آید؟ وقتی در یک
 کشور نظامی اعلام می شود، آن کشور، سعادت و خوشبختی خود
 را از دست می دهد لذا در سعی و تلاشند تا خود را از این بدبختی
 نجات دهند.

ملت ما نیز با روی کار آمدن کلاش، سعادت و خوشبختی
 خود را از دست داد و به همان بدبختی که با وجود نیروهای دولتی
 بود، در عدم نیروهای دولتی گرفتار شد. از زیر کله یک بلا، زیر کله
 بلای دیگر قرار گرفتیم. شوروی بر چیده شد، کلاش در دست مردم
 قرار گرفت. این درد است؛ مرض است. بچه ها جاهل و نادان کلاش
 بدست، مصیبت بیار می آورد. رهبر عالیقدر و بزرگوار ما (امام
 خمینی) در مورد جهاد کردن و مبارزه کردن می فرماید: ای مردم که
 جهاد و مبارزه می کنید، در یک دست کلاش بگیرید و در دست
 دیگرتان قرآن باشد. «یکدسته مبارزه نکنید؛ بلکه قرآن هم باید در
 دست داشته باشید. با قرآن خود را بساز و با خودت جهاد اکبر کن و
 با کلاش، دشمن قرآن و معنویت را برچین. یک مبارز کامل، انقلابی
 کامل، مجاهد کامل از این دو ویژگی جدا نیست. اگر تنها قرآن داشته

باشی و قرآن بخوانی، نمی توانی دشمن را بشکنی؛ گرچه که موجب صفای دل و نورانیت قلب می شود. شوروی را از افغانستان، دعاهای منبرها و دعاهای شب قدر تنها بیرون نکرد؛ او را کلاش قهرمانان و مجاهدین عزیز افغانستان با زور و قدرت بیرون کرد؛ ولی کلاش به تنهایی هم کارساز نیست.

امام زین العابدین (ع) در عرفات، رو به خانه خدا ایستاده، دعا می خواند. کسی آمد و از باب طعن گفت: «فرزند امام علی (ع) ! جهاد و مبارزه، زحمت دارد، فشار دارد، رها کردی آمدی دعا می خوانی؟ حضرت در این باره می گوید: جهاد تنها به کلاش نیست؛ مردم معنویت ندارند. اگر معنویت و ایمان و تقوا نباشد، کلاش در مقابل دشمن و در پیش برد جهاد و مبارزه کارساز نیست؛ مثل انقلاب های الجزائر و فلسطین.

بناء علی هذا، مصیبت بزرگی در منطقه ما حاکم شد. احزاب و گروهها تشکیل گردید؛ رهبرانش در ایران و پاکستان، قوماندانان، رهبران و تصمیم گیرنده ها در ایران و پاکستان، بچه های نظامی، جدا در داخل و کلاش بدست. وقتی به خانه ای وارد می شدند، از صاحب خانه سؤال نمی کردند که تو چه داری تا ما بخوریم. از اخلاق اسلامی و انسانیت کار نمی گرفتند. بسیار غضبناک، کلاش را بدست می گرفتند، و با کلاش صحبت می کردند که جناب

آقای کلاش تو چه می خوری؟! سپس به ستون تکیه می زدند و می گفتند: آه کلاش می گوید من گوسفند سیاهی ماده می خواهم گوسفند باشد؛ ماده و سیاه هم باشد که خنکی نکنند! جناب آقای کلاش چه می پوشی؟ کلاش می گوید لحاف دختر بوی می پوشم! (خنده حضار)

اتحاد برای این مردم لذت آور است. برای این مردم آب زلال است. این مردم هر چه از این جام پر آب بنوشند، بازهم تشنه اند. این آقایانی که در جمهوری اسلامی ایران چکر می زنند و تفریح می کنند، نه ظلمی دیده اند، نه ستمی بر آنها رسیده، حق آنهاست که اشکال تراشی کنند و سر در نیاورد که وحدت یعنی چه؟ اگر اینها در مقابل ملت بی تفاوت نبودند و درد امروز جامعه را لمس می کردند، آنوقت می گفتند: وای وحدت عجب چیزیه! اینها که خودشان در یکعالم نعمت، آرامش، امنیت و عیش و نوش در جمهوری اسلامی ایران زندگی می کنند و احترام هم می شوند از طرف جمهوری اسلامی بعنوان یک مهاجر و یک مجاهد، ما حق را به آنها می دهیم که وحدت را نخواهند. چه می کنند این قبیل مردم، وحدت را؟ منی که الآن در سایه هستم و تشنه نیستم، چه کنم آب را؟ زمانیکه قلب مان از تشنگی بسوزد، آب سرد آنوقت ارزش پیدا می کند.

لذا این مسئله که برادران شما در داخل از ناپخته بودن همان بچه‌ها و برادران خودشان به فریاد آمدند؛ به هر چیزی متشبث شدند و هر دری را کوبیدن تا راه نجات پیدا کنند. این ملت، راه نجات خود را جز وحدت و اتحاد، چیز دیگر تشخیص نداد. لذا وقتی که صدای وحدت بلند می‌شود، باور کنید که ما در داخل مخالفتی ندیدیم، چه کسیست که تشنه باشد و بگوید من آب سرد نمی‌خواهم. هیچکس پیدا نمی‌شود که بگوید من تشنه‌ام؛ اما آب سرد نمی‌خواهم، لذا در داخل، ما مخالفتی با حزب وحدت یقیناً نداریم. به جمهوری اسلامی ایران آمدیم و پیام وحدت و اخوت و برادری را آوردیم. از مقامات جمهوری اسلامی ایران، و وزارت خارجه تا مقام رهبری آیه‌ا... خامنه‌ای، ما کسی را با این مسئله مخالف نیافتیم. به هر مقامی که سرزدیم و رفتیم گفتیم ما مجاهدین افغانستان از داخل پیام وحدت آوردیم، همه گفتند ما سالهای متمادی در آرزوی این نعمت بودیم که ملت مسلمان افغانستان متحد شوند.

خصوصاً خدا ملت تشیع را بدون رهبر و بدون مرجع تقلید قرار ندهد و این نعمت بزرگ الهی را نگیرد. ما وقتی که رفتیم خدمت آیه‌ا... العظمی گلپایگانی، مردیکه از تمام وجودش و گفتارش نور الهی می‌بارید، در حالت ضعف و ناتوانی فرمودند: ما از شما تشکر

می‌کنم، این وحدت آرزوی ما بود و خدا شما را در این راه موفق کند. وقتی خدمت حضرت آیه... مشکینی دیداری داشتیم، ایشان فرمودند: این آرزوی ما بود. خدا خیرتان دهد. نعمت پرباری را برای ملت مسلمان افغانستان به ارمغان آورده‌اید. در ملاقاتی که با مقام رهبری داشتیم، ایشان در رابطه با وحدت و انسجام فرمودند: دو کار در افغانستان بوجود آمد که عقل باور نمی‌کرد و بر خلاف نظر تحلیلگران بود. یکی پیروزی ملت مسلمان افغانستان در برابر ارتش سرخ تجاوزگر شوروی که تحلیل‌گران و صاحب نظران جهانی عقیده داشتند که افغانستان اسلامی از صفحه روزگار محو شد؛ افغانستان اسلامی دیگر وجود ندارد. چرا؟ شوروی اندک قدرت نیست و او در کشور شما برای خارج شدن نیامده بود. برای ماندن آمده بود. شوروی دیوانه نیست که بیاید و پنجاه هزار نفر خود را دفن کند و چند هزار نفری را هم معلول، مجروح و مفقود کند و این همه هزینه سرمایه‌گذاری کند، آنوقت با این آسانی، آبرو و ابهتش را ببرد، پشت به افغانستان کند. این یک حرف بسیار متین و منطقی است. عقل باور نمی‌کرد که شما شوروی را شکست بدهید و از کشورتان بیرون بکنید؛ اما شما با قدرت و شهامت بیرون کردید.

مسئله دوم که قابل باور نبود، همین اتحاد شماست...

(ادامه سخنرانی در نوار نیامده)

متن سخنرانی شهید صادقی در جمع مهاجرین مقیم ورامین

الحمد... رب العالمین و الصلاة والسلام علی محمد و
آله طیبین...

اول بسیار خرسندم از اینکه در این روز با عظمت جمعه،
ایام سوگواری اربعین رهبر عالمقدر اسلام حضرت امام خمینی (ره)
موفق به زیارت شما برادران و خواهران عزیز شدم. من معتقدم که
زیارت شما عزیزان به منزله زیارت خانه خداوند در مکه معظمه
است؛ بلکه زیارت خود خداوند است. چنانچه پروردگار عالم
می فرماید: «انا فی قلوب المنکسر» یعنی من در قلب های شکسته
جای دارم، پس خداوند را در قلب های شکسته باید جستجو کرد.
اگر بخواهیم خداوند را از خود راضی کنیم باید به زیارت
دلشکسته ها برویم. من معتقدم دلشکسته تر و مظلوم تر از شما
برادران و خواهران و مهاجرین رنج دیده ما کسی نیست. شکستگی
قلب از این بالاتر می شود که برادران و خواهران مهاجر ما به خاطر
اسلام و قرآن و حفظ حیثیت و آبروی شان از وطن اصلی و

اجدادی شان جدا شده، با مشکلات فراوان در سرزمین غربت زندگی می‌کنند.

برادران و خواهران عزیز! غرض از آمدن من در بین شما در قدم اول زیارت شما بود. از اینکه موفق به زیارت شما شدم بسیار خوشحالم؛ اما در ضمن درد دل‌هایی زیادی با شما داشتم متأسفانه وقت کم است و در عین حال در دو موضوع مقداری که وقت تقاضا می‌کند با شما صحبت می‌کنم:

در رابطه با این موضوع که مجلس ما برای سوگواری جهت تجلیل از مقام معظم رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) برگزار شده. راجع به پیامی که ما اعضای هیئت برای شما برادران و خواهران عزیز داریم. از چهره‌های شما مشاهده می‌شود که شما علاقه‌مند هستید این پیام را بشنوید.

موضوع اول: مصیبت جانسوز رحلت امام برای مسلمانان بالاخص برای شیعیان بسیار سنگین تمام شد. این مصیبت برای شیعیان افغانستان گرانتر تمام شد.

یک حرفی را ما در این نزدیکی‌ها شنیده‌ام، برادران ایرانی ما دق نشوند عرض کنم: یکی از برادران روحانی ایرانی می‌فرمود: ما درباره رهبر کبیر انقلاب شعار می‌دهیم و عمل‌شان را افغانها می‌کند. راستی هم همینطور است. وقتی که ما خبر این مصیبت

دردناک را از طریق رادیو شنیدیم بسیار متأثر شدیم بحدی که گویا قلب ما از حرکت ماند. مردم ما چهل روز مراسم سوگواری برگزار کردند. چهل روز گذشته بود هنوز مردم مراسم عزاداری داشتند. شیعیان افغانستانی سخت شیفته امام بودند؛ به او بسیار زیاد علاقه داشتند و عشق می‌ورزیدند. اینکه مردم مهاجرت کردند آمدند به جمهوری اسلام چون به این نظام علاقه داشتند؛ ایران را و جمهوری اسلامی را یگانه حامی واقعی خودشان می‌دانستند. می‌خواستند فرزندان‌شان در این کشور تربیت اسلامی بشود، تعلیم دینی ببینند و با سواد شوند تا برای آینده کشورشان خدمت بکنند. جای دیگر هم می‌توانستند بروند؛ اما نرفتند؛ علتش همین علاقه هستند که این مردم به رهبر انقلاب و نظام اسلامی داشتند. چون مردم قهرمان افغانستان سخت پابند به احکام اسلامی هستند. مردم مظلوم افغانستان مردم سخت کوش و پر تلاش هستند. شما می‌بینید که در ایران و جاهای دیگر با تحمل سخت‌ترین کارها مصارف زندگی‌شان را از آبله دست و عرق جبین تهیه می‌کنند. دست نیاز بسوی کسی دراز نمی‌کنند. واقعاً این مردم وصف ناپذیر هستند. همین مردم قهرمان مخصوصاً شیعیان افغانستان بودند که در طول ۱۱ سال انقلاب همه مشکلات و گرفتاری‌ها و همه بدبختی‌ها را تحمل کردند و در سنگر گرم بر علیه شوروی و ایادی شوروی و

طرفداران او جنگیدند؛ دست نیاز برای اسلحه، مهمات و کمک‌های اقتصادی دراز نکردند.

عرض کردم که رحلت جانگداز رهبر کبیر انقلاب برای مسلمانان بالاخص برای شیعیان یک مصیبت عظیم است. شما می‌دانید که مراجع تقلید در طول تاریخ خدمات شایسته برای اسلام و مسلمین کرده‌اند؛ اما در حد زبان و قلم بیشتر نبوده‌اند.

آیه...ها، علامه‌ها با آن تقوا و پرهیزگاری که داشتند اثرات علمی خیلی عالی از خود به جای گذاشتند؛ اما اینها از یک جنبه علمی فقط برای جامعه اسلامی خدمت کردند. در حالیکه اسلام ذوجنبتین است. جنبه علمی و جنبه عملی. در جنبه عملی بسیاری از علماء و فقهاء اسلام نتوانستند خدمتی انجام بدهند. از جنبه علمی، قلمی و بیانی پا را فراتر نگذاشتند. یا شرایط ایجاب نمی‌کردند؛ یا توان آنرا نداشتند؛ اما شما ببینید این رهبر عالیقدر این قلب طپنده جهان اسلام از دو جنبه برای جهان اسلام خدمت کردند. او هم در جنبه علمی کم نظیر است و هم در جنبه عملی. در جنبه علمی من خودم در نجف اشرف شاهد بودم. جلسه درس او چقدر گرم بود. تبلیغات او اعلامیه‌های او، بیانی‌های او عالم اسلام را از نگاه علم و دانش آگاه می‌کند؛ اما از نظر جنبه عمل که کار بسیار بسیار مشکلی است شما می‌دانید که پیامبر اسلام وقتی که

دعوتش را علنی می‌کند و جنبهٔ عملی به آن می‌دهد، مشکلاتش چند برابر می‌شود. طبیعی است مسئله عمل کردن تا گفتن، نوشتن، خیلی خیلی با هم دیگر تفاوت دارند، مثلاً انسان می‌تواند در اتاق گرم یا سرد با خیال راحت بنویسد اما عمل کردنش مشکل است.

امام عزیز در راه رسیدن به هدف مقدس که برقراری همین نظام جمهوری اسلامی باشد مشکلات زیادی را تحمل کرده، ما بخوبی درک نمی‌کنیم. او و خدای او می‌داند که چقدر در این راه رنج دیده، مصیبت‌ها کشیده، چنانچه ما وقتی به زیارت آقا سید احمد فرزند امام (ره) رفتیم، در بخشی از سخنانش فرمود: امام عزیزمان با تمام مشکلات و بدبختی‌های که تحمل کردند از اسلام دفاع نمود. فرمود: بسیاری کسانی متأسفانه در لباس روحانیت بودند که تهمت‌ها و افتراهای ناروا را به پدرم، امام عزیز نسبت می‌دادند؛ می‌گفتند امام نماز نمی‌خواند. راستی که در میدان عمل هر کسی نمی‌تواند استقامت کند. گفتن بسیار ساده است؛ اما عمل کردند بسیار مشکل؛ مثلاً با زبان می‌گویی که کاخ درست کنم ولی در عمل ساختن کاخ کار ساده نیست. چقدر خرج بر می‌دارد. چه قدر نیروی کار لازم دارد و ده‌ها کار دیگر ضرورت دارد تا کاخ را بسازد. و...

وقتیکه کسی می‌خواهد احکام اسلام را عملاً به جهان عرضه کند و عملاً برای پیاده کردن اسلام وارد صحنه شود و مسلمانان رادر

جهت اسلام واقعی رهبری کند باید مشکلات زیادی را تحمل کند. شما به این نکته توجه کنید و قتیکه یک روحانی معمم بیاید بگوید امام خمینی (ره) نماز نمی خواند، معلوم است که امام عزیز ما چقدر مشکلات داشته، در برابر چه کسانی قرار گرفته بود.

او در میان آیه...ها یکه و تنها در برابر کفر جهانی و قدرتهای متجاوز و مفسد قرار گرفته بود. متأسفانه در بین آیه...های مشهور و معروف کمتر کسانی بودند که از امام (ره) پشتیبانی می کردند. چون وقت کم است نمی توان بیشتر از این در رابطه با شخصیت والای آن بزرگوار صحبت کرد. این نکته را خدمت شما عرض کنم که مجلس در رابطه با سالگرد رحلت امام (ره) منعقد شده ایام ایامی سوگواری است. امام حسین (ع) بدن مبارکش بدست دشمنان اسلام و قرآن قطعه قطعه شد اما امام عزیز قلب نازنینش توسط فشارهای دشمنان اسلام پاره پاره شد.

امام از میان ما مسلمانان رفت، آیا مرده او همانند مرده دیگران است؟ نه خیر، همانطوریکه در زندگی اش با دیگران فرق داشت مرده او هم با دیگران فرق دارد. علماء تشریف دارند، انسان بی هدف موتش موت است دیگر اثری از حیات از او باقی نمی ماند. اما انسانهای هدفدار و قتیکه از دنیا می رود از دو حال بیرون نیست: یا پیروان او از هدفش پشتیبانی می کنند هدف او را تعقیب می کنند

برای پیاده کردن او سعی و تلاش می‌کند و یا نمی‌کنند. اگر هدف او را تعقیب نکردند مثل مرده دیگران است و اگر هدف او را تعقیب کردند، شخص هدفدار مرده نیست، حیات و موت در شخص هدفدار از این نظر یکی است؛ زیرا او به خاطر هدفش زنده است. ملاک در زنده بودن برای چنین اشخاصی زنده بودن هدف است. بنابراین امام عزیز ما نمرده است. او برای همیشه زنده است؛ زیرا مسلمانان جهان بالاخص شیعیان جهان، افغانستان، پاکستان، لبنان، مسلمانان رسیدن به هدف او را تعقیب می‌کنند. این جلسات که امروز به خاطر سالگرد رحلت امام (ره) در سراسر جهان برگزار است به معنای اعلام پیروی از هدف امام است.

معذرت می‌خواهم از محضر علماء و سخنوران عزیز و روحانیون محترم که در این جلسه حضور دارند؛ در این جلسه سخنرانان توانائی حضور دارند چه از برادران ایرانی و چه از برادران افغانی که از من بهتر حرف می‌زنند و عالم‌تر از من هستند و اطلاعات بیشتر از من دارند؛ اما اینکه من حقیر را بعنوان سخنران تعیین کردند دلیلش این است که مردم مسلمان و داغدیده ما از یاران و غمخواران که از کشور بلازده‌شان از سنگر گرم و از میان مردم رنج دیده و غمدیده‌شان آمدند، صحبت کنند. این مهاجرین، خریدار کسانی هستند که سالهای سال از حیثیت و آبرو و اسلام‌شان از

سرزمین و میهن‌شان دفاع کردند لذا هر جلسه که تشکیل می‌دهند سخنران را از میان اعضای هیئت حزب وحدت اسلامی افغانستان تعیین می‌کنند، و لو زبان نداشته باشند و لو از کوه و دشت و بیابان آمده باشد. ولو از نظر علمی از دیگران پائین‌تر باشد و یا علم‌شان کهنه شده باشد. این مهم نیست مهم خدمت برای مردم است. مردم خدمتگذار دلسوز می‌خواهد، عالمهای بی‌عمل بسیار هستند که هیچگاه بدرد جامعه نخورده مردم با اینگونه علمای بی‌عمل کاری ندارد.

شمای که در ایران بودید شاهد بودید که در مراسم تشیع جنازه امام (ره) چه غوغائی به پا شد! چه تعداد مراسم جهت تجلیل از مقام او در سراسر جهان برگزار شدند! شعراء مرثیه‌سرائی کردند! نویسندگان در ابعاد شخصیت او مقاله‌ها نوشتند؛ این مجمع جهانی اهل بیت که در این روزها برگزار شده بود دانشمندان شیعه از سراسر جهان در این مجمع شرکت کرده بودند اینگونه مجمع‌ها را شما چگونه بررسی می‌کنید؟ مگر غیر از این است که می‌خواهند راه امام را ادامه بدهند، هدف او را زنده نگهدارند، این افتخار بزرگ عالم تشیع است و این افتخار بزرگ جهان اسلام است، این افتخار بزرگ عالم مستضعفین است.

خوب! اما شیعیان مظلوم افغانستان داد زدیم که از پیروان

صدیق امام عزیزمان هستیم و از جمله یاران با وفای امام هستیم که هدف اورا تعقیب می‌کنیم، ما باید بدانیم که هدفهای امام چه بوده. در قدم اول هدف امام (ره) اتحاد و وحدت جهان اسلام بوده؛ امام همت بلند داشت، از وحدت مسلمین علیه کفر جهانی حرف می‌زد. بارها امام می‌فرمود: ای مسلمانان شما اگر جمع شوید با هم متحد گردید، هر یک از شما یک سطل آب را بردارید بروی اسرائیل بریزید، اسرائیل را آب می‌برد، امام عزیز (ره) همیشه داد از اتحاد و وحدت می‌زدند. حقیقت همین است که بدون وحدت و اتحاد هیچ کاری اجتماعی و هیچ‌گونه پیشرفت و ترقی، و هرگز سعادت و خوشبختی بدست نخواهد آمد لذا امام عزیز همیشه داد از اتحاد و وحدت کلمه می‌زد.

شما عزیزان می‌دانید وقتی که پیامبر اسلام از مکه به مدینه مهاجرت کرد مانند شما مهاجرین دردمند. در اسلام مهاجرت افتخار است. مهاجرت از بزرگان و پیشوایان اسلام برای مسلمانی به ارث رسیده، بنابراین شما نباید از این هجرت که کردید ناراحت باشید. بهر حال وقتی که پیامبر به مدینه آمدن مردم اطراف پیامبر را گرفتند.

پیامبر اسلام قبل از همه چیز از آنها خواستند که باهم متحد باشید با هم برادر باشید، به همدیگر محبت و صمیمیت داشته

باشید، در مرحلهٔ اوّل پیامبر اسلام نفرمود که: مسجد درست کنید، جبهه بروید، نگفتن با فساد مبارزه کنید و مسایل عبادی را انجام بدهید؛ بلکه فرمود متحد شوید از جنگهای خانمانسوز نژادی و قبیله‌ای دست بردارید؛ چونکه همهٔ آنها در سایهٔ اتحاد انجام پذیرند، وقتیکه اتحاد نباشد نه جبهه رفته می‌شود؛ نه جنگ می‌شود؛ نه مسجد درست می‌شود؛ نه جماعت بوجود می‌آید. اگر ما و شما وحدت نداشته باشیم حتی همین مجلس را هم نمی‌توانیم برگزار کنیم. بناءً علی هذا وحدت در رأس همهٔ امور قرار دارد. اتحاد مایهٔ همهٔ خوشبختی‌ها است. سعادت و خوشبختی جامعه در سایه وحدت بوجود می‌آید لذا امام عزیزمان پیوسته مردم را به وحدت کلمه دعوت می‌کرد. اتحاد را در رأس خواسته‌هایش قرار داده بود. خواستهٔ دیگر امام این بود که ظلم و ستم در دنیا نباشد؛ بی‌عدالتی از بین برود؛ جهالت در دنیا نباشد؛ کفر و اتحاد ریشه کن شود...

اما موضوع دوّم: راجع به پیام وحدت است که بندهٔ حقیر و اعضای هیئت برای شما داریم این است که:

حزب وحدت اسلامی در زمان مراسم سوگواری و عزاداری برای امام (ره) شکل گرفت. شاید شما عزیزان از من سؤال بکنید که این احزاب با این همه جنگ‌های که با یکدیگر داشتند چگونه شد که با هم وحدت کردند؟ زیرا هر کاری را که یک انسان عاقل انجام

می‌دهد باید دلیل منطقی داشته باشد و دارای فلسفه باشد. بنده فلسفه این اتحاد و وحدت را برای شما عزیزان توضیح می‌دهم. البته به جهت کمی وقت فهرست وار عرض می‌کنم.

فلسفه اولش مسئله جنگهای خانمانسوز داخلی به تعبیر دیگر خودکشی بوده. خواهران و برادران عزیز شما که تشنه شنیدن واقعیتهای تلخ و رنج آور منطقهٔ بلازدهٔ خودتان هستید، به عرض برسانم که این مسئله وحدت یک علتش خودکشی‌های درد آور در داخل بود. منشأ این اختلافات و درگیری‌ها پیدایش احزاب و گروهائی شدند که قارج مانند یکدفعه سر در آوردند و مردم را به جان هم انداختند. روشنتر برای شما عزیزان عرض کنم:

وقتی که بسیاری از مناطق در سال اول انقلاب از لوٹ وجود کمونیستها پاک شدند، برادران روحانی و غیر روحانی ما به تعبیر دیگر روشن‌فکران جامعهٔ ما در خارج جمع شدند در فکر ایجاد تشکیلات حزب افتادند، هر سالی جمعی با یک اعلامیه، حزبی را تشکیل دادند، بطوریکه بسیاری از آنها در مرحلهٔ اول از ۲ یا ۳ نفر تجاوز نمی‌کردند. استدلال‌شان این بود که مبارزه بدون تشکیلات و حزب به پیروزی نمی‌رسد. من نمی‌گویم تشکیلات و سازمان و نظم و برنامه بد است؛ ولی حرف من جای دیگر است. آن اینکه این آقایان از اوضاع و شرایط جامعهٔ بدبخت افغانستان اطلاع نداشتند،

واقعیتهای موجود جامعه را درک نکردند؛ از طرف دیگر تجربه کاری در زمینه تشکیلات هم نداشتند خوب این حزبها یکی پس از دیگری در خارج تشکیل شده بود. حالا که تشکیل شده باید به فعالیت بی پردازند، نیرو بسیج کند، امکانات فراهم کند...

این از آفتاب روشن بود که اینگونه گروهها در داخل افغانستان پایه مردمی نداشتند، برای نفوذ کردند در بین مردم مجبور بودند جوانان را جذب کنند. از همین ایران جوانان کارگر را با تبلیغ و تشویق، آموزش دادند یا ندادند یا با اسلحه‌های که بعنوان کمک دریافت می‌کردند به داخل فرستادند و به گوش‌شان خواندند که باید در داخل به هر طریقی که می‌شود و لو بزور تفنگ و کلاش تشکیلات را فعال کنید و در بین مردم باید شما پایگاه داشته باشید. نمی‌گویم آنها قصد راه اندازی جنگهای خانمانسوز داخلی را داشتند؛ ولی طبیعت قضیه اقتضا می‌کرد با روش که آنها در پیش گرفتند این بدبختیها بوجود بیایند. زیرا بچه‌های جاهل و نادان که مدتی در ایران مانده و کار کرده و از مسایل اسلامی چندان آگاهی هم ندارد دستور داده شود که چنان و چنین کن، انجام می‌دهد. آنها نمی‌توانند عواقب خطرناک این قضیه را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهد. این به معنای دادن شمشیر بدست زنگی مست بود. شما دیدید که چه مصیبت‌هایی را که بوجود نیوردند! هستی و زندگی مردم در این

درگیری‌های داخلی بر باد رفتند. سراسر منطقه را نظامی‌ها گرفته بودند. بدترین وضع در یک جامعه زمانی است که اداره آن بدست یک مشت نظامی بی‌بندوبار بیفتد. شما بی‌بند در یک کشور بر اساس شرایط خاصی که بوجود می‌آید یک مدتی حکومت نظامی اعلام می‌شود. در آن مدت مردم آن کشور چقدر در اذیت قرار دارد. امروز دو چیز برای جوانان ما بدبختی به بار آورده‌اند ۱ - سلاح و قدرت ۲ - غرور جوانی این دو نوع غرور باعث شده بود که بچه‌های نظامی با خود خواهی و خودپسندی هر کار را که دلشان می‌خواستند انجام بدهند. واقعاً این مسئله بسیار مصیبت بار و درد آور است که یک ملت قهرمان و مجاهد و مسلمان توسط گروه‌های خود سر و بی‌بندبار نظامی تکه و پاره شده و به جان همدیگر بیفتند.

من در کاشان با برادران مهاجر آنجا جلسه داشتم از من سؤال می‌کردند، یکی از سئوالاتشان این بود: که برادران روحانی که چند سال در قم تحصیل کردند چرا بداخل برای هدایت مردم نمی‌روند. اینجا نیز بعضی برادران سؤال کردند چرا اینها از وحدت پشتیبانی نمی‌کنند. در جواب می‌گویم عزیزان اینها زور ندیدند! از درد و رنج مردم مظلوم آن سامان بی‌خبرند. بازن و فرزندان‌شان در اینجا با آسایش و راحتی زندگی می‌کند و حرف مفت می‌زنند. اگر همین

آقایان که حرفهای بی خود می زنند و با وحدت مخالفت می کنند، بازن و بچه اش برود داخل افغانستان مدتی بماند، بدبختی های مردم را لمس کند آنوقت تشنه وحدت خواهد شد شب بچه های نظامی بیایند در خانه شان بگویند: (...) بیا اینجا را فرش کن! به جای اینکه برادر بگوید، یا کربلائی، حاج آقا با القاب اسلامی حرف بزنند اصطلاحات دور از اخلاق را بکار می برد که بیشتر دل انسان می سوزد چون این بهترین اصطلاح بچه های نظامی مغرور و بی بندبار است.

شما از یک مشت آدمهای مست چه انتظاری دارید، او احترام سرش نمی شود، وقتیکه نشستند ننگ دارند از اینکه با صاحب خانه مؤدبانه صحبت کنند که امشب ما چه می خواهیم و چه غذایی برای ما تهیه کنید. حرمت مهمانی را می شکنند. نمی گوید ما مهمان هستیم و شما مهماندار؛ بلکه با اسلحه که در دست دارند حرف می زنند، آقای کلاش ما امشب اینجا مهمان شدیم از صاحب خانه چه بخواهیم کمی سکوت می کند. چون منطق دارد کلاش کمی فکر کند بعد جواب دهد، بعد می گوید که این می گوید: برای من گوسفند سیاه ماده خوب است.

صاحب خانه چاره ندارد حالا رمز را فهمیده که این کلاش غیر از گوسفند سیاه ماده به چیز دیگری قناعت نمی کند. باید آنچه

را که نظامی‌ها می‌گویند انجام بدهد. این است وضع مردم ما در داخل. برادران ما چرا تشنه وحدت هستیم؟ منی بدبخت ۳۵ روز در بین برف با این سنگینی که دارم با این هیکل درشت از نیلی تا بامیان پیاده آمدم. برای وحدت سه ماه می‌شود که در ایران بسر می‌بریم. از این در به آن در کله آقایان را می‌گیریم که بیایید به حزب وحدت. آخر برای چه ما این همه زحمت را متحمل می‌شویم؟ شما برادران و خواهران مهاجر می‌دانید که صادقی اهل مسافرت و خارج نیست. من حضور همیشگی در کنار مردم ستمدیده ورنج دیده داخل افغانستان را خیلی دوست دارم. شما نمی‌دانید این مسافرت برای من چقدر سنگین تمام شد؛ ولی چاره جز این نبوده باید تلاش کنیم تا این وحدت فراگیر شود همه مردم چه مردم عوام و چه طبقه روشنفکر و روحانیون دست بدست همدیگر بدهیم تا در آینده دچار مصیبت‌های بدتر از گذشته نشویم. اگر این کار را نکنیم مانند گذشته برای همیشه از حقوق طبیعی اجتماعی خودمان محروم خواهیم ماند. آنوقت مانند گذشته باید مزدوری و نوکری دیگران را باید بکنیم. برای پیدا کردن یک لقمه نان منت چه کسانی را که نکشیم... به هر حال یک عامل وحدت در داخل جنگهای داخلی است ملت که مارا به تباهی و نابودی کشاندند. آیه... جواد آملی در مجمع جهانی اهل بیت سخنرانی کرد فرمود: مسلمانان در

داخل خودمان باید دشمنی را بکشیم. نه اینکه همدیگر را بکشیم یعنی آن زمینه‌هایی که باعث اختلاف و دشمنی بین مسلمین می‌شود از بین ببریم آنوقت برای همیشه با هم متحد خواهیم بود. دیگر بیگانگان نمی‌توانند در جوامع مسلمین فتنه‌هایی را بوجود بیاورند و ما را به جان هم بیندازند.»

بنابر این ما در جامعه خودمان باید زمینه‌های اختلاف را از بین ببریم دشمنی‌ها را بکشیم. احزاب که زمینه ساز درگیری‌ها بوده چارچوب‌شان بشکنند و دلها باهم نزدیک شوند. توجه به خداوند در دلها منور گردد و اسلحه از دست بچه‌های بی‌بندبار گرفته شود... لذا مسئولین محترم احزاب بعد از چندین سال درگیری و خونریزی به این نتیجه رسیدند که با این وضع مردم ما نابود می‌شوند در آینده همه حیثیت و آبروی ما از بین خواهد رفت که حزب وحدت را بوجود آوردند که مورد تأیید همه مردم در داخل و خارج قرار گرفت. فقط تعدادی از آقایان که فکر می‌کنند با رفتن در حزب وحدت موقعیت خود را از دست می‌دهیم مخالفت می‌کنند. من به شما این امیدواری را می‌دهم که هیچ‌کسی نمی‌تواند این وحدت را بهم بزند. این مخالفین اند که در برابر این حرکت سیل آسا رسوا خواهد شد. در خاتمه از همه شما عزیزان خیلی متشکرم واقعاً من خیلی علاقه‌مند بودم که شما را زیارت کنم که از فضل

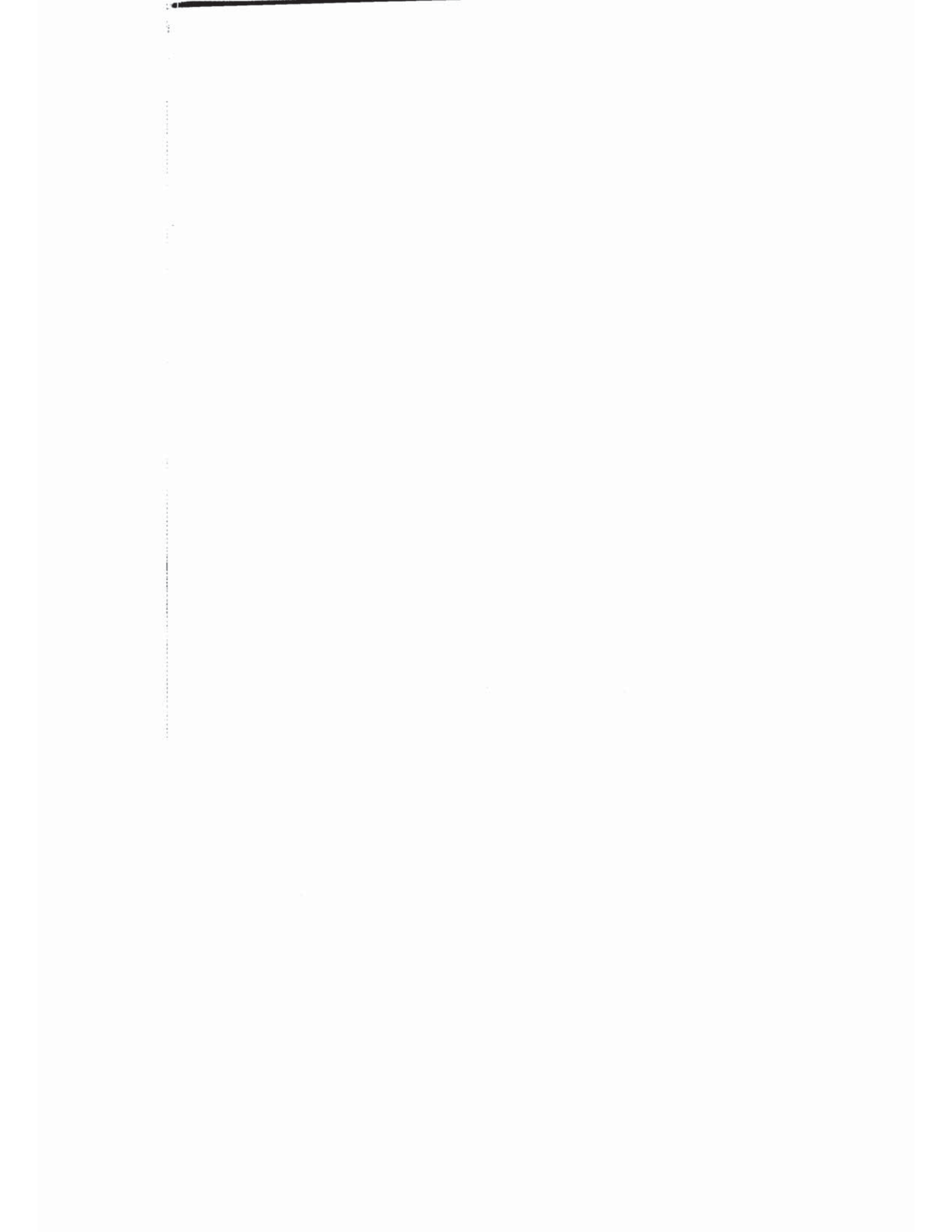
خداوند این توفیق نصیبم شد. شما را زحمت داده حرفهای زیادی با شما زدم، آنچه گفتم فقط درد دلی بود که شما را اهل این گفته‌ها می‌دانم شما هم آنطور که از چهره‌های شما معلوم بود به حرفهای من گوش دادید. عرایضم را به پایان می‌برم و از همه شما التماس دعا دارم.

والسلام علیکم ورحمة... وبرکاته

طراحان و عاملان

جائزہ شہادت استاد

...



یکی از مسائلی که در خصوص شهادت استاد شهید صادقی، تا حدودی در پرده ابهام باقی مانده و کمتر پیرامون آن سخن گفته شده است، موضوع عاملان این فاجعه و ماهیت تروریستهای بوجود آورنده این حادثه است. گرچه بلافاصله بعد از وقوع حادثه، بطور اجمال برای مردم ما روشن گردید که چه کسانی کارگردانان پشت صحنه و چه کسانی مجریان این دسیسه شوم بوده‌اند؛ اما به لحاظ اینکه در آن زمان، جزئیات موضوع بدرستی روشن نبود و دلائل و شواهد کافی بدست نیامده بود، بطور مفصل و گویا در این خصوص سخن به میان نیامده است.

اینک با شواهد و مدارک بدست آمده، اعترافات صریح تروریست‌ها، بازگشت و پناه بردن تروریست‌ها به دامان طراحان حادثه و حمایت همه جانبه آنان از تروریست‌ها، دیگر هیچگونه ابهام و نقطه تاریکی در این مورد باقی نمانده است.

با اینهمه باز هم ما از هرگونه اتخاذ موضع و جبهه‌گیری در این مورد پرهیز می‌کنیم. نه کسی را متهم می‌کنیم؛ نه اصراری بر اتهام

داریم و نه این عمل را به صلاح جامعه و کشورمان می‌دانیم. فقط برای روشن شدن اذهان عمومی مردم، عین اعترافات تروریست‌ها را بدون کدام کم و کاست در اینجا ذکر می‌کنیم و قضاوت را به عهده مردم می‌گذاریم. پس از اعترافات، بیانیه فرزند شهید صادقی را می‌آوریم که از خصوصیات، سابقه و وابستگی گروهی افراد تروریست پرده بر می‌دارد. در پایان هم سرمقاله مجله «میشاق وحدت» را ضمیمه این بخش می‌کنیم که سخن کوتاه و گویا با طراحان این حادثه و تکذیب‌ها و انکارهای آنها دارد.

قبل از اینکه اظهارات قاتلین را مرور کنیم. ابتداء نتیجه‌گیری فشرده‌ای از مجموع اعترافات آنها در اختیار شما قرار می‌دهیم که مروریست گذرا بر عملکرد آنان از آغاز تا انجام این ماجرا از زبان خودشان. البته شما خود نیز تفصیل این اجمال را در لابلای اعترافات خواهید خوانند.

«نتیجه‌گیری کلی از اعترافات تروریست‌ها و همکاران‌شان»
 اولین بار در بهار سال ۶۹، دو نفر از تروریست‌ها از دایکندی به بهسود می‌روند. آندو در تیزک بهسود با سیدحسین انوری و شیخ غدیر مهدوی (مسئول بخش قضاء پایگاه ۱۴ حرکت اسلامی) ملاقات می‌کنند. در آن جلسه، انوری و مهدوی می‌گویند که از

محسنی و ... فتوا داریم که قتل صادقی را جایز دانسته‌اند. جلسه دوم هم در تابستان همان سال در سنگلاخت تشکیل می‌شود که اینبار از تروریست‌ها ۸ - ۹ شرکت داشته‌اند. به دنبال این جلسه، در تابستان ۶۹، چهار نفر از تروریست‌ها همراه با چهار میل اسلحه کلاشینکوف و سه صندوق مرمی (فشنگ) که انوری در اختیارشان قرار داده بود، وارد منطقه نیلی می‌شوند تا طرح ترور شهید صادقی را به اجرا در آورند. افرادی که در این مرحله، مأموریت اجراء طرح را به عهده داشتند، عبارت بودند از: نیاز محمد مظلوم‌یار، خدابخش علی زاده، کریم و خادم بیگ (امیری). آنها مدتی بطور مخفیانه در منطقه می‌مانند؛ اما موفق به اجرای طرح ترور نمی‌شوند و دوباره به سنگلاخت باز می‌گردند.

اوائل خزان همان سال (۶۹) حاجی محمود، یکی از همکاران تروریست‌ها و جاسوس آنان در درون ولایت، به سنگلاخت می‌رود؛ به آنها گزارش می‌دهد که شرایط برای اجرا طرح کاملاً آماده است و قبل از اینکه نیروهای شهرستان به نیلی برسد، آنها باید طرح ترور شهید صادقی را به اجرا در آورند و گرنه فرصت از دست می‌رود.

بدنبال این گزارش اینبار ۹ نفر از تروریست‌ها به سرپرستی خان محمد کوثری، عازم نیلی می‌شوند که اسامی شان بدین قرار

است. ۱- خان محمد کوثری ۲- خدابخش علی زاده ۳- صفدر خان
 ۴- محمد نبی میثم ۵- عوض سرشار ۶- اسحق از منطقه وگیر ۷-
 نیاز محمد مظلوم یار ۸- خادم حسین فرزند عبدال بیگ ۹- سید
 احمد سحر.

در این مرحله، مضافاً بر سلاح‌های قبلی، دو میل اسلحه
 فیضی (یکی از قوماندانان معروف حرکت) و یک میل اسلحه دیگر،
 غدیر مهدوی در اختیار آنها می‌گذارند و به آنان وعده کمک و
 همکاری می‌دهند. بدین ترتیب آنها وارد منطقه می‌شوند و مدتی
 بطور مخفیانه در کوههای اطراف بسر می‌برند. تا اینکه سرانجام در
 شب ۲۴ عقرب سال ۶۹ سه نفر از آنان بنام‌های سید احمد سحر،
 محمد نبی میثم و خادم بیگ، توطئه را به اجرا در می‌آورند. آنها
 ساعت هفت شب خود را به خانه حاجی حسین علی که استاد
 شهید آنجا مهمان بوده، می‌رسانند. احمد سحر از دروازه و میثم و
 خادم بیگ از کلکین بسوی استاد شهید شلیک می‌کنند. سپس
 متواری شده و به کوهها پناه می‌برند.

به فاصله دو ساعت از وقوع حادثه (۹ شب) خبر واقعه به
 خوشک می‌رسد که محل استقرار بی‌سیم تروریست‌ها بوده. ساعت
 دوازده شب نیز خبر به سنگلاخت مخابره می‌شود و صبح فردا به
 پیشاور پاکستان می‌رسد.

تروریستها پس از ارتکاب جنایت، مدتی در کوههای اطراف می‌مانند و منتظر عکس العمل مردم و مسئولین می‌نشینند که اگر چنانچه این مسئله باعث هرج و مرج در منطقه گردید، آنها از فرصت استفاده کرده و به کمک افراد دیگری که در منطقه داشته‌اند، منطقه را تصرف کنند؛ اما وقتی که اتحاد و انسجام مردم و مسئولین را مخبرین شان با اطلاع آنها می‌رسانند فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. اکثر تروریست‌ها راه سنگلاخت را در پیش می‌گیرند که چهار نفر از آنان بین راه دستگیر می‌شوند و بقیه به سنگلاخت می‌گریزند. کوثری، سردسته تروریست‌ها بطرف کجران فرار می‌کند. مدتی در ولایت هلمند در پایگاه حرکت اسلامی می‌ماند. سپس به کوئته و پشاور می‌رود که باز در دفاتر حرکت اسلامی بوده است. آنگاه به منظور ایجاد پایگاههای حرکت اسلامی در نواحی مرزی ارزگان، مثل «ناومیش» و «دایه» و روشن کردن جنگهای داخلی، رهسپار ارزگان می‌شود. اما اجل مهلتش نمی‌دهد و دستگیر می‌شود.

«متن اعترافات تروریست ها»

۱- اعترافات عوضعلی سرشار یکی از تروریست‌ها معدوم
 سؤال: شما ضمن معرفی خود، از روزی که تصمیم ترور
 آقای صادقی را گرفتید تا انجام ترور را بطور مفصل بیان کنید.
 جواب: من عوضعلی سرشار ولد حسین بخش کربلانی ساکن
 نیلی هستم. تصمیم ترور به این صورت بود که در آخر محرم (سال
 ۱۴۱۱ هـ.ق) چند نفر از منطقه نیلی به سنگلاخ به پایگاه حرکت رفته
 بودند بنامهای خان محمد کوثری، نیاز محمد مظلومیار، خدا بخش
 علی زاده و کریم ولد غلام از سنگ موم. بعد از اینکه آقای انوری
 قوماندان حرکت از مسافرت پاکستان پس آمد، در یک مشوره
 خصوصی با مهدوی بغل کندو و خان محمد کوثری و اکبر سیرت از
 خوشک، طرح کشتن آقای صادقی را ریختند.
 بعد از آن، کوثری آمد بین ما و گفت اینطور تصمیم گرفته شده
 و همه ما باید تا انجام این کار با هم همکاری داشته باشیم. باید قول

کنیم که اگر کسی از بین ما جدا شد، باید کشته شود. آقای کوثری گفت که ما چهار میل اسلحه کلاشنیکف از انوری گرفتیم و حالا باید چهار نفر جان فدا آماده شود برای اجرای نقشه. از جمع ما در آن دفعه، چهار نفر به نامهای نیازمحمد (مظلومیار) خدابخش علی زاده، خادم بیگ بچه عبدل بیگ و کریم از سنگ موم، حاضر شدند که به منطقه نیلی بروند و نقشه ترور آقای صادقی را اجرا کنند. در این دفعه، بین خود آن چهار نفر اختلاف شد که یکی از آنها نیت آنها را افشا می‌کند و خود با اسلحه که داشته در منطقه ماند. بعد از این اختلاف، سه نفر دیگر فرار کرده به پایگاه چهارده حرکت آمدند.

این دفعه که عملیات بی نتیجه ماند، باز کوثری تصمیم گرفت که باید همه ما مسلح شویم و وارد منطقه شویم که در این دفعه دو اسلحه دیگر از فیضی (یکی از قوماندان حرکت اسلامی) گرفته بود و یک اسلحه دیگر از مهدوی بغل کند و گرفته بود.

دوباره برای اجرای نقشه ترور آقای صادقی وارد منطقه نیلی شدیم. بعد از چند مدت تعقیب تا اینکه در شب عقرب در خانه حاجی حسین علی در سنگ موم، یک نفر از در بنام سید احمد سحر و دو نفر بنام‌های محمد نبی میثم و خادم بیگ از کلکین (پنجره) آقای صادقی را هدف قرار دادند.

س: فتوای قتل آقای صادقی را از چه کسی گرفتید؟

ج: ما خود ما فتوای قتل را به چشم سر ندیدیم ولی مهدوی بغل کندو می‌گفت که آقای شیخ آصف محسنی و دو مجتهد دیگر قتل صادقی را جایز دانسته.

س: شما تا هنوز شنیده بودید که آقای صادقی کسی را بخاطر حرکتی بودن کشته باشد؟

ج: نه، ما اگچه نشنیدیم.

س: شما از کجا دستگیر شدید؟

ج: از «سیاه دره» نظامی‌های (شیخ میران) ما را دستگیر کردند. ما سه نفر بودیم، سید احمد سحر، محمد نبی میثم و خودم (عوضعلی سرشار).

س: آنها قصد داشتند بعد از ترور آقای صادقی چه کار کنند؟

ج: آنها قصد داشتند که بعد از ترور صادقی اگر بین مسئولین اختلاف شد ما می‌رویم چند تای دیگر را هم ترور می‌کنیم و دوباره به کوه بلند می‌شویم.

س: غیر از آقای صادقی، کسی دیگر را هم قصد داشتید که ترور کنید؟

ج: چند نفر دیگر هم در طرح بود از جمله آقای افکاری شهرستان امینی اشترلی، اعتمادی‌بری و دانش لزییر.

س: شما گفتی که کوثری و امثالش آقای صادقی را ترور کردند چون می‌گفتند او ما را زندگی کردن نمی‌گذارد؛ ولی آقای افکاری، امینی یا سید اعتمادی که به آنها کار نداشتند؟

ج: من برای کوثری گفتم که ما با آقای افکاری و سید اعتمادی که دشمنی نداریم، چرا آنها را ترور کنیم؟ او گفت که اگر ما صادقی را ترور کنیم آنها به خون خواهی او ماندنی ما نیست. اگر به حساب آنها برسیم دیگر کسی در مقابل ما نمی‌ماند.

۲ - اعترافات محمد نبی میثم یکی از تروریست‌های اعدام شده.

س: شما که متهم به قتل آقای صادقی هستید، خود را معرفی کنید؟

ج: من محمد نبی میثم فرزند محمد اکبر از قریه سنگ‌موم.

س: شما واضح کنید که از چه زمانی تصمیم به قتل آقای صادقی گرفتید و همکاران شما چه کسانی بوده‌اند و سرپرست گروپ شما چه کسی بود؟

ج: قبل از آمدن من از پیشاور، توسط انوری قوماندان حرکت و مهدوی بغل‌کندو و اکبر سیرت از خوشک و کوثری و کسانیکه از نیلی با او آمده بودند، تصمیم قتل گرفته شده بود و چهار نفر بنامهای

کریم فرزند غلام از سنگ موم و نیاز محمد از نیلی و خدابخش علی زاده از نیلی و خادم بیگ فرزند عبدل بیگ، به داخل منطقه نیلی فرستاده شده بود.

س: چرا دست به قتل آقای صادقی زدید و دلیل شما برای این کار چه بود؟

ج: ترور آقای صادقی پیش از پیش از طرف حرکت اسلامی طرح ریزی شده بود که در آن زمان من نبودم ولی بمن آقای مهدوی بغل کند و گفت که در رابطه با قتل آقای صادقی ما از سه نفر مجتهد فتوا داریم که قتل او را جایز دانسته که آنها یکی شیخ آصف محسنی است و دومی هم ... سومی آنها یادم نیست که کی بود.

س: شما از سابق صادقی را می شناختید و خدمت های او را به یاد داشتید، چطور شد که به تحریک مهدوی که او را نمی شناختید، دست به این کار زدید؟

ج: ما اصلاً مهدوی را نمی شناختیم؛ ولی اولین چیزیکه وجود داشت، جریان حزب وحدت بود که حرکت اسلامی خود به وحدت نپیوست و آقای صادقی را می گفتند که خون چند هزار هزاره را ریخته است و می گفتند صادقی حالا می خواهد بنام حزب وحدت دوباره بر مردم مسلط شود و این گفته ها بر ما اثر کرد و ما اقدام بر این کار کردیم.

س: حرکت اسلامی که ترور صادقی را طرح ریزی کرده بود، چرا حرکتی های سابقه دار دست به این کار نزدند که شما که تازه به حرکت پیوسته بودید، شما دست به این کار زدید؟

ج: خوب، این از بی خبری ما بود.

س: به نظر شما این کارتان اسلامی بود یا ضد اسلامی؟

ج: ضد اسلامی است.

س: غیر از آقای صادقی دیگر چه کسانی از ارزشگان در برنامه

ترور شما بود؟

ج: طرحی که درسنگلاخ گرفته شده بود، دو نفر دیگر که

امینی اشترلی و دانشی لزی بود، آنها هم بودند که اجرای آن به گردن

بچه های خوشک بود.

س: شما اسلحه از کجا گرفتید؟

ج: اسلحه را در دفعه اول چهار میل را خود انوری داده بود و

دو میل آقای فیضی و یک میل آقای مهدوی بغل کندو، دفعه دوم داد.

س: از قوم احمدبیگ هم کسی با شما تماس داشت؟

ج: آنها مستقیماً با ما تماس نداشتند؛ ولی با شورای ولایتی

کابل و انوری تماس داشتند.

س: آنها که تماس داشتند چه نام دارند؟

ج: دو نفر آنها، قهرمان و رحمانی نام دارد.

۳- بخشی از اعترافات سید احمد سحر یکی از

تروریست‌های معدوم

س: شما که متهم به قتل آقای صادقی هستید، نام و نام پدر و تخلص و محل سکونت خود را واضحاً بیان کنید.

ج: من سید احمد سحر ولد سید میر احمد از نیلی هستم.

س: از کی تصمیم به قتل آقای صادقی گرفتید؟

ج: از همین تیرماه (خزان) ۶۹.

س: چند نفر بودید؟ نام ببر!

ج: ۹ نفر بودیم. کوثری، خدابخش علی زاده، صفدر خان،

محمد نبی میثم، عوض سرشار، اسحق از وگیر، نیاز محمد مظلوم یار، خادم حسین بچه عبدل بیگ، خودم.

س: اسلحه از کجا و از کدام حزب گرفتید؟

ج: از حزب حرکت گرفتیم. از پایگاه مهدوی بغل کندو

(پایگاه چهارده)

س: سرگروپ شما کی بود؟

ج: خان محمد کوثری از نیلی.

س: دلیل شما برای ترور آقای صادقی چه بود؟

ج: دلیل ما این بود که برادرانی که از منطقه آمدند آنجا گفتند

دیگه در منطقه از دست صادقی زندگی نمی‌شود، باید صادقی ترور شود.

۴- اعترافات نیاز محمد مظلوم یار یکی از

تروریست‌های معدوم

س: شما نام خود و تخلص و محل سکونت خود را بگوئید.

ج: نام من نیاز محمد مظلوم یار، ولد محمد نبی ساکن کهنه ده

نیلی می‌باشم.

س: از چه زمانی به حزب حرکت رفتید؟

ج: بهار ۶۹.

س: چه زمان به سنگلاخت رفتید؟

ج: در جوزای ۶۹.

س: برای چه مقصد به سنگلاخت رفتید؟

ج: گرفتن اسلحه.

س: اسلحه را برای چه کار می‌گرفتید؟

ج: می‌خواستیم در نیلی پایگاه داشته باشیم و انوری گفت تا

زمانیکه صادقی در نیلی باشد شما نمی‌توانید صاحب پایگاه شوید.

باز کوثری هم گفت این گپ صحیح است.

س: نگفت که با صادقی چه کار کنید؟

ج: گفت صادقی باید ترور شود.

س: شما ترور صادقی را به دوش خود گرفتید؟

ج: بلی! دفعه اول ما چهار نفر ترور صادقی را بدوش گرفتیم و آمدیم در منطقه که آن چهار نفر، امیری و کریم و علی زاده بودند و من هم بودم. ما چهار نفر آمدیم و شب وارد منطقه شدیم در ماه دوم تابستان، در سیاه خاک، حاجی علی داد به من گفت برو که این کار (ترور صادقی) انجام نشود. برو مسئله ترور صادقی را بر هم بزن، من گفتم چطور بر هم بزنم؟ حاجی علی داد گفت: با اینها برو، وارد منطقه که شدی خود را علنی کن، رفقایت هم نمی توانند طاقت کنند و فرار کرده، بر می گردند و آنوقت تو هم از دنبالشان بیا.

س: وقتی شما آمدید با اسلحه آمدید یا بدون اسلحه؟ اگر با اسلحه آمدید، اسلحه شما چه بود؟

ج: ما چهار نفر در دفعه اول چهار میل اسلحه آورده بودیم. اسلحه ما کلاشینکوف بود. دو تا با قنذاق و دو تا بی قنذاق. کلاشهای چینی بودن.

س: سلاح های خود را کجا گذاشتید؟

ج: ما سلاح را پنهان کرده بودیم و اسلحه ها را در کوه پنهان کرده بودیم. من خودم اسلحه خود را در کوه «ناورنورک» قایم کردم و بقیه را نمی دانم. در دفعه اول من، نصحیت حاجی علی داد را

گوش کردم که گفته بود ترور را برهم بزن. بعد از اینکه شب در خانه آمدم، صبح، دشت خانه محمد عیسی عرضی کربلای، جیه (خواهرزاده) خود رفتم و از آنجا در روز روشن بطرف «میش» رفتم و بیست روز در میش ماندم. وقتی رفقایم دید که من در میش، قرار نشستیم، فرار کردند و رفتند طرف سنگلاخ و بعد از ده روز من هم به سنگلاخ رفتم. در دفعه اول من مسئله ترور را خنثی کردم.

س: اسلحه را کی به شما داد؟

ج: از آن چند میل اسلحه، یک اسلحه را شیخ غدیر مهدوی بغل کند و دوتای دیگر هم فیضی داده بود و اینها به گفته کوثری به منطقه وارد شدند.

س: فیضی چه گفت به شما؟

ج: من خودم اصلاً فیضی را ندیدم؛ ولی کوثری گفت که فیضی گفته ما در اختیار شما هستیم.

س: فیضی نگفت در دایکندی چه کار کنید؟

من که ندیدم، دیگران می گفت که گفته با ترور صادقی در منطقه برای خود جای پا باز کنید تا بتوانید بمانید.

س: مهدوی در رابطه با ترور صادقی چه می گفت؟

ج: گفت ما از دو مجتهد خط داریم که اجازه قتل صادقی را داده که کشتن صادقی جایز است.

س: نگفت از کدام دو مجتهد؟

ج: نمی‌دانم، ... گفت، یکش هم از یادم رفته.

س: از خود آقای محسنی قندهاری درباره قتل صادقی، آقای

مهدوی به شما چیزی نگفت؟

ج: نه چیزی نگفت.

س: مهدوی برای شما چقدر پول یا سلاح وعده کرده بود

برای ترور؟

ج: گفته بود هر چند که بخواهید، ما در «دپو» را باز می‌کنیم هر

چند دل شما خواست بگیرد.

س: انوری چقدر جایزه تعیین کرده بود؟

ج: جایزه تعیین نکرده بود. فقط گفته بود ترور کنید من پشت

سر شما هستم.

س: فیضی چقدر جایزه تعیین کرده بود؟

ج: فیضی هم گفته بود من پشت سر شما هستم.

س: از کدام راه آمدید؟

ج: من از راه کورگه آمدم. کوثری از راه شهرستان.

س: در کورگه جای کسی ماندی؟

ج: ما یکشب در «پیشوک» ماندیم.

س: آنجا با چه کسی دیدار کردید؟

ج: آنجا با قوماندانان قوم احمدبیگ بود.

س: دیگر از قوماندانان کجا در جلسه بود؟

ج: یک نفر از خوشک هم بود از جای دیگر نبود.

س: از پیشوک کجا رفتید؟

ج: از آنجا به کوه چوگنی آمدیم و شب را در کوه باز کردیم و

صبح هرکس خانه خود رفتیم تا آمدن کوثری.

س: وقتی کوثری آمد، شما را چه کسی خبر کرد که آمده؟

رابط کی بود؟

ج: وقتی کوثری آمد، به ما خط روانه کرد توسط دامادم

نورعلی که بیائید. من آمدم در کوهی روبروی قبرستان.

س: در آنجا که رفتید، چه تصمیم گرفتید و چه جلساتی

داشتید؟

ج: در آنجا گروپ بستی کردیم. یک گروپ در سنگموم ماند

که همیشه در غار بود. یک گروپ دیگر در نیلی و یک گروپ دیگر که

در تمام منطقه می گشت.

س: گروپ نیلی کدام نفرها بودند؟

ج: کوثری و علی زاده.

س: در گروپ سنگموم کی بود؟

ج: من و سرشار.

س: شما و سرشار خانۀ کی بودید؟

ج: فقط در خانۀ جوادی (سیدکمال) بودیم.

س: جوادی در خانۀ خود با شما ارتباط گرفت؟

ج: نه

س: جوادی به شما گزارش می داد؟

ج: جوادی گفت حتماً فرار کنید که دستگیر می شوید.

س: با جوادی دیگر چه گپ هائی زدید؟

ج: من گفتم که من حرکتی شدم. جوادی گفت: لالی، مه

حرکتی شده نمی توانم هر چه شما سرخ و سفید نشان بدهید.

س: چطور دل پر کردید (اطمینان کردید) که شب آمدید

خانۀ کسیکه حرکتی نیست؟

ج: خوب! رابطۀ قومی داشتیم.

س: در رابطۀ قومی، کسی جان خود و زن و بچه خود را به

خطر می اندازد؟

ج: خوب! قومی ام بسیار بد چیزه.

س: باگروپ ها کی تماس گرفتید؟

ج: ما رابطۀ نداشتیم؛ ولی کوثری رابطۀ اش فعال بود.

س: از طرف کوثری کی خبر را برای شما می آورد؟

ج: ما به ضامن خط دادیم که برود پیش کوثری، چون ضامن

از مخفی‌گاه کوثری خبر داشت. به ضامن خط دادیم و گفتیم در نوز (آبگیر) جمع شویم. کوثری و علی زاده آمد و من و سرشار هم رفتیم که صدای تفنگ آمد که خدا کند مخفی‌گاه اینها افشا نشده باشد، ما رفتیم پیش آنها که از غار بیرون شده وارخطا (مضطرب و نگران) است و می‌گوید که ما زدیم، نمی‌دانیم زنده است یا کشته شده. از همانجا همگی طرف کوه فرار کردیم.

س: چه کسانی ترور را انجام دادند و چند نفر بودند؟

ج: سه نفر بودند. سیداحمد سحر، میثم و بچه عبدل

بیگ (امیری)

س: چطور عمل کرده بودند؟

ج: دو نفر از کلکین (پنجره) زده بود و یک نفر از دروازه فیر

کرده بود.

س: کی از کلکین فیر کرده بود؟

ج: امیری و میثم. سیداحمد هم از دروازه.

س: شما با حرکتی‌های خوشک با کی ارتباط داشتید؟

ج: با اکبر سیرت.

۵- بخشی از اعترافات «سبحان» یکی از همکاران
تروریستها

س: شما اول نام، تخلص و محل سکونت خود را بیان کنید؟
ج: نام من سبحان ولد غلام حیدر کربلائی از کهنه ده نیلی
می باشم.

س: از قرار معلوم شما در جلسه سری سنگموم بودید،
موضوع بحث درباره چه بود؟

ج: این جلسه روی این بود که یکنفر طرف سیاه خاک روان
کنیم تا اینکه اسلحه وارد منطقه شود برای محافظت جان و برای
روز مبادا بدرد می خورد. بعد در جلسه هر کسی نظریه خود را
می گفت.

عوضعلی سرشار می گفت جنگ حرکت و طرفداران صادقی
در نیلی باید مسلحانه باشد. حاجی علی داد می گفت نباید مسلحانه
باشد؛ اسلحه می آوریم، مخفی باشد یک روزی بکار می آید. چون
صادقی طرفدار ندارد، دلیلی برای جنگ مسلحانه نیست. خود
بخود صادقی از بین می رود. رئیس جلسه گفت: حرف حاجی
درست است. صادقی دیگر در نیلی طرفدار ندارد. خودش از بین

می رود چون برای او طرفدار نمانده. بعد نوبت به نیاز محمد رسید که گفت اسلحه بهر عنوان باید وارد شود و به هر منوال صادقی باید از بین برود بعد نوبت به ابراهیم رسید که چندان نظر نداشت و گپ دیگرها را تایید کرد. من خودم این را گفتم که اسلحه باید وارد شود بخاطر افغانها و گفتم جنگ بین منطقه نباید شود. آقای کوثری خیلی طرفدار جنگ در منطقه بود و می گفت با جنگ به هدف خود می رسیم.

س: جلسه دوم به چه منظوری بود؟

ج: بخاطر فرستادن نفر بود و رمز نفرات. پس از آن، عوضعلی سرشار را فرستاد طرف سنگلاخت تا اسلحه و مهمات وارد منطقه کند. رمز هم «اینجا و آنجا» بود و رمز بین نیلی و سنگلاخت، مهر و تاپه بود از سنگلاخت که هر کسی می آمد از آنجا باید می آورد.

س: جلسه سوم برای چه بود؟

ج: در آن جلسه گفته شد که هر کس باید روی قوم خود کار کند و قوم های خود را طرف خود جلب کند که اگر هر نفر ده قوم داشته باشد، تقریباً همه حرکتی می شود و فردا پشتش خالی نباشد و همانطور هم شد.

س: در جلسه چهارم چه تصمیم گرفتید؟

ج: در آن گفته شد که تا از عوضعلی سرشار احوال نیامده ما از

اینجا کسی را بفرستیم، افشا می شویم. ما می خواستیم از نیلی نفر روانه کنیم طرف سیاه خاک تا از آنجا اسلحه و مهمات که عوض علی سرشار تهیه کرده، وارد منطقه کند.

س: حصه نظامی شما بدست چه کسی بود؟

ج: مسائل نظامی و فرمانده کل نظامی آقای محمود عادل بود و کوثری معاون محمود بود.

س: تروریستها چه زمان برگشتند و کدام نوع اسلحه و مهمات وارد منطقه کرده و با موتر کی؟

ج: تروریستها دفعه اول تابستان ۶۹ چند نفر آمدند که نیاز محمد، علی زاده، کریم، امیری بود و هر کدام یک اسلحه کلاشینکوف آورده بود همراه سه صندوق مرمی که با موتر بچه حیدر علی تا خود نیلی آمده بودند. سه صندوق مرمی را تحویل تروریستها داده نتوانستند و در دکان بچه حاجی ایوب گذاشته بودند و کلاشینکوف هارا برای شان تحویل داده بودند. بعد از چند مدت، نیاز محمد آمد پیش من و گفت برو پیش فلانی تا مرا پیش آقای صادقی شفاعت کند تا من تسلیم شوم. اسلحه خود را داد بدست من. در اینجا حاج محمود که در کندک بود آمده بود به زن نیاز محمد گفته بود حوزه و ولایت بکلی خیر شده. نیاز محمد نباید تسلیم شود اگر تسلیم شود، ولایت ماندنی او نیست. هیچ وقت

اسلحه خود را از خود دور نکن اینجا بود که نیاز محمد آمد اسلحه خود را از من گرفت، چون حاجی محمود گفته بود که چهار شب می شود که شیربند، اطراف خانه شما گزیده می آید. وقتی اسلحه خود را گرفت، طرف میس رفت.

س: به تروریستها توسط کی اطلاع داده شد که طرف نیلی بیایند، وقتی که در نیلی آمدند در خانه چه کسی بودند و همکاران شان چه کسانی بودند؟

ج: تروریستها که در سنگلاخت بودند، حاج محمود با موتر خود رفته بود در آنجا و به آنها گفته بود که در پایگاه نیلی طرفدار صادقی کسی نیست و تا چند عقرب اگر خود را در منطقه نیلی نرسانید، نیروهای شهرستان می آید سرقوم احمد بیگ، آنوقت دیگر هیچ کار نمی توانید انجام دهید. فقط فرصت را از دست ندهید.

تروریستها هم بعد از گزارش حاجی محمود در تب و تلاش افتادند که باید وارد منطقه نیلی شوند در منقطه آمدند. وقتی وارد منطقه شدند در شب های اول، نیازمحمد و سرشار در خانه آقای جوادی (سیدکمال) ماندند و نبی میثم و برادر احمد خان، نمی دانم کجا بود. بعد از دو شب بعد از آنها، آقای کوثری و سید احمد سحر در لب جلگه (دریا) آمدند. خطی برایم نوشته بودند که توسط داماد بچه سید حاجی آورده شده بود؛ چون من نبودم به ضامن داده بود و

از طریق او، خط بدست تروریستها رسیده بود و بچه‌ها در آن موقع در جایی که تعیین کرده بودند، سر درس جمع کرده بودند و آقای حاجی کوثری و سیداحمد هم رفته بود. آنها چهار شب در منطقه مانده بودند.

پایان

«متن بیانی‌ه فرزندان شهید صادقی درباره طراحان و
عاملان حادثه شهادت استاد»

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من
قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا. صدق الله العلى
العظيم.

قرآن کریم

چهل روز از وقوع ضایعه‌ی دردناک و فاجعه
غم‌انگیز شهادت مظلومانه شهید صادقی و فرزند سه
ساله‌اش گذشت. چهل روز پیش دستان ویرانگر
فرعونیان زمان از آستین حرامیان تاریخ بیرون آمد و
یکی از پرافتخارترین چهره‌های انقلاب اسلامی را از
ملت ما گرفت. کسیکه شراره‌های قیام و انقلاب از
اعماق وجودش زبانه می‌کشید و سیمای پر

حرارت‌اش بر کالبد افسرده‌مان داغی ایمان و احساس می‌بخشید و اسناد تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان، برترین رشادت‌ها و والاترین شهامت‌ها را از او ثبت نموده است.

بدون شک استکبار جهانی، طراح اصلی این ماجرا و مزدوران داخلی‌اش مجری آن بوده‌اند و هر کدام در راستای نیت شوم‌شان، اهداف خاصی را در این ماجرا جستجو می‌کردند.

ابرقدرتها برای انحراف مبارزات ملت مسلمان ما از بستر انقلابی و اسلامی در مجرای سیاسی و ملی در تلاشند تا راه حل سیاسی را بر ملت ما تحمیل کنند. پیروزی ملت ما بعنوان دومین پیروزی عمده مسلمین بعد از به ثمر رسیدن انقلاب ایران، رخ دادیست که شرق و غرب از آن در هراس‌اند، لذا برای جلوگیری از این پیروزی، هردو ابرقدرت هم سو و هم جهت، راه حل سیاسی را تعقیب می‌کنند و برای تحمیل این توطئه بر ملت ما، می‌کوشند نخست موانع عمده آن یعنی شخصیت‌های مهم جهادی را از سر راه‌شان بردارند.

رژیم «نجیب» هم با اشاره استکبار جهانی، طرح مزورانه‌ای «آشتی ملی» را روی دست دارد و در صدد است تا از این طریق چند صباحی به حیات حکومت در حال سقوطش ادامه دهد. او هم برای اجرای این نقشه خائنانه، تلاش می‌ورزد، در قدم اول استوانه‌ای انقلاب را از بین ببرد.

از طرفی، وهابیت کثیف، بر اساس ماهیت متعصبانه‌اش و در راستای خصومت درینه‌اش با اسلام ناب، سعی می‌ورزد از هر راه ممکن، مبلغان و مروجان اسلام ناب را آماج حملات کینه توزانه خود قرار دهد.

در همین حال ستاره پر فروغ «حزب وحدت اسلامی» در آسمان انقلاب طلوع می‌کند که بعنوان نیرومندترین جریان ضد استکباری، می‌رود تا تمام نقشه‌ها شیطانی استکبار و عواملش را نقش بر آب نماید استکبار برای جلوگیری از رشد و استحکام این جریان اسلامی - انقلابی، بنیان‌گذاران آنرا مورد هدف قرار می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد و با در نظر داشت

موقعیت فعلی انقلاب، نخست به انگیزه استکبار و عوامل آنها از دست زدن به این جنایت هولناک پی می‌بریم. ثانیاً به گستردگی و پیچیدگی توطئه. بدون شک عوامل بسیاری، هم سو و هم گام، در جهت خلق یکی از دردناک‌ترین حوادث تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان، گام برداشته‌اند. دست‌انگیزان تخریب‌گر استکبار بوضوح از پشت پرده این ماجرا نمایان است و قرائن و شواهد بسیاری درین زمینه موجود است. بنابر بعضی ادله و شواهد موجود، بعضی از محافل داخلی وابسته به کفر جهانی و وهابیت، نیز در این واقعه دست داشته‌اند که از آنها انتظاری غیر از این هم نمی‌رود. اما آنچه که باید با قلب مالا مال از غم و اندوه و بعنوان مایه تاسف و تأثر عمیق، بدان اذعان نمود، دخالت گروه‌هایی در این ماجرا است که اصلاً تصورش را نمی‌کردیم. گروه‌ها و اشخاصی که ما آنان را برادران مان و دست و بازوی مان می‌دانستیم، بر خلاف انتظار، آلت دست بیگانگان قرار گرفت و با طرح و هدایت استکبار، اقدام به قطع بازوان ما نمود.

مجموع نکات فوق نمایانگر این واقعیت است که این حادثه یک حادثه معمولی نیست، بلکه واقعه ایست بس بزرگ که توطئه گسترده ای در وراء آن نهفته است. یقیناً ملت مسلمان ما، مجاهدین و مهاجرین ما منتظرند تا حقایق پشت پرده این ماجرا، افشاء و طراحان و عاملان آن، صریح و بی پرده معرفی شوند. لذا تصمیم گرفتم بعنوان یک رسالت تاریخی و وظیفه دینی، ملی و وجدانی و بدور از هر گونه ابهام و اجمالی، پیرامون ماهیت طراحان و مجریان این واقعه غم بار با شما سخن بگویم، تا حقیقت قضایا آنگونه که هست بر همگان روشن گردد و هدف ما از طرح این مطالب، بطور اختصار در چند امر خلاصه می شود:

- ۱ - چهره واقعی عاملان و طراحان این فاجعه غم انگیز، برای افکار عمومی ملت ما، معرفی گردد.
- ۲ - افرادی بی گناهی در این واقعه مورد اتهام قرار نگیرد.
- ۳ - افراد آگاهانه یا نا آگاهانه، مساله را کوچک، منطقه ای یا با انگیزه های شخصی جلوه ندهند.

پس از ذکر مقدمات فوق، اینکه به معرفی
عاملان و طراحان این جنایت، می پردازیم:

الف: مجریان طرح:

۱ - محمد نبی میثم فرزند اکبر از منطقه
«سنگموم»: پسر برادر یکی از خوانین منطقه، محصل
مکتب دولتی تا صنف (۹) در زمان حکومت خلقی ها
بعنوان معلم، عضو حزب «خلق» و یکی از اعضای
کمیته «خلقی ها» در نیلی فعالیت داشت. با آغاز
انقلاب، به ایران آمد و در کاشان فعالیت می کرد.
بالاخره در سال ۶۸ رسماً به حرکت منحله (جناح
انوری) پیوست و تا قبل از ارتکاب این جنایت به
حیث یکی از اعضای فعال «حرکت» در منطقه
سنگلاخ مشغول فعالیت بود.

۲ - نیاز محمد مظلوم یار فرزند محمد نبی از
نیلی: محصل تا صنف (۹) در مکاتب دولتی، در
دوران تحصیل مخفیانه به باند مارکسیستی «خلق»
پیوست. در زمان حکومت کمونیستها بعنوان معلم
قرار دادی عضو کمیته خلقی ها در نیلی و مسئول

صندوق کوپراتیک دهقانان، فعالیت داشت. در سال ۶۸ علنا به حرکت پیوست و در سال ۶۹ به پایگاه انوری رفت و تا یکماه قبل از انجام این جنایت در منطقه سنگلاخ، در پایگاه انوری بوده است تا اینکه از همانجا بطور مخفیانه به منطقه می آید و دست به این جنایت می زند.

۳ - عوضعلی سرشار فرزند حسین بخش از نیلی: فرزند یکی از خوانین منطقه نیلی، محصل مکاتب دولتی تا صنف هشت در نیلی و تا صنف (۱۱) در کابل که در دوران تحصیل به باند «خلق» گروید. در زمان حکومت باند خلق و پرچم، عضو کمیته خلقی ها در نیلی بود. هنگام آغاز انقلاب اسلامی در کابل بود که سال دوم انقلاب به زادگاهش برگشت. در سال ۶۸ به باند انوری می پیوندد و در سال ۶۹ به پایگاه سنگلاخ رفته و فعالیت های علنی خود را آغاز می کند.

۴ - سید احمد سحر فرزند میر احمد شاه از نیلی: برادر زاده یکی از قوماندانان رژیم کابل در فرودگاه کابل. پدر بزرگ و عمویش از خلقی های

سرشناس منطقه بود که پس از آغاز انقلاب اسلامی توسط مردم از منطقه رانده شدند. در سال ۶۸ با حرکت ارتباط برقرار می‌کند و در سال ۶۹ به پایگاه انوری رفته و تا قبل از دست زدن به این جنایت در همانجا بوده است.

۵ - عباس مرادی فرزند ضرباب از کجاب بهسود: بی سیم چی گروه که همراه با یک دستگاه بی سیم نیم‌کره‌ای ساخت آمریکا، در حالیکه بطور مستقیم با سنگلاخ و پیشاور در ارتباط بوده است، دستگیر شده است.

ب: طراحان حادثه:

اسید محمد حسین انوری مسئول جبهه سنگلاخ مربوط به باند محسنی: یکی از عوامل معروف «سیا» که ارتباطش با این سازمان جهنمی بر هیچ کسی پوشیده نیست. او از اولین امضاء کنندگان میثاق وحدت بود اما بلافاصله سازمان سیاه اورابه پاکستان دعوت نموده و با دادن اسلحه و پول هنگفت، ترغیب به برهم زدن وحدت نمود که اوهم با این

جنایت‌اش خوش خدمتی خوبی به استکبار نمود.

۲ - غدیر مهدوی: یکی از اعضای سرشناس حرکت از منطقه دایکندی که مدتها در پایگاه انوری بوده است او مدتی قبل با مجله «استقامت» ارگان رسمی حرکت مصاحبه داشت که مجله مذکور او را با عناوین چون: حجت الاسلام و المسلمین، اختر تابناک و... توصیف می‌کند. در سال ۶۳ به حرکت پیوست و مسئولیت قضائی پایگاه ۱۴ ر به عهده دارد.

۳ - اکبر سیرت فرزند اکرم خان: فرزند یکی از خوانین معروف منطقه. در حدود ۷ سال قبل در ایران به حرکت پیوست و با این گروه همکاری نزدیک داشت. سپس بداخل رفت و مسئولیت پایگاه حضرت کمیل، مربوط به حرکت در دایکندی را به عهده داشت. هم اکنون در سنگلاخ است و مسئولیتی مهم در پایگاه انوری دارد.

۴ - خان محمد کوثری فرزند «کثیر» از منطقه نیلی: سابقا مربوط به پاسداران منحل بود و از طرف این گروه وارد پادگان امام حسین (ع) در تهران شد و آموزش نظامی را فراگرفت. در سال ۶۸ به باند انوری

ملحق گردید و هم اکنون نیز در پایگاه انوری بسر
می‌برد و مسئولیت یکی از پایگاه‌های فرعی را به
عهده دارد.

این بود چهره‌های کثیف این گروه ارازل و اوباش
و مزدوران بیگانه، اکنون قضاوت با شما مردم!

نصرالله صادقی زاده

۱۳۶۹/۱۰/۱۰

در این قسمت، سرمقاله ماهنامه «میثاق وحدت» را از نظر شما می‌گذرانیم که پاسخ فشرده‌ایست به انکارها و تکذیب‌های طراحان حادثه؛ اما قبلاً لازم است که متن مصاحبه سخنگوی حرکت اسلامی را با رادیو بی‌بی‌سی از نظر بگذرانیم که تا حدودی متضمن توجیحات گروه فوق است:

متن مصاحبه «مبین» با رادیو بی‌بی‌سی (۱۳۶۹/۹/۲۷)
 دیروز رادیو - تلویزیون تهران و همچنین رادیو کابل به نقل از سخنگوی حزب وحدت اسلامی افغانستان گزارش کرده این حزب پنج چریک از حزب حرکت اسلامی را به اتهام قتل حجة الاسلام صادق نیلی دستگیر کردند. آقای صادقی نیلی که فرمانده کل نیروهای حزب وحدت اسلامی افغانستان بود یکماه پیش بقتل رسید.

سید عبدالعظیم مبین رئیس شورای تصمیم‌گیری حرکت اسلامی در پیشاور در گفتگویی با حامد علمی در تکذیب این خبر سه دلیل عمده ارائه داد:

«دلیلی که ما داریم این است که مردم ما می‌دانند که در آن منطقه حرکت اسلامی پایگاه نظامی ندارد و دلیل

دیگرش این است که آقای صادقی نیلی با حرکت اسلامی نسبت به دیگران روابط حسنه‌ای داشتند، دلیل سوم ما این است که در رأس جریان حرکت اسلامی افغانستان یک مجتهد مسلم است و او هیچگاهی دستور نداده و نخواهد داد که مجاهدین ما ترور شوند»

س - به نظر شما مسئول ترور آقای صادقی کیست؟

ج - اینجا من نمی‌توانم که مسئولیت ترور آقای صادقی را به گردن گروهی از گروه‌های مجاهدین افغانستان قرار بدهم. آنچه که من یقین دارم که هیچ شکی در آن نمی‌دانم این است که دست دولت کابل کاملاً در این قسمت کار می‌کند و این ترور توسط عمال دولت صورت گرفته است

سرمقاله مجله «میثاق وحدت» در خصوص عاملان و
طراحان فاجعه شهادت شهید صادقی

در اواخر ماه گذشته بتاریخ ۶۹/۸/۲۴ در شب
پنجشنبه، یکبار دیگر دستان پلید و جنایتکار استکبار
جهانی از آستین قساوت پیشگان نابخرد تروریست
بدر آمد و با گلوله غدر و کین، سینه پاک سردار بزرگ
اسلام، استاد شهید حجة الاسلام والمسلمین صادقی
نیلی فرمانده کل نیروهای نظامی حزب وحدت
اسلامی افغانستان را همراه کودک سه ساله اش نشانه
رفت و این مرد معلم تقوا و جهاد را به شهادت رسانید.
ما این فاجعه عظیم و دلخراش را به ساحت
مقدس حضرت ولی عصر (ارواحنا لمقدمه فدا) و
امت اسلام و ملت مجاهد و مسلمان افغانستان و
مسئولین محترم و نیروهای مسلح حزب وحدت
اسلامی افغانستان و خانواده آن شهید مخصوصاً برادر

عزیز ما جناب آقای نصرالله صادقی زاده تسلیمت
 عرض می‌کنیم.

گرچه عاملان مباشر ترور استاد صادقی بسرعت با
 هوشیاری مردم و تلاش مسئولین و مامورین حزب
 وحدت اسلامی افغانستان دستگیر گردیده و چهار تن
 از آنان بعد از محاکمه در مرکز بامیان به سزای
 اعمالشان رسیده و اعدام گردیدند ولی عمق این
 فاجعه بحدی است که اصلاً قابل جبران نیست و آنچه
 بیش از هر چیز دیگر فاجعه آمیز و وحشتناک است
 اینستکه در این حادثه کسانی دست دارند که متأسفانه
 ادعای جهاد و اجتهاد دارند و خود را منسوب به یک
 گروه و تشکیلات ظاهراً اسلامی می‌دانند و مدعی
 هستند که در همه چیز طبق احکام شرع و با دستور
 یک مجتهد اسلام شناس عمل می‌کنند و مدافع حقوق
 شیعیان افغانستان هستند!!! آیا ترور حکم شرع است؟
 آیا به شهادت رساندن استاد صادقی نیلی که عمری را
 در راه تحصیل علم و تدریس و تعلیم و جهاد در راه
 خدا سپری کرد دفاع از حقوق شیعیان است؟ تیرباران
 یک کودک سه ساله در کدام دین و آئینی می‌تواند

منطقی و مجاز باشد؟

گرچه یک سخنگوی این گروه در مصاحبه خود با رادیو بی بی سی بتاريخ ۶۹/۹/۲۷ ادعا کرد که این گروه در شهادت استاد صادقی به سه دلیل دخالتی نداشته است اول اینکه: در آن مناطق این گروه پایگاه نظامی ندارد دوم اینکه این گروه با آقای صادقی روابط حسنه داشته است و سوم اینکه در رأس این گروه یک مجتهد قرار دارد که هرگز حکم ترور نداده و نخواهد داد و همچنین این سخنگو افزود که عوامل نفوذی دولت دست به این کار زده اند.

اما شواهد و قراین و اسناد بدست آمده از تروریستها و اعترافات آنها مسئله را بطور روشن و صریح ثابت نموده که آقای انوری قوماندان معروف اینگروه، نقشه ترور را طرح ریزی کرده و تروریستها را در پایگاه خود آموزش داده و با اسلحه و بیسیم بسوی منطقه اعزام کرده است. گرچه اکثر این افراد عناصر محلی و از خود منطقه دایکندی «نیلی و سنگموم» بوده اند اما برای همه مردم ما روشن شده است که آنها برای انجام این جنایت از خارج منطقه

آمده بودند و اسلحه و امکانات هم از خارج منطقه آورده بودند و اینکه این گروه در آن منطقه پایگاه نظامی ندارد نمی‌تواند دلیل قابل قبول باشد مگر ترور کردن، پایگاه نظامی لازم دارد؟! کسانی که پایگاه نظامی و مردمی دارند هیچوقت احساس بن بست نمی‌کنند تا به ترور متوسل شوند. اما اینکه با آقای صادقی این گروه «روابط حسنه» داشته هم ادعای خود آقایان است، معلوم نیست این روابط حسنه کی بوده و کجا؟ مردم منطقه می‌دانند که افراد این گروه در منطقه چه بر خوردی داشته و استاد شهید در مقابل آنها که در برابر وحدت فتنه‌اندازی می‌کردند چه حساسیت خاصی نشان می‌داده است؟ اگر با کسی که «روابط حسنه» دارند این معامله را می‌کنند، با کسی که «روابط سیئه» داشته باشند چه خواهند کرد؟ اینکه در راس این گروه یک مجتهد قرار دارد بالفرض که این اجتهاد مورد قبول هم باشد آیا اجتهاد بدون تقوا و تعهد می‌تواند کار ساز باشد؟ آیا همین نوع اجتهادها نبوده که در طول سالهای گذشته حکم جنگهای داخلی بین مسلمانها را صادر کرده است؟ آیا همین نوع اجتهاد

نبوده که در سال گذشته سید ابراهیم شاه شهید قوماندان حزب وحدت اسلامی افغانستان را در پروان بجرم اینکه طرفدار وحدت بود با آتش راکت سوزاندند؟ اینکه ادعا می‌کنند که این جنایت را عوامل نفوذی دولت کابل انجام داده‌اند ممکن است مورد قبول باشد اما سخن در اینست که این عوامل نفوذی چه کسانی می‌باشند؟ و فعلا در پوشش کدام گروه کار می‌کنند اگر اینها عوامل دولت مزدور بوده‌اند و یا هستند چرا رهبری این گروه در مقابل آنها تصمیم نمی‌گیرد و چرا گروه خود را تصفیه نمی‌کند و چرا اجازه می‌دهد که تحت عنوان و نام این گروه این فاجعه‌ها و جنایتها انجام شود؟

حزب وحدت اسلامی افغانستان که بر مبنای وحدت و انسجام و هماهنگی و برای امنیت و آسایش مردم و در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی و پیروزی و حاکمیت اسلام در افغانستان و جلوگیری از هر نوع تشتت و فتنه‌انگیزی و درگیری داخلی، بوجود آمده هرگز بنای انتقام‌گیری شخصی و گروهی و قصد دامن زدن به شایعات و اتهامات و اختلافات را

ندارد، امام نمی‌تواند حقایق و واقعیتها را هم کتمان کند و روی خون بنا حق ریخته شده‌ای را بپوشاند، و عوامل مباشر و غیر مباشر این فاجعه را افشا نکند ما در مقابل خدا و مردم موظف هستیم که حقایق را بازگو کنیم و چهره فتنه اندازان را بشناسانیم تا حداقل مردم ما بدانند که چه کسانی در سر راه انقلاب و جهاد آنها سنگ اندازی می‌کنند و چه کسانی با سرنوشت آنها بازی می‌نمایند و چه کسانی صادقانه در جهت مصالح و منافع عمومی آنها حرکت می‌کنند و مظلومانه به شهادت می‌رسند.

البته حزب وحدت اسلامی افغانستان حساب افراد و عناصر صالح و متعهد و دلسوز را که قبلا از این گروه بریده و به حزب وحدت پیوسته‌اند و یا همین اکنون نفرت و انزجار عمیق خویش را از این جنایت که توسط آقای انوری قوماندان این گروه انجام شده، ابراز داشته و می‌دارند از حساب تروریستها و عاملان این فاجعه جدا می‌داند و از سایر افرادی که تاکنون در غفلت هستند نیز می‌خواهد که چشم‌شان را باز کنند و بدانند که در کجا و در کنار چه افراد شریر و نابکاری

قرار دارند و از وجود و حضور آنها چگونه استفاده و توجیه شرعی می‌شود؟

نکته اساسی و قابل توجه در این فاجعه اینست که اصولاً انگیزه و اهداف عاملان این جنایت چه بوده است؟

پاسخ این سؤال را باید در شرایط و تحولات دو سال اخیر جستجو کرد، در سال ۱۳۶۸ تحول بسیار مهم و مثبتی در جامعه ما بوجود آمد، همه مسئولین و مجاهدین ما با درک ضرورتها و نیازها، تعدد گروهی و اختلافات داخلی را ضربه جبران ناپذیر بر پیکر انقلاب احساس کرده، با یک تصمیم جدی و قاطع، گروه‌های قبلی را منحل و در حزب وحدت اسلامی افغانستان مدغم نمودند که در این مدت دستاوردهای بسیار مثبت و قابل ستایش مخصوصاً در داخل کشور و در میان مردم مناطق آزاد شده شیعه‌نشین داشته است. این تحول در بیرون خود نیز موج گسترده‌ای در میان مخالفین و دشمنان مردم ما ایجاد کرد و همه کسانی که از این وحدت منافع خود را در خطر دیدند و در راس آنها روسیه و آمریکا و

دولت مزدور کابل و عوامل آنها، با همه امکانات خود بسیج شدند تا این وحدت را درهم بکوبند و با تبلیغات وسیع و احیانا ضد و نقیض، حداقل چهره پاک این تشکیلات مردمی و خدایسندانه را مشبوه و یا ملوث بسازند، ترور و شهادت استاد صادقی نیلی نیز بدون شک در همین راستا انجام شد. اینها از شهادت رساندن ایشان این منظور را داشتند که: اولاً شخص ایشان را که از بانیان وحدت و شخصیت مقتدر و با نفوذ و قاطع در حزب وحدت بود، از صحنه بردارند و از این راه ضربه سختی به حزب وحدت بزنند و ثانياً با توجه به اینکه خیال می‌کردند منطقه هنوز مثل گذشته هرج و مرج است و آنها فرار کرده و شناسائی نمی‌شوند و همچنین با توجه به اینکه در آن منطقه قبل از وحدت، اختلافات حادی بین گروه‌هایی که اکنون همگی بحمدالله در سایه حزب وحدت با کمال اخلاص و برادری مشغول فعالیت می‌باشند، وجود داشته است این جنایت را مرتکب شدند تا بعد از فرار بتوانند آنرا به گروه‌های منحل عضو حزب وحدت نسبت بدهند و با جو سازی و استفاده از حوادث

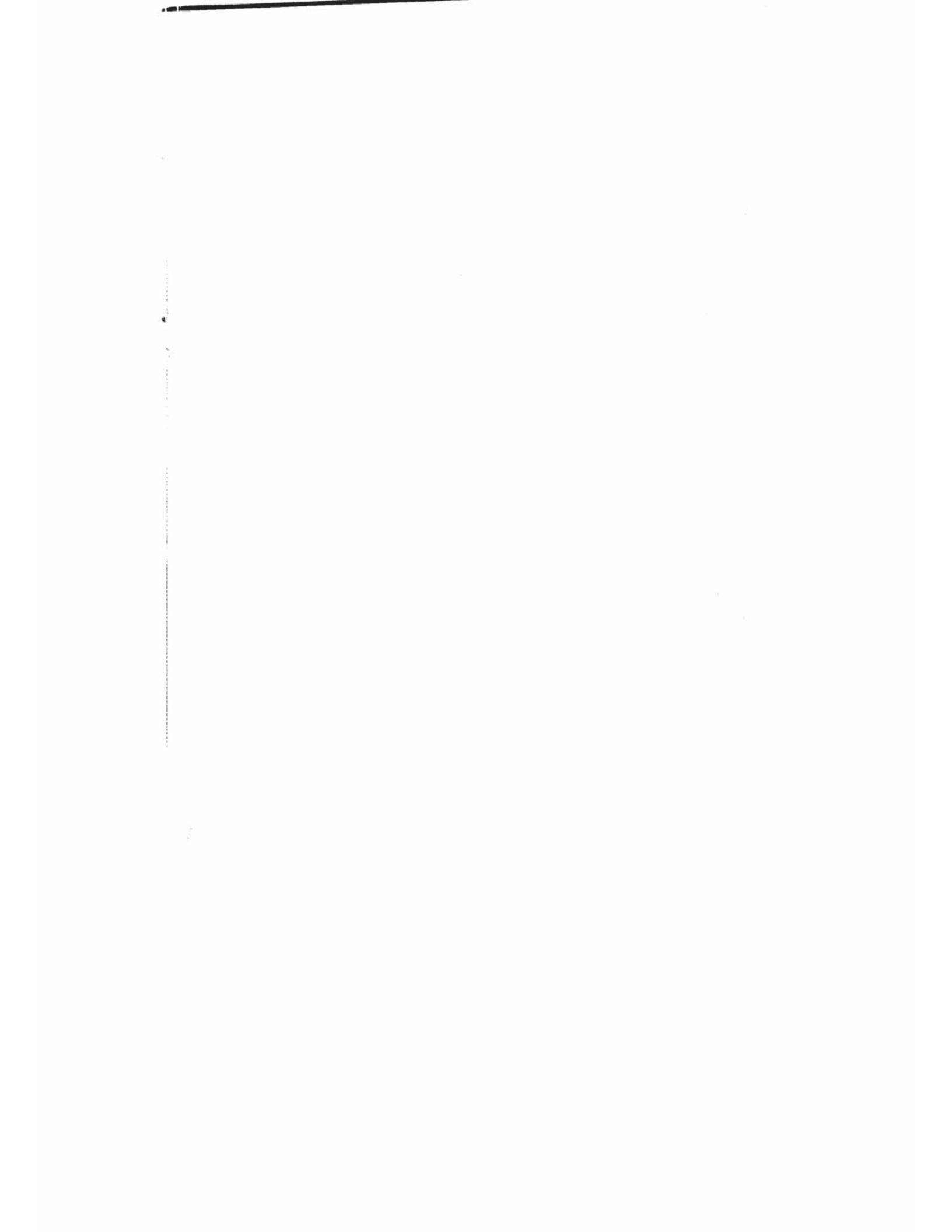
گذشته، بار دیگر آتش جنگ داخلی را روشن نمایند و
از این راه حزب وحدت را بطور طبیعی متلاشی
سازند اما غافل بودند از اینکه:

«ومکروا و مکرالله والله خیر الماکرین»

(آل عمران / ۵۴)

ما از خداوند متعال مسئلت داریم که ملت
مسلمان ما را در چنین آزمایشهای سخت، موفق و
پیروز بدارد و کامهای خشک مردم تلخی چشیده و
رنج‌دیده ما را با آب گوارای زمزم وحدت و
یکپارچگی برای همیشه شیرین نگهدارد و عاملان
فتنه و تفرقه و قساوت و خود فروختگان به اجانب
ودشمنان را بیش از پیش مفتضح و رسوا سازد.

والسلام



اهداف دشمن

از ترور شهید صادقی

محمد محقق

برای توضیح این مطلب لازم دیدم که فرازهایی از مواد میثاق وحدت که بعنوان منشور پرافتخار و عزت بخش در حرکت تکاملی مبارزات حق طلبانه ملت مسلمان و بیدار افغانستان خصوصاً جامعه تشیع مظلوم این کشور و سند زنده انقلاب اسلامی محسوب می‌گردد و هم چنین مهم‌ترین دستاورد حزب وحدت اسلامی افغانستان را اشاره نمائیم و آنگاه با جمع بندی از این مطالب، هدف دشمن را از ترور استاد شهید صادقی بدست خواهیم آورد؛ لذا در مرحله اول فرازهای از میثاق وحدت را که با تلاش پیگیر رهبران و مسئولین ایثارگر احزاب و سازمانهای اسلامی کشور طی اجلاس تاریخی در مرکز باستانی و تاریخی بامیان در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۷ تدوین و امضاء شده‌اند ذکر می‌نمائیم:

۱- تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و اصل ولایت فقیه.

۲- جذب نیروهای سالم و متعهد شیعی بیرون از اتحاد.

- ۳- تلاش در جهت وحدت با تمام گروه‌های اسلامی برادران اهل سنت.
- ۴- اقدام فوری در جهت رفع تشنجات موجود و جلوگیری از تشنجات احتمالی و تامین آزادی و امنیت مردم در چهار چوب قوانین و مقررات اسلام و مصالح عامه.
- ۵- جلوگیری از هرگونه اقدام و عمل منافی وحدت و تکیه بر علائق و روابط گروهی گذشته.
- ۶- مبارزه با افکار الحادی و غیر اسلامی و التقاطی.
- ۷- نفی هرگونه مذاکره و سازش و معامله پیدا و پنهان با رژیم مزدور کابل و تشدید جهاد مسلحانه تا سرنگونی آن.
- ۸- بسیج کلیه نیروهای نظامی در خطوط مقدم جبهات بمنظور تسریع سقوط رژیم مزدور کابل.
- ۹- تلاش در جهت تامین عدالت اجتماعی مبتنی بر حکومت اسلامی با رسمیت داشتن مذاهب جعفری و حنفی که تمامی اقشار، طوایف و ملیتها در پرتو آن از همه حقوق سیاسی، مذهبی، مدنی و... بدون تبعیض برخوردار گردند.
- ۱۰- کوشش در جهت حفظ استقلال و تمامیت ارضی و همبستگی ملی و مبارزه با فرقه‌گرایی و تجزیه طلبی بهر شکل آن.
- ۱۱- تعیین سرنوشت مردم افغانستان توسط ملت مسلمان و

مجاهدین کشور و رد هر گونه مداخله خارجی.

۱۲- بر قراری روابط برادرانه و دوستانه با کشورهای اسلامی
و ضد استعماری.

۱۳- در حقیقت امضاء مواد بیست‌گانه میثاق وحدت تعهد
کامل شرعی و ملی رهبران جهادی تشیع برای حراست از ارزشهای
انقلاب و پاسداری از آرمانهای شهداء مظلوم و گمنام کشور و
دستیابی به پیروزی نهائی و تحقق حکومت اسلامی بود. و این امر
مهم بنوبه خود ضربه‌ای اساسی را بر پیکر کثیف استکبار و ایادی آن
در افغانستان وارد ساخت.

مهمترین دست آورد حزب وحدت اسلامی افغانستان:
از آنجائیکه شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، نویسندگان و قلم
بدستان خصوصاً هئیت‌های اعزامی و مسئولان بلند پایه حزب
وحدت اسلامی افغانستان بطور کامل در مراحل و محافل مختلف
دستاوردهای مهم این تشکیلات را در داخل و خارج توضیح داده و
کراراً تبیین و تفسیر نموده‌اند، ما بطور فهرست و اختصار در این
رابطه بسنده می‌نمائیم:

۱- خاموش شدن جنگ‌های گروهی و حزبی در داخل کشور.

۲- تامین امنیت در مناطق مرکزی و راه‌های ارتباطی و

مواصلاتی.

- ۳- تشدید عملیاتی ضد دولتی در سنگرها و اعزام نیروهای جهاد بخط مقدم جبهه.
 - ۴- ایجاد مرکزیت قوی، سیاسی، نظامی، فرهنگی برای شیعیان.
 - ۵- ایجاد زمینه مناسب طرح و برنامه ریزی همه جانبه برای جامعه شیعی کشور.
 - ۶- معرفی جامعه شیعی به مجامع سیاسی و بین المللی.
 - ۷- ایجاد ارتباط و تفاهم بیشتر با جبهات و فرماندهان جهادی برادران محترم اهل سنت.
 - ۸- جلب اعتماد مردم و مجاهدین به رهبران جهاد و دست اندرکاران انقلاب.
 - ۹- اثبات عملی اداره جامعه و کشور توسط رهبران جهادی.
 - ۱۰- جلوگیری از تبلیغات سوء و شایعه پراکنیهای افراد نفوذی در صفوف مجاهدین علیه شخصیتها.
 - ۱۱- و...
- برای توضیح بیشتر بجزوه بنام «تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان نقطه عطفی مهم و تعیین کننده در تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان» مراجعه شود.
- با توجه به اهداف والا و اصولی و دستاوردهای مهم و بزرگ

حزب وحدت اسلامی و با ذکر این نکته که: مرگ و نابودی، ذلت و زبونی دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی، در سایه وحدت و هماهنگی، همدلی و همفکری نیروهای مبارز و ملت قهرمان و سلحشور افغانستان بوده و خواهد بود، در چنین شرایط هدف دشمن از ترور استاد صادقی نیلی را بشرح ذیل می توان ذکر نمود.

۱- برهم زدن امنیت و آرامش مردم:

پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و انحلال احزاب و سازمانهای اسلامی شیعی نه تنها در ساحه ولایت ارزگان بلکه در اکثر ولایات کشور: بامیان، غور، میدان، پروان، غزنی، صفحات شمال کشور و... امنیت و آرامش کامل تامین شده و در دوران انقلاب اسلامی مردم مظلوم و شلاق خورده مناطق مرکزی برای اولین بار ثمره شیرین وحدت و هماهنگی کامل رهبران و فرماندهان جهادی را در کام خویش احساس می نمود و منطقه هر روز بصلح و ثبات سیاسی امنیت و آرامش عمومی، بعد از چندین سال رقابتها، کشمکشها و درگیریهای سیاسی و نظامی پیش می رفت و این امر به نوبه خود، نویدی از صبح پیروزی و برچیده شدن بساط اهریمنان و طاغوتیان زمان و بالاخره برقراری حکومت اسلامی در کشور بخون خفته افغانستان بود؛ اما در چنین شرایط تعدادی از

اراذل و اوباش و جنایتکار و فساد پیشه وابسته به شبکه‌های جاسوسی استکبار در منطقه دست بدست هم داده با ترور استاد صادقی نیلی در صدد بودن که امنیت عمومی و آرامش روحی را بهم زده و در این گیرودار، ماهی مطلوب را بدست آورده و برای مدت طولانی آنان را در سردرگمی کشانده و در حقیقت جنگ داخلی را در منطقه آغاز نمایند. قرآن کریم چه زیبا فرموده است که «واذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لكن لا تشعرون»

علیرغم تحلیل و برداشت غلط دشمنان انقلاب نه تنها ریخته شدن خون استاد زمینه‌ساز عدم امنیت و آرامش عمومی در منطقه نشد؛ بلکه مردم مظلوم مناطق مرکزی پس از خبر شهادت وی و فرزند معصوم سه ساله‌اش از ولسوالی‌های همجوار: شهرستان، گزاب، کجران، لعل و... خصوصاً قریه‌های تابعه با دو سه روزه پیمودن راه با پای پیاده در قالب دسته‌های عزاداری و حمل پلاکارتهای مخصوص مبنی بر محکومیت باند کثیف تروریست و فریادهای «الله اکبر و لا اله الا الله مرگ بر منافق مرگ بر تروریست عزا عزا است امروز صادقی عزیز پیش خدا است امروز. خامنه‌ای رهبر صاحب عزا است امروز» از زن و مرد و کوچک و بزرگ همانند سیل خروشان در زادگاه استاد صادقی در کنار پیکر مقدس و پاره

پاره وی حاضر شده و جهت ادامه خط وانديشه و اهداف والای شهيد صادقی اعلام وفاداری می نمودند. این جنایت هولناک تروريستها آنچنان مایه انسجام و وحدت مجاهدين و مردم مظلوم و سلحشور مناطق مرکزی را فراهم نمود که صحنه فراموش نشدنی روزهای آغازین انقلاب و جهاد مسلحانه مردم را در برابر دولت کمونيستی افغانستان در سال ۱۳۵۸ به رهبری استاد صادقی برای دومین بار در تاريخ مبارزات حق طلبانه اقشار ملت در اذهان آنان تکرار نمود و بحق همانطوریکه حیات این شهيد مظلوم مایه وحدت و انسجام و سبب آرامش روحی و فکری مردم بود شهادت وی نیز موجب تحکیم وحدت میان نیروهای جهادی و مسئولین عزیز و گردانندگان امور انقلاب و بیداری همه جانبه آنان در منطقه گردید و این جمله بسیار زیبا و جالب حضرت امام خمینی - رضوان ا... تعالی علیه که فرمود: «بکشید ما را ملت ما بیدارتر می شود» در جریان شهادت رسیدن استاد صادقی تحقق پیدا کرد.

۲ - ضربه زدن به انقلاب اسلامی افغانستان:

از آنجائیکه شهيد صادقی نیلی پس از بقدرت رسیدن کمونيستها و دست اندازی آنان بمقدسات اسلامی و دینی و عنعنات مذهبی و ملی و نوامیس مردم مسلمان افغانستان در مناطق مرکزی کشور افغانستان (هزاره جات) نقش رهبری را داشته و

بعنوان آغازگر انقلاب اسلامی منطقه را با ایثار و فداکاری مردم قهرمان ما از لوٹ وجود خلیقها و پرچمیهای مزدور و خود فروخته آزاد نموده و در طول ۱۱ سال خواب را از چشم آنان سلب کرده بود که در فصلهای گذشته اشاره گردید، هدف دشمنان اسلام از این حادثه ننگین و شرم آور این بود که ضربه‌ای کاری و بزرگ بر انقلاب اسلامی افغانستان وارد نموده و با برداشتن و ترور نمودن این شخصیت بزرگ سیاسی و مذهبی و یکی از استوانه‌های مهم انقلاب، وقفه‌ای بر روند تکاملی جهاد رهایی‌بخش و کفر برانداز مردم ما ایجاد نمایند و در نتیجه، آنان را از انقلاب اسلامی و روحانیت خدمتگزار و مسئولین عزیز دلسرد ساخته و زمینه صلح و سازش را با دولت مزدور کابل فراهم سازند اما خون صادقی و صادقی‌ها چرخش انقلاب را سریعتر و اراده مردم ما را قاطعتر و حرکت آنان را بالنده‌تر ساخت.

۳- ایجاد رعب و وحشت در مناطق مرکزی:

هدف سوم دشمن این بود که پس از ترور استاد صادقی در کل منطقه رعب و وحشت حاکم کرده و در یک حرکت وسیع و طرحی از پیش تعیین شده، بقیه مسئولین منطقه را زندانی نموده و چنین وانمود سازد که حضور روحانیون و فرماندهان جهادی مایه ناامنی

مردم خواهد بود که یقیناً وجود عدم امنیت و آرامش و ایجاد هر گونه درگیری مسلحانه و حرکت‌های نظامی در منطقه با توجه به اینکه در اکثر مناطق هم مرز با برادران اهل سنت، بارها و هابیون و گروهک‌های وابسته به استکبار جهانی جنگ مذهبی و نژادی و... را دامن زده و در فرصت بودند بزرگترین خطر مبنی بر سقوط ولایات مرکزی از تحت کنترل مجاهدین و مردم ما محسوب می‌گشت که این امر به نفع دشمن بوده و تاثیر منفی در روحیه مسئولین و مجاهدین می‌بخشید اما بحمدالله دشمن زبون و جنایتکار به این هدف ناپاکش نیز نرسید و به محض اعلام خبر شهادت رسیدن استاد صادقی نیلی مردم قهرمان مناطق مرکزی وارد صحنه شده و تروریست‌ها را که برای مدتی ناشناخته مانده و همانند موش در سوراخها رفته بودند دستگیر کرده در تمام قریه‌جات امنیت را بدوش گرفتند و یقیناً اگر ملت فداکار و ایثارگر ما نمی‌بود دستگیری قاتلین و عوامل دشمن برای مسئولین شورای ولایتی و حوزات حزب وحدت اسلامی با توجه به وضعیت جغرافیائی منطقه امکان پذیر نبود. و مکرو و مکر الله و الله خیر الماکرین.

۴- ایجاد جنگ و درگیری میان مسئولین حزب

وحدت اسلامی افغانستان

با توجه به جنگ داخلی چندین ساله میان احزاب اسلامی سابق (سازمان نصر افغانستان، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان و شورای اتفاق اسلامی افغانستان) دشمن زخم خورده و ایادی جیره خوارش بر این باور بود که اگر استاد صادقی را ترور نماید این مسئله در قالب جنگ قدرت میان مسئولان حزب وحدت اسلامی افغانستان و انتقام جویی از جنگهای داخلی گذشته بین سران احزاب اسلامی خصوصاً رهبران سازمان نصر و پاسداران جهاد منحلّه پیاده خواهد شد و افراد و جریانهای بزرگ اسلامی را که بالاترین نقش در تشکیل و تاسیس حزب وحدت اسلامی داشته‌اند در مقابل هم قرار داده و دریای خون را در منطقه جاری خواهد نمود. پس از ترور استاد اعلام این شایعه که: مسئولین سازمان نصر منحلّه عاملین ترور استاد صادقی نیلی می‌باشند خود بزرگترین دلیل و زنده‌ترین سند بر اثبات این هدف شوم و خطرناک دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی می‌باشد. برآستی تازمانیکه چهره پلید تروریستها مشخص نشده بودند در داخل و خارج کشور شک و تردیدهای وجود داشت که:

۱- شاید این ترورناشی از جنگ قدرت میان مسئولان حزب وحدت اسلامی باشد؟

۲- رهبران دو جریان درگیر در سابق (پاسداران و سازمان) از همدیگر در صدد انتقام جویی باشند؟... اما بحمدالله پس از دستگیری قاتلین و تکمیل مراحل تحقیق و ثابت شدن جرم، این نقشه خطرناک و توطئه مرموز دشمن نیز خنثی گردید.

ما در این قسمت فقط به متن پیام شورای محترم مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان - مرکز بامیان که پس از انجام مراحل بازجوئی و ثابت شدن جرم و به اجراء در آوردن حکم قانونی و شرعی درباره قاتلین شهید صادقی، خطاب بشورای محترم نمایندگی خارج از کشور صادر گردیده و بتاريخ ۹/۹/۱۳۶۹ از طریق مخابره به مشهد دریافت شده است اکتفاء می‌کنیم.

از: شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان - مرکز بامیان.

به: شورای محترم نمایندگی حزب وحدت اسلامی... خارج از کشور.

چهارتن به نامهای سید احمد سحر، محمد نبی میثم، نیاز محمد مظلومیار، و عوض سرشار از نیلی که عاملین شهادت شهید صادقی و فرزندش بودند به تاریخ ۹/۹/۱۴ در مرکز بامیان بعد از

محاكمه، اعدام شدند. انوری و بقیه طراحان این جنایت تاریخی،
خاین ملی اعلام گردیدند.

چنانچه تروریستها موفق به فرار می شدند و یا هویت و
وابستگی حزبی و کیفیت اعزام و پایگاه آموزشی آنان و... مشخص
نمی گردید بطور قطع سالها جنگ، درگیری، ترور و آدم ربائی و
غارگیری و ویرانگری در منطقه ادامه پیدا کرده و وضعیت منطقه و
سرنوشت مردم مظلوم و مستضعف ولایت ارزگان و بقیه مناطق
معلوم نبود که بکجا منتهی می شد.

۵- جلوگیری از موج وحدت خواهی و وحدت طلبی:

هدف پنجم دشمن از این عمل وحشیانه و ضد انسانی
جلوگیری از موج وحدت خواهی، تحکیم پایه های وحدت طلبی
میان اقشار مختلف مردم بود و بدون شک پس از تشکیل حزب
وحدت اسلامی افغانستان (که استاد صادقی یکی از بنیان گذاران و
کادرهای اصلی وحدت در داخل وعضو اولین هیئت بلند پایه اعزامی
و پیام آوران اتحاد در خارج بود) موج وحدت خواهی در داخل و
خارج از کشور به شکل باور نکردنی پیش می رفت و با فشرده تر
شدن صفوف مجاهدین و ملت قهرمان و سلحشور افغانستان،
کینه ها و عقده ها، اختلاف و درگیریها، کشمکشها و رقابتها یکباره

تبدیل به مهر و محبت، صفا و صمیمیت، وحدت و اخوت شده بود. این امر در خارج با صدور صدها اطلاعیه و بیانیه توسط شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی، اساتید و طلاب حوزه‌های علمیه، مراکز و کانونهای آموزشی و فرهنگی، دانشجویان و روشنفکران و مجاهدین و مهاجرین مسلمان کشور، استقبال گردید و تنها در حوزه علمیه مشهد طوماری بطول پنجا متر (۵۰ متر) با امضاء هزار نفر از اساتید و روحانیون مواجه شد. که این طومار پرافتخار و عزت آفرین توسط نمایندگان حوزه علمیه مشهد پس از ارائه به ارگانهای مربوطه جمهوری اسلامی ایران، تحویل هیئت بلند پایه اعزامی گردید.

حرکت وحدت طلبانه رهبران و فرماندهان جهادی در داخل سنگرها و حمایت گسترده و همه جانبه علماء و روحانیون و روشنفکران و نویسندگان، مجاهدین و مهاجرین در خارج، بر کالبد بی روح و مرده میلیونها انسان تحت ستم و ظلم، روح و جان تازه‌ای بخشید و آنان را به شاهراه سعادت و عظمت، سرافرازای و سربلندی هدایت نمود. (واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا و ذکرُوا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداءً فالق بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها).

لذا دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی افغانستان برای

جلوگیری از موج وحدت طلبی و درهم شکستن صفوف پولادین مجاهدین و در نتیجه ضربه وارد نمودن به تشکیلات نوپا (حزب وحدت اسلامی افغانستان) با تشکیل باندهای جنایتکارش به سراغ بنیانگزاران وهسته اصلی وحدت رفتند که بر اساس شواهد و مدارک بدست آمده تصمیم داشتند که تمام پیشگامان و رهبران حزب وحدت اسلامی را در منطقه ترور نمایند که شهید صادقی در راس این افراد قرار داشت و به شهادت رساندن سردار رشید اسلام و فرمانده قهرمان شهید سید ابراهیم شاه حسینی که نقش بزرگی در راه ایجاد وحدت و برچیده شدن مظاهر اختلاف و عناوین گروهی از پایگاههای نظامی احزاب اسلامی منحلّه خصوصاً حرکت اسلامی در منطقه داشت خود دلیلی دیگری بر بکار بستن این هدف شوم استکبار جهانی خواهد بود. این مسئله زمانی مشخص گردید که پس از شهادت استاد صادقی گروهی از مرکز حزب وحدت اسلامی در بامیان برای تحقیق راهی منطقه شده قاتلان این شهید مظلوم را که در کوههای اطراف مخفی شده بودند دستگیر کرده و به بامیان منتقل نمایند که پس از دستگیری آنان مدارک و شواهد دیگری نیز بدست آمد.

رادیو بی بی سی لندن طی مصاحبه‌ای با سخنگوی محترم سابق حزب وحدت اسلامی جناب آقای مرتضوی در این باره

می‌گوید:

همکارم محمود تهرانی با رحمت الله مرتضوی در این باره صحبت کردند: از آنها شواهد و مدارک بدست آمده که آنها متعلق هستند به یک گروهی که ضد وحدت است آنها گماشته شده از طرف یکی از قوماندانهای آن گروه بوده‌اند و در این رابطه لیستی بدست آمده که در دستور ترور غیر از آقای صادقی نیلی عده دیگری از سران وحدت بوده‌اند و در این رابطه دستگیر شدند و الان آنها را منتقل کردند در مرکز حزب وحدت در بامیان... و در بخشی دیگر از مصاحبه آمده است: که منتها این یکی از قوماندانهای که حتی ارتباط به بعضی از سازمانهای جاسوسی استخبار جهانی داشته و در این رابطه پولی هم گرفته تا اینکه ترور را انجام داده‌اند.

با همه تحلیل‌ها و برداشتهای غلط دشمنان اسلام و وحدت، گرچه شهادت استاد برای مردم و انقلاب اسلامی ما بزرگترین ضربه محسوب شده و جای صادقی‌ها و شاه حسینی‌ها برای همیشه خالی خواهند بود ولی در حقیقت خونهای پاک شهداء خصوصاً صادقی عزیز اسلام و انقلاب و تشکیلات قدرتمند حزب وحدت اسلامی افغانستان را بیمه کرده و ریشه‌های درخت تنومند و عزت بخش وحدت را آبیاری و زنده نمود.

۶- تسلط بر مناطق مرکزی (هزاره‌جات) افغانستان:

مناطق مرکزی (هزاره‌جات) افغانستان که عمدتاً کوهستانی می‌باشد و با وجود کوه‌های آسمان خراش و قله‌های سر بفلک کشیده، آبشارها و چمن زارهای زیبا و طبیعی، گیاهان و درختان متعدد و منحصر بفرد خویش و... و از نظر وضعیت جغرافیائی، قلب این سرزمین را تشکیل داده و موقعیت استراتژیکی آن پیش از پیش برای حفظ صلح و ثبات و تامین امنیت و آرامش در افغانستان و کشورهای منطقه خصوصاً دو کشور اسلامی همجوار هویدا می‌گردد.

چنانچه سرزمین اسلامی افغانستان و کشورهای آسیائی را روی نقشه جغرافیائی جهان مورد نظر قرار بدهیم همانند یک پیکره بدن جلب توجه نموده همانطوریکه سرزمین افغانستان قلب آسیا را تشکیل می‌دهد هزاره‌جات (مناطق مرکزی افغانستان) نیز به منزله قلب کشور افغانستان خواهد بود.

یقیناً اختلاف و درگیری، تشنج و نا امنی و عدم ثبات و آرامش در مناطق مرکزی، موجب عدم امنیت در کل کشور افغانستان و از آنجا تاثیر منفی به کشورهای همجوار منطقه بخشیده و ثبات را از بین خواهد برد.

با توجه به نکته فوق این منطقه کوهستانی با مردمان غیور و قهرمان، رزمنده و دلاور، و مقاوم و صبور، سخت کوش و مهربان و آزاده و شجاع خود در طول تاریخ قابل توجه و مورد نظر حکمرانان، دولتمردان، سردمداران، حکومت‌های طاغوتی و ضد اسلامی بوده و نزد آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است که لشکر کشی اسکندر مقدونی غارتگری و کشتار دستجمعی تیمور لنگ و چنگیز و عبدالرحمن و اعمال فشار و تهدید و بکار بستن سیاست زر و زور و تزویر در زمان حکومت ظاهر شاه علیه هزاره‌جات و مردم شجاع آن بیانگر این واقعیت می‌باشد.

بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و بقدرت رسیدن کمونیستها، انقلاب اسلامی و قیام مسلحانه مردم مسلمان مناطق مرکزی در اول سال ۱۳۵۸ برهبری استاد صادقی نیلی و سایر روحانیون منطقه آغاز گردیده و در مدت کوتاهی تمام مناطق هزاره‌جات از تحت تسلط کمونیستها آزاد شد. در طول سالهای انقلاب مهره‌های دستگاه جهنمی کرملین و دست پروردگان مکتب منفور و ضد بشری کمونیزم اعم از حفیظ الله، ببرک کارمل و نجیب، چندین بار جهت تسلط بر هزاره‌جات و قلع و قم نمودن مجاهدین و سنگرداران شرف و عزت، حملات سنگین هوایی و زمینی در ولایات میدان بامیان و غزنی و غور و ارزگان و... انجام دادند و از

طرفی در این مناطق گاه و بیگاه عوامل وهابیت تحت پوشش احزاب جهادی جنگهای داخلی را شروع کرده و برای تسلط بر مناطق همجوار با برادران محترم اهل سنت شرارتهای زیادی می نمودند اما مجاهد مردان سرفراز و دلاوران هزاره زمین، با رشادت و پایمردی تمام توطئه های آنان را خنثی نموده و حتی یک وجب از سنگرهای شان عقب نشینی ننمودند و برای یکبار هم دولت مزدور کابل با تمامی امکانات نظامی خود اعم از توپ و تانک و جنگنده های پیشرفته روسی نتوانستند بر مناطق هزاره جات تسلط پیدا کنند.

همزمان با تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و بر چیده شدن عناوین گروهی و در نتیجه فشرده شدن صفوف مجاهدین و رهبران تشیع و ایجاد هماهنگی بیشتر با مجاهدین عزیز اهل سنت، دشمنان انقلاب اسلامی نیز صف آرائی مجدد نموده و در قالب جبهه متحد ضد انقلاب از طریق انجام ترور و تشکیل هسته های آدم کشی تسخیر آنها در سر می پرورداندند که نمونه عینی آن ترور استاد صادقی در منطقه مسحوب می شود.

در این باره در سرمقاله هفته نامه وحدت تحت عنوان

«تروریستها محاکمه و اعدام شدند» چنین می خوانیم.

تروریستهای بعد از انجام جنایت به کوههای اطراف فرار

کرده و مخفی شده بودند و خیال می‌کردند که با شهادت رساندن استاد منطقه دچار هرج مرج شده و به آسانی در کام آنها سقوط خواهد کرد اما شهادت مظلومانه استاد چنان شور و هیجان در میان مردم پدید آورد که با انسجام کامل و آمادگی لازم در مرکز ولایت تجمع کرده و همراه با هیئت تحقیقی حزب وحدت اسلامی و نیروهای نظامی منطقه و عملیات گسترده تعقیب تروریستها را آغاز می‌کنند و هنوز چند روزی از شهادت نگذشته بود که پنج تن از جنایتکاران آدم کش از کوههای محل اختفای خود با اسلحه و بی سیم و سایر وسایل خود دستگیر می‌شوند... در هنگام تحقیق و بازجویی بطور صریح و بی پرده اعتراف کردند که آنها در پایگاه انوری قوماندان یکی از گروهها آموزش دیده و بدستور ایشان برای ترور استاد صادقی عازم منطقه شده و این جنایت بزرگ را انجام داده‌اند.

لازم به ذکر است که عباس مرادی از منطقه کجاب بهسود یکی از تروریستهای جنایتکار، مسئول بی سیم این باند بوده که بطور مرتب از منطقه به پایگاه اعزامی در تماس بوده است. این دستگاه مخابراتی کاربرد نیم‌کره‌ای داشته و پس از دستگیری قاتلین در مرکز ولایت (ساختمان شورای ولایتی حزب وحدت اسلامی در ارزگان) نصب شده است که با مرکز ولایت

بامیان، مزار شریف، غزنی، قندهار، (ایران پاکستان) برای تبادل پیامها و اخبار و مسایل مربوط به انقلاب اسلامی استفاده می شود.

۷- ثابت نمودن عدم درایت و کفایت سیاسی نظامی مسئولین در اداره منطقه:

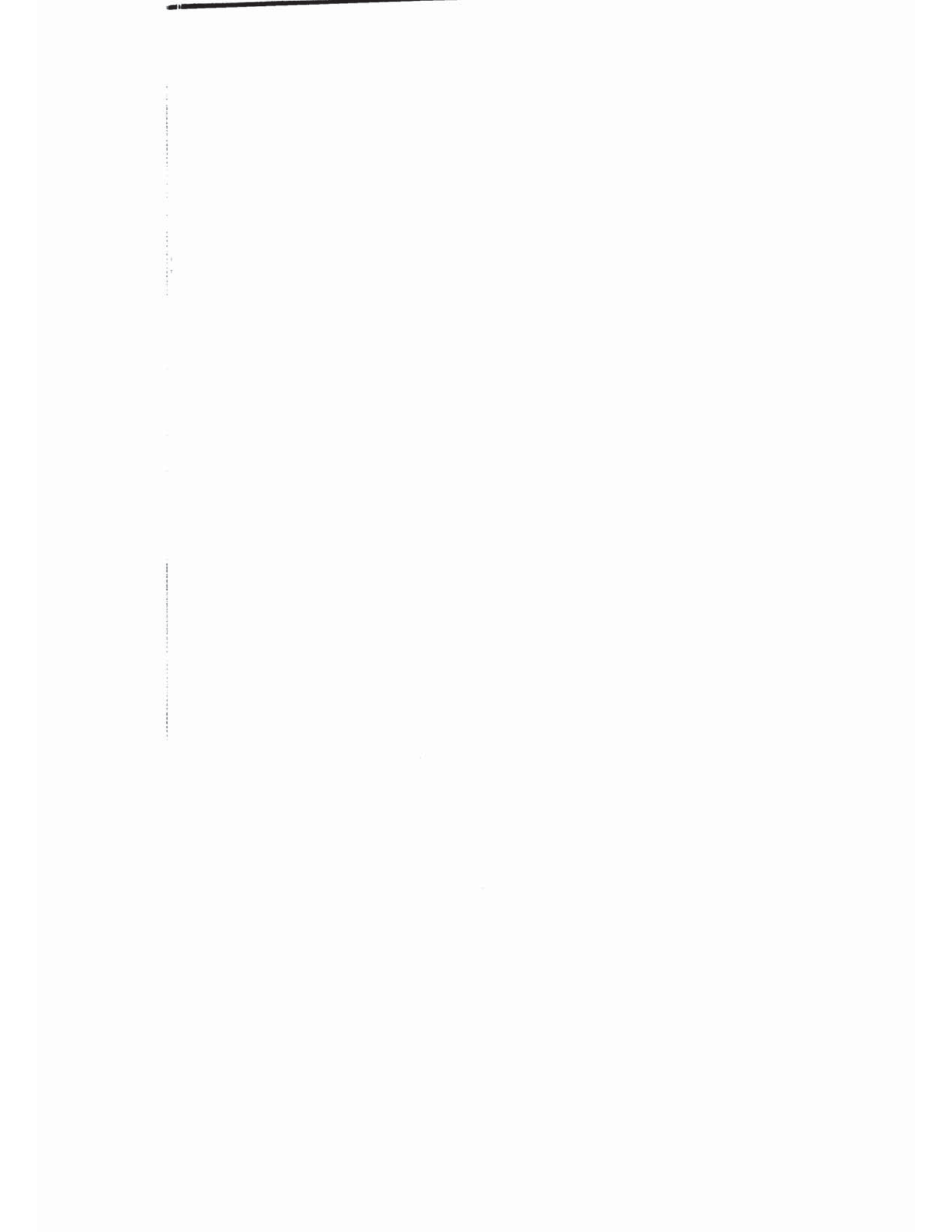
یکی از تلاشهای عمده و اساسی جناحهای ضد انقلاب و دشمنان اسلام از آغاز جهاد حق طلبانه ملت مسلمان افغانستان این بوده است که با ایجاد نا امنی و راه اندازی جنگهای داخلی و مذهبی و نژادی و... کفایت و درایت مسئولین و دست اندرکاران انقلاب را زیر سوال ببرند و آخرین توطئه آنان بکار بستن حربه ددمنشانه ترور بود که خوشبختانه حفظ امنیت منطقه و وحدت و هماهنگی مردم و اصل دستگیری قاتلین شهید صادقی و شهید ابراهیم شاه حسینی و محاکمه و اعدام آنان و... خود دلیل روشن بر اثبات درایت و کفایت سیاسی نظامی مسئولین حزب وحدت اسلامی افغانستان در اداره مناطق هزاره جات و سایر ولایات کشور می باشد.



در سوگ استاد

...

...



اشک خونین شمع

از: م.ح. رضائی غزنوی

قرنها قرن بود که سنگ فلاخن ساربانهای وحشی بر شیشه
هویت مردمی، خورده و آنرا شکسته بود. ذره ذره آن، همرا با
بوقچه‌ای که تذکره در آن جا داشت در زیر آوارها دفن گشته بود و از
کتاب خاطره‌ها کم کمک محو و شسته می‌شد. کلاه و تاج هلال نشان
شاران، شمشیر شیر مردان اسکندر ستیز در غلاف مانده و در زیر
تل‌های خاک برج و باروهای شکوهمند کهن که در وزش گردبادهای
حوادث تلخ فروریخته بود، زنگار زده و از بین می‌رفت.

ستون فقرات «غرجستان» سالها بود که شکسته و استخوان
درهم خورد شده آن را دیو سیاه بیداد، جهل و جادو می‌جوید. از
قرچس آن کاشی دیوار گوشها فرو می‌ریخت؛ پرده گوشهای شنوا
دریده می‌گشت؛ نوای حنجره‌های بریده نیستان را کسی نمی‌شنید.

خون کبوتران سفید معصوم که بر آشیان‌شان لاشخواران
ریخته بودند نزدیک می‌خشکید. بالهای پرپر شده آنها را باد
بی‌رحم پائیزی بهر سو می‌پراکند. آله‌های خونرگ دشت و دمن‌ها،
کوه کوهساران می‌پژمرد. ضجه غم انگیز زنجره‌ها از بستر سرما زده
گلبوته‌ها و چمن زارها خاموش می‌گشت، چلچله‌ها می‌کوچیدند
کبک‌ها در صخره‌ها نخرامیده، سر در برف فرو بردند. و در قباب
مرگ می‌غنودند. عقابها در آشیانهای یخ بسته، مرگ را در آغوش
می‌کشیدند.

سرما از بس سوزناک بود و برف و کولاک مرگ زا که اسبهای
تندگام قلم پاهای‌شان در یخستانها شکسته، برو افتاده بودند. شتران
کاروان‌های جاده ابریشم هم زانو زده بارها از شانه‌های آنها به زمین
افتاده بود. آدمیان در حصار تنگ سرما و زیر تازیانه‌های بیداد برف
و باد می‌فسردند. رمقی از حیات خویش هم از دست می‌دادند.

آری نوای حزن‌آور رود هیرمند در گلوی خونینش محو
می‌گشت، تناب بی‌رحمانه سرما آن را حلق آویز کرد. خفه می‌کرد تا
مبادا سرود مست حماسه‌ارزگان و تراژدی جگر خراش چهل
دختران را دیگر بار بسراید و در بناگوش خفتگان فرا خواند و آنانرا
به بیداری رهنمون گردد؛ چکادهای آسمان سای «بابا» کفن پوشیده
همه و همه در شبستان تار قرن‌ها فرو خفته، قد بر نمی‌افراشت. این

روند آهسته آهسته طبیعی می نمود و دیرپا.

خورشید بهاران از افق خونین خاوران سر بیرون آورده چادر
تارشستان بدرید خرامان خرامان بر پشت باره زرین بال بنشست.
زلفهای افشان طلایی رنگش را بر شانه‌های یخ بسته بابا آویخت.
صخره‌های انجماد و رکود در گرمای وجودش مذاب گشت و اشک
ماتم ریخت. بابا آستین بر زد و بازوی پولادینش را برافراشت و تیغ
جوهردار حماسه جاودانه مقاومت را به کف گرفت و در پنجه
بفشرد. هلله و خروش از همه جا برخاست.

در دشت و دمن گلبوته‌ها و آلاله‌های خونرنگ به رویش آمده،
چشمه سارها بجوشد و رود هیرمند بخروشد و سیلاب غزنه
بغرید و رود بارها طبل سرور نواخت.

نسیم بهاری بوزیصد و اشکهای افسردگی از رخساره گل‌ها،
سیمای کاجها، سپیدارها و چنارها با گیسوان مشک بیزش بچید.
پرستوها فوج فوج بازگشته و سیرها و مرغابی‌ها بر جویبارها پر
شستند عقابها بر فراز قله‌ها آشیان گزیدند.

ستارگان در آسمان سالها افسرده غرجستان بدرخشید؛ با
چشمهای سرمه رنگ چشمک زنان درمیلااد خورشید برقصید،
مهتاب گیسوان سیمگونش را افشانند و بر بستر رودهای مست و
آبهای زلال آبتنی کرد.

آری خورشید بر فراز بام خانه خویش بایستاد و پرتو
 رخشانس همه جاگیر شد. بساط ظلمت و سرما از همه جا برچیده
 می‌گشت، دیوان ستم حیات خویش از دست می‌دادند و فرشتگان
 بیداری و رهایی بال می‌گشودند بلبلان سرود حماسه مقاومت را
 جاودانه بر بناگوش جان انسانها زمزمه می‌کردند. آخرین خشتهای
 بنا و دیوار اهریمن از صفحه گیتی برداشته می‌شد.



آه، چه سوزناک و حزن آور بود لحظه‌هایی که خون سرخ
 آفتاب در جام خونین شفق ریخت و در گرداب آن چرخید. اهریمن
 شب، خون گرم و داغ آنرا شوپ کرد. ستاره‌ای از آسمان ارزگان با
 اختر زیبایش در کلبه گلینی سوسو می‌زد و در شط پرتو سیمایش
 پروانه‌ها تن می‌شستند. نور رخشانس در پنجره به بیرون پرواز
 می‌کرد؛ ولی اهریمن پلید در دل تار شب آهنگ دریدن سینه او را
 نمود. چه دردناک و غم انگیز بود وقتی که مار کبرا سراز دریچه به
 درون خانه برد و آتش پاره‌های سوزان و شرنگ ناگوار خویش بر
 سینه بی‌آلایش ستاره رخشنده ارزگان قی کرد. لحظه‌ای نگذشت که
 غریو جگر خراش از کلبه گلین برخاست و دو شمع جاودانه اشک
 می‌ریخت و تن می‌سوخت؛ ولی شعله‌های فروزانسان سوسو
 می‌زدند و اشکهایشان سیلاب می‌گشت. بنای اهریمن را از بن

بر می انداخت. رود هیرمند در بناگوش ارزگان مرثیه تلخ بخوان و
آیه «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا.» را زمزمه کرد.

عاشق صادق

از: علوی نژاد بلخی

پروازکرد عاشق صادق به سوی دوست

ره‌یافت صادقی ز صداقت به سوی دوست

می‌خواند نغمه ملکوتی بگوش ما بگذاشت بار سخت رسالت بدوش ما
 او زنده است؛ زنده جاوید و پایدار او زنده کرد بار دگر رسم سربدار
 لبیک گفت و توسن همت بزین کشید دیو هوای نفس ز زین بر زمین کشید
 از خود گذشت تا که به بار آید اتحاد با موج زندگی چو بهار آید اتحاد
 آن سرو استوار خدایا چه کس شکست سردار سربدار خدایا چه کس شکست
 او خود ابوذری دگری بود این زمان روز نبرد چون سپری بود این زمان

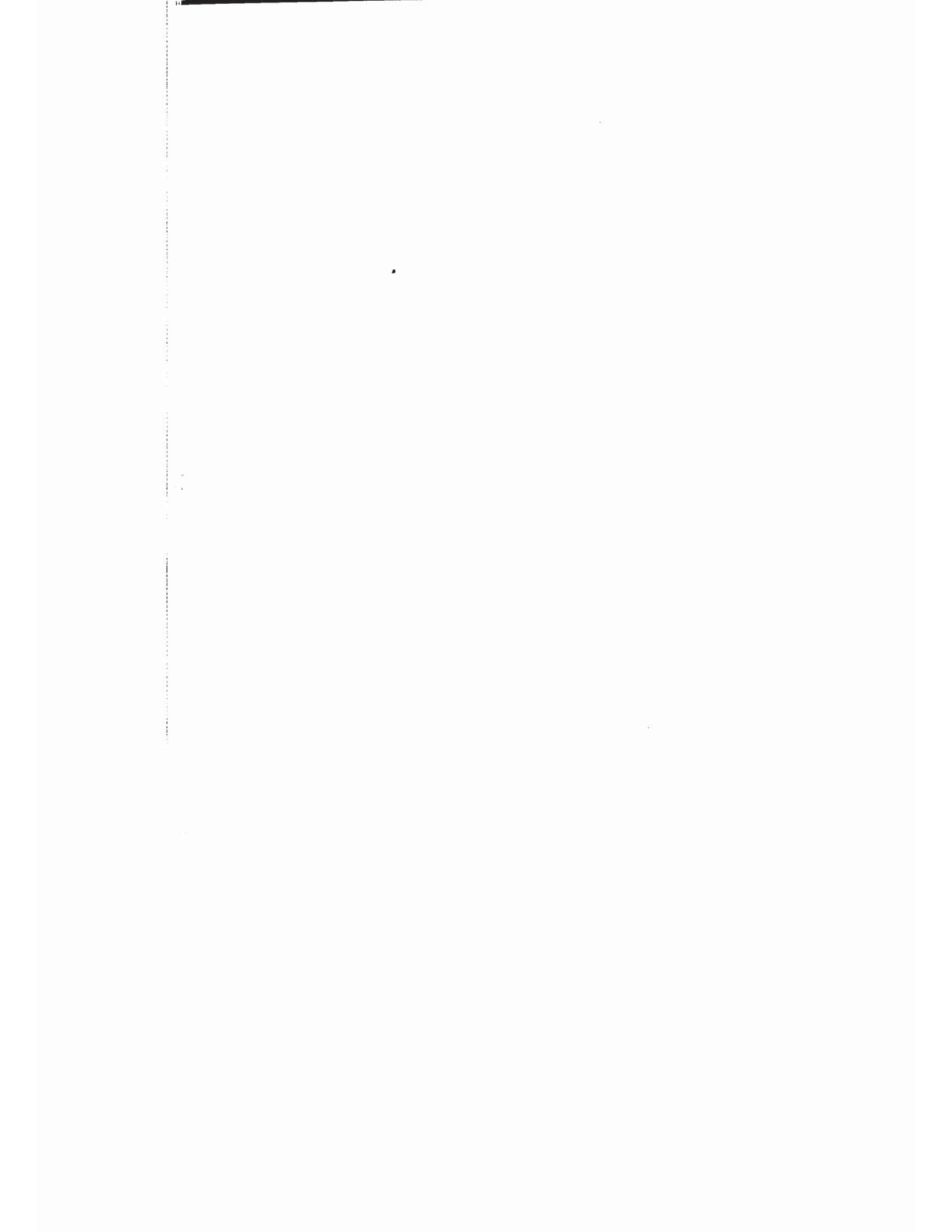
دستی بریده بسادکه آن سرو را برید

دستی شکسته باد که آن سینه را درید.



پیامها، مصاحبه ها و تسلیت نامه ها...

...



در پایان، برای اطلاع خوانندگان محترم متن پیامهای تسلیت از ارگانها، رهبران احزاب اسلامی، شخصیت‌های سیاسی مذهبی افغانستان و بیانیه‌های و اطلاعیه‌های صادره از دفاتر حزب وحدت اسلامی افغانستان در شهرستانهای ایران، اساتید و روحانیون حوزه‌های علمیه، مجاهدین و مهاجرین و کانونهای فرهنگی وابسته به حزب وحدت اسلامی... در رابطه با شهادت دلخراش استاد صادقی نیلی عضو شورای مرکزی و فرمانده کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی افغانستان و محکومیت عاملین جنایتکار و باند تروریست را ذکر می‌نمائیم.

لازم به یادآوری است که پیامهای تسلیت، بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها بیش از حد بوده و آنچه که فقط در دسترس ما بود انتشار دادیم.

متن پیام وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران:
انا لله وانا اليه راجعون

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای مرتضوی رئیس
کمیسیون سیاسی و سخنگوی محترم حزب وحدت اسلامی
افغانستان دامت افاضاته.

شهادت حجت الاسلام المسلمین حاج شیخ محمد
حسین صادقی نیلی فرمانده کل نیروهای نظامی
حزب وحدت اسلامی افغانستان را به جنابعالی، همه
مجاهدین جان بر کف و مسلمانان غیور افغانستان و
خانواده محترم آن شهید بزرگوار، تبریک و تسلیت
عرض می‌کنم. ذکر این نکته را ضروری می‌دانم زمانی
که دشمنان اسلام و وحدت مسلمانان شجاع
افغانستان با تمامی توطئه‌هایشان با شکست مواجه
می‌گردند، از آخرین حربه ناجوانمردانه خود استفاده
می‌کنند و شجاع مردان اسلام را به طرز بسیار
ددمنشانه به شهادت می‌رسانند که البته تاریخ گذشته
ثابت کرده است که با ترور مخلصین و مجاهدان عظیم

القدر، قدرت و عظمت رهروان آنان همیشه افزون
گشته، و در مقابل عوامل سر سپرده به خاک مذلت
افتاده‌اند.

اینجانب از این ضایعه بزرگ بسیار متأثر شدم؛
اما امید واثق دارم که خون این شهید بزرگوار سبب
وحدت تمامی مسلمانان افغانستان خواهد شد و
استقرار حاکمیت اسلامی در سرزمین اسلامی
افغانستان ثمره‌ای خواهد بود که خداوند متعال جل
جلاله به پاس این چنین خونهای عظیم القدری به
مسلمانان شجاع افغانستان اهداء خواهد فرمود. انشاء
الله!

والسلام علیکم

علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری
اسلامی ایران.

متن تسلیت نامه محاذ ملی اسلامی افغانستان:

بسم الله الرحمن الرحيم

ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و
لکن لاتشعرون.

فقدان شهید صادقی را بر عموم ملت مجاهد و مبارز
مسلمان افغانستان و مهاجران داغدار تسلیت
می‌گوئیم.

این بار خنجر ابر قدرتی از آستین منافق افغان نما بدر
آمد و مجاهد آزاده‌ای را به خون نشانده. شهادت این
برزگمرد در تاریخ کشور ما چهره کثیف دشمنان
اسلام را هر چه بیشتر بر ملا ساخت. دشمنان در روند
انقلاب اسلامی افغانستان با ترور شخصیت‌های علمی
کوشیده‌اند تا ماهیت اصلی نهضت اسلامی افغانستان
را در نقاب پنهان نمایند اما بر عکس هر بار که درختی
فرو افتاد چندین نهال آزاده به پا ایستاد.

شهید صادقی به عنوان اسوه مقاومت در طول جهاد
افغانستان در ساحة سنگرو نظام حضور داشتند و
دلیرانه از وطن خویش علیه ابرقدرت روس دفاع
کردند و مردانه جام شهادت نوشید.

منصور وارگر بیرندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست.

محاذاً ملی اسلامی افغانستان شهادت این فرمانده
رشید اسلام را ضایعه جبران ناپذیر تلقی نموده و

صبر جزیل و اجر عظیم را به بازماندگان آن شهید
آرزو می‌کند. امیدواریم راه این شهید تا پیروزی نهایی
بوسیله جوانان برومند افغان ادامه یابد.

روحش شاد باد

مخاذا ملی اسلامی افغانستان ۶۹/۹/۴

متن تسلیت نامه رهبر حرکت انقلاب اسلامی افغانستان
مولوی نصرالله منصور

برادر مجاهد حضرت حجت الاسلام والمسلمین
آقای مرتضوی سخنگو و سایر برادران محترم حزب
وحدت افغانستان السلام علیکم ورحمت الله برکاته.
خبر شهادت حجت الاسلام والمسلمین آقای صادقی
نیلی فرمانده کل نظامی حزب وحدت اسلامی
افغانستان و فرزند معصوم اش توسط عمال استکبار
قلب مارا جریحه دار ساخت و جهان اسلام و مردم
مسلمان افغانستان را در غم جانکاه فرو برد. دشمن
اگر فکر می‌کند با ترور شخصیتهایی در این موقعیت
حساس می‌تواند مانع پیروزی نهایی اسلام و انقلاب

اسلامی مردم مسلمان افغانستان شود، کور خوانده است؛ چون ما معتقدیم که شهادت چنین شخصیت‌هایی بزرگوار و مجاهد نه تنها عاملین این گونه جنایات و ترور را رسوا ساخته و به جزای اعمال کثیف‌شان می‌رساند که درخت برومند اسلام و حاکمیت نظام اسلامی در افغانستان را نیز بارورتر ساخته و پویندگان راهشان را در این جهت مصمم‌تر می‌سازد. بنابراین اینجانب ضمن محکوم نمودن این حادثه غم‌انگیز، شهادت این مجاهد بزرگ را با فرزند سه ساله‌اش به شما و سایر برادران محترم حزب وحدت اسلامی و مردم مسلمان افغانستان و هم‌چنان به بازماندگان آن شهید بزرگوار تسلیت عرض نموده و از همه برادران و مجاهدین عزیز می‌خواهم در این موقعیت حساس بیشتر از پیش هوشیار و بیدار باشند و نگذارند که دشمنان دست به چنین جنایت هولناکی بزنند.

اجرکم علی الله

مولوی نصر الله منصور

امیر عمومی حرکت انقلاب اسلامی افغانستان

متن تسلیت نامه حضرت آیت الله
سید ابو الحسن فاضل

انا لله و انا اليه راجعون.

خبر اندوهناک شهادت مجاهد عالیقدر حجت
الاسلام و المسلمین جناب آقای صادقی موجب
تأسف و تأثر عمیق ما گردید.

شهادت این مجاهد بزرگ را که به حق یکی از
شخصیتهای برجسته جهادی ما بود به پیشگاه
حضرت ولیعصر (عج) و ملت مسلمان افغانستان و
مسئولین حزب وحدت اسلامی افغانستان و خانواده
و بازماندگان ایشان تسلیت عرض می‌کنیم و از
خداوند متعال علو درجه و مغفرت و رحمت برای آن
شهید و اجر و صبر را برای بازماندگان ایشان مسئلت
می‌داریم.

به امید پیروزی اسلام عزیز در سراسر جهان.

سید ابوالحسن فاضل ۱۳۶۹/۹/۲

ضمناً تذکر داده می‌شود که حضرت آیت الله سید

ابوالحسن فاضل بمناسبت شهادت مجاهد بزرگ
جناب آقای صادقی درسهای خود را در حوزه علمیه
قم به مدت سه روز تعطیل کردند.

پیام تسلیت وزارت امور خارجه

جمهوری اسلامی ایران

بسم رب الشهداء و الصدیقین

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل

احیاء عند ربهم یرزقون.

سراپا دیده می گردید اگر این گنبد نیلی

یقین میدان و بگر صادقتر از نیلی نمی بیند.

از شاخسار عشق و ایثار قمری نغمه سرای تسبیح
گوی خوش لهجه ای به سوی سدره و طوبی پرگشود تا
به اجر آنهمه خوش الحانی در سایه آرامش ابدی
خستگی ایام بدلگام دنیا را از تن بدر کند. گرچه بی او
جای یک نفر خالیست اما فضایی که آکنده از او بود
خلاء او را مشام آزار نموده. برادر عارف و مبارز
خستگی ناپذیر ما حجت الاسلام والمسلمین صادقی
نیلی فرمانده کل نیروهای نظامی حزب وحدت

اسلامی افغانستان بدست عوامل مزدور استکبار و ضد وحدت و جیره‌خواران شرق و غرب به ملکوت اعلی شتافت و محشور با ملائک خدا شد. ما را یارای آن نیست که او را از جمع جدا بدانیم. او و یاد او همیشه با ماست. آرامشی ابدی و آمرزشی سرمدی بدرقه راه بی بازگشتش باد.

دفتر ویژه افغانستان وزارت امور خارجه، از این ثلمه‌ای که جبران ناپذیر است، با سینه‌ای سوزان و ندای تبریک برای او که عمری را به خدمت در راه اسلام و مسلمین و در انتظار چنین عروجی سپری نمود و ندای تسلیت بر تمامی درد آشنایان و آشنایان او بلند نموده، علوه درجانش را از آستان منان مسثلت داشته و صبر و اجر برای خاندانش آرزو می‌نمائیم.

وزارت امور خارجه دفتر ویژه افغانستان

متن تسلیت نامه طلاب ولایت ارزگان مقیم حوزه علمیه قم

انالله وانا الیه راجعون

مجاهد بزرگ استاد صادقی که از شخصیت‌های خدمت‌کار اسلام و از مجاهد مردان دلیر و با سابقه و مشهور و چهره مؤثر سیاسی، نظامی و اجتماعی بود، توسط عناصر شریر و مزدور و جنایت پیشه به فیض بزرگ شهادت نائل آمد و همه ملت مسلمان ما مخصوصاً مردم ولایت ارزگان را داغدار ساخت.

ما علماء و طلاب ولایت ارزگان مقیم حوزه علمیه قم این جنایت بزرگ و نابخشودنی را بشدت تقبیح و محکوم کرده و نفرت و انزجار عمیق خویش را از قاتلان تروریستی که برای رسیدن به آمال پست خود حتی از تیر باران طفل معصوم سه ساله نیز ابا ندارند، اعلام می‌داریم و از مسئولین سیاسی، نظامی، قضائی و اطلاعاتی حزب وحدت اسلامی افغانستان می‌خواهیم که به اسرع وقت عاملین این فاجعه را

شناسائی و افشاء نموده و به سزای اعمالشان
برسانند.

ما که حضرت استاد شهید صادقی را بحیث یک
زعیم بزرگ و مجاهد عالیقدر و پرچمدار وحدت و
جهاد می‌دانستیم و از عمق دل به ایشان ارادت،
محبت و اخلاص داشتیم، فقدان ایشان را ضایعه بزرگ
برای اسلام و انقلاب می‌دانیم و لذا مراتب تسلیت
خود را خدمت ملت مسلمان و مجاهدین و مهاجرین
عزیز و حزب وحدت اسلامی افغانستان و فرزند
برومند شهید - برادر عزیز ما نصرالله صادقی - و سایر
بازماندگان اعلام می‌داریم و از خداوند متعال
می‌خواهیم که همه ما را در راه تحقق آرمانهای شهدای
انقلاب و حفظ وحدت و پیروزی انقلاب اسلامی
افغانستان موفق بدارد.

علماء و طلاب ولایت ارزگان مقیم حوزه علمیه قم

۱۳۶۹/۹/۲

پیام تسلیت شورای مدرسین

بسم الله الرحمن الرحيم

ولاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله امواتا بل احياء ولكن لا تشعرون.

در حساسترین مقطع تاریخ مبارزات ملت ما
 آوای سعادت بخش وحدت در کشور خونبار
 افغانستان طنین انداز گردید و نهال ثمر بخش اتحاد
 بدست پرتوان نیروهای جهادی به ثمر نشست.
 آری! در شرایطی که چشمهای در بند کشیدگان
 ستم بسوی بنیان گذاران واقعی وحدت و حامیان به
 حق توده‌های محروم دوخته و دل‌های مالا مال از عشق
 به نور وحدت توحیدیان منور گردید، استکبار جهانی
 از این رستاخیز عظیم و سیل بنیان کن بوحشت افتاده
 و برای از بین بردن این سد بزرگ دست بدست هم
 داده، توسط عوامل کثیفش یکی از آغازگران قیام
 مسلحانه و بنیان گذاران وحدت را در افغانستان آماج
 گلوله شقاوت خویش قرار داده و چهره برجسته
 انقلابی حضرت «حجت الاسلام والمسلمین استاد

صادقی» فرمانده عمومی حزب وحدت اسلامی را از ملت مظلوم ما گرفت و ما را در سوک نشانند. ما این فاجعه بزرگ و ضایعه جبران ناپذیر را به پیشگاه امام زمان (عج) و مقام معظم رهبری ملت ستم کشیده، خانواده داغدیده و مسئولین حزب وحدت اسلامی افغانستان تبریک و تسلیت عرض می‌نمائیم و به همه دشمنان اسلام اعلام می‌داریم که این گونه اعمال ددمنشانه جز اینکه حرکت ملت ما را پرخروش و پایه‌های حزب وحدت را مستحکم کند دیگر هیچ سودی برای آنان نخواهد داشت و از مسئولین حزب وحدت اسلامی افغانستان جداً خواستار پیگیری عوامل این جنایت بزرگ و هولناک هستیم.

شورای مدرسین وابسته به حزب وحدت اسلامی
افغانستان مشهد

قسمتی از سخنرانی جناب صبغت الله مجددی رئیس دولت موقت مجاهدین در مراسم بزرگداشت شهید صادقی...
 علماء گرام! مشایخ عظام! ارجمندان گرامی! مهاجرین و انصار السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. بنده اصالتاً از طرف خودم، وکالتاً از طرف مجاهدین حکومت موقت افغانستان و برادرانی که همراه من هستند و به حضور شما مشرف شدند، مراتب تسلیت و مراتب تعزیت خود را خدمت بازماندگان شهید فقید مرحوم آیت الله صادقی نیلی رحمت الله علیه به حضور جناب محترم فاضل دانشمند آقای مرتضوی و ارکان حزب وحدت و جمیع برادران علمای گرام و مجاهدین و انصار تقدیم می‌کنم. از خدای بزرگ التماس می‌کنم که روح آن مغفور را با جمیع شهدای اسلام در بحبوحه جنگ جا دهد و دیدار خود را نصیبشان گرداند.

مقام شهید و شهداء چیزی هست که بر همگان پوشیده نیست. از علمای گرام شنیده‌اید. هم اکنون به حضور علماء گرام کلمه چندی عرض می‌کنم که

جناب مرحوم یکی از شهدای بزرگ افغانستان بوده و انشاء الله روح‌شان با اولیاء خدا حشر خواهد شد مقام شهید مقامی است که علمای گرام و صوفیه عظام می‌فرمایند که در فصل جزئی خداوند بزرگ آنچه را در حق شهید فرموده در حق انبیاء هم نگفته است. «یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلاة ان الله مع الصابرين و لاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا بل احياء ولكن لاتشعرون.»

در دیگر جا می‌فرماید: ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون صدق الله العظیم.»

صوفیه عظام می‌فرمایند که برای شهید گفته شده‌اند که احياء عند ربهم یرزقون. و ایشان زنده هستند نه مرده‌اند. زنده هستند در نزد پروردگارشان و برای‌شان در برزخ رزق می‌رسد از جنت در حق انبیاء در تمام قرآن گفته نشده و با اینکه در فصل کلی بطور عموم به مقام نبی و پیامبر هیچ ولی از اولیاء و هیچ شهید نمی‌رسد لکن در فصل جزئی خداوند فضیلت جزئی را برای شهید داده که برای انبیاء (ص) نگفته.

در قرآن اینکه خداوند بزرگ عفو تقصیرات و گناهان ما را به توسط شهادت می‌کند جنات را نصیب می‌کند از عذاب دوزخ و عذاب قبر نجات می‌بخشد، از این بزرگتر چه نعمتی خواهد بود؟! جناب ایشان و امثال ایشان کسانی که در راه خدا جان بازی کردند و برای اعلای کلمه الله و احقاق شریعت اسلامی احقاق حق مسلمانان آنها را از هر گونه جان‌بازی و ایشار و فداکاری دریغ نکردند، خداوند با آنها است خوشا به حالشان «هینثالهم هینثالکم» اما ایشان را تبریک می‌گوئیم شهادت‌شان را به حزب وحدت و بازماندگان آقادی صادقی (ره) تبریک می‌گوئیم که خداوند این شهادت را به دربار خود به طفیل حضرت حبیب خود محمد (ص) قبول گرداند، برادران، گرامی طوریکه به همگان معلوم است حیات و زندگی قیمتی ندارد و حیات و زندگی وقتی قیمت پیدا می‌کند که در اطاعت و بندگی خالق عزوجل صرف شود...

پیام تبریک و تسلیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

به مناسبت شهادت استاد صادقی نیلی، در این
رابطه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اطلاعیه‌ای
صادر نمود که در بخشی از آن آمده است:

بار دیگر دشمنان اسلام از حربه ناجوان‌مردانه
خود استفاده کرده و یکی دیگر از فرزندان برومند
اسلام، حجة الاسلام محمد حسین صادقی نیلی را که
سالها در راه آزادی میهن عزیز خویش از یوغ ارتش
سرخ شوروی از خود رشادتها نشان داد، بخاک و
خون کشیدند.

دشمنان اسلام که در میدانهای نبرد، شکست
خورده‌اند و از حضور رو در رو با قهرمانان شجاع
اسلام وحشت دارند، به خیال خود با استفاده از حربه
ترور می‌توانند حرکت‌های اسلامی را از بین ببرند؛ اما
مجاهدین اسلام تا آخرین نفس در راه آزادی میهن
خویش به مبارزه با دشمنان اسلام ادامه خواهند داد.

تسلیمت نامه تحریک نفاذ فقه جعفریه پاکستان

تاریخ ۹ج اول ۱۴۱۱ق

تحریک نفاذ فقه جعفری پاکستان

برادر مجاهد و بزرگوار حجة الاسلام والمسلمین

آقای مرتضوی سخنگوی حزب وحدت اسلامی

افغانستان

بعد از سلام. خبر شهادت جانگداز سردار رشید اسلام، مجاهد نستوه حجة الاسلام والمسلمین آقای صادقی و فرزند معصومش بدست نوکران استکبار جهانی، قلب ما را جریحه دار ساخته و جهان اسلام را در غمی جانکاه فرو برد، شهادت آن بزرگوار پس از سالها مجاهدت در سنگرهای مقدس جهاد، پرده از کینه‌هایی فروخورده استکبار جهانی و عوامل مزدور آن برداشته و بر همگان مبرهن ساخت که استکبار جهانی قادر بر تحمل مجاهدین راستین اسلام و بالاخص روحانیت پیشگام و دلسوز نیست. لذا یکبار دیگر دست استکبار از آستین جنایت بدر آمد و یکی از سرداران رشید اسلام را هدف قرار داد، شهادت

مظلومانه اش شهید بزرگ بیانگر عمق
عظمت، فعالیت‌ها و نشانگر شخصیت و الایش
می‌باشد.

نهضت اجرای فقه جعفری شعبه مشهد با تاجر و اندوه
فراوان شهادت آقای صادقی را به جهان اسلام، ملت
مظلوم و مبارز افغانستان و حزب وحدت اسلامی و
خانواده محترم ایشان تسلیت گفته و بر ادامه راه آن
شهید سعید تاکید می‌ورزد، بدون شک راه آن شهید بی
راهر و نخواهد ماند و دشمنان اسلام و مزدوران آنان
باید بدانند که فرزندان راستین اسلام هرگز از
سنگرهای جهاد و مبارزه عقب نخواهند نشست.

والسلام

نهضت اجرای فقه جعفری پاکستان شعبه مشهد.

پیام تسلیت فرماندهی قرارگاه مرکزی انصار مشهد

و نمایندگی مقام معظم ولی فقیه در آن

به: حزب وحدت اسلامی افغانستان

بسمه الله الرحمن الرحيم

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه

و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلاً.

شهادت جانسوز عالم متعهد، روحانی مجاهد،

پاسدار سنگر ایمان و تقوی مشعلدار دلیر و شجاع

جبهه‌های نبرد حجة الاسلام والمسلمین صادقی نیلی

را به همه امت مسلمان به حضور مبارک حضرت

بقیة... و خصوصاً همسنگران و هم پیمانان ایشان در

جبهه نبرد تسلیت عرض نموده و پیروزی نهائی

رزمندگان شجاع و دلیر مسلمان را در همه جبهات

نبرد با کفر جهانی آرزو مندیم شهادت این عزیز نه تنها

کوچکترین تزلزلی در اراده راسخ رزمندگان مسلمان

ایجاد نخواهد کرد، بلکه زندگی و مرگ شرافتمندانه

آنها، مشعل پرفروز والگویی درخشنده و راه پرفروغ

و روشن پیش پای رهروان قرار خواهد داد، شهادت

برای چنین مردانی، آرزویی دیرینه و مرگی شیرین و
آغازی برای حیات ابدی و درسی برای همراهان و
پیروان خواهد بود.

تداوم راه آن شهید را برای همه پویندگان راهش آرزو
داریم.

فرمانده قرارگاه مرکزی انصار مشهد
نماینده‌گی مقام معظم ولی فقیه در قرارگاه مرکزی
انصار مشهد.

اطلاعیه حزب وحدت اسلامی

بسمه تعالی

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نجه و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا.
مردی دیگر از راست قامتان تاریخ به فیض بزرگ
شهادت نایل آمد و روح بزرگش به ملکوت اعلی
پیوست.

علمدار بزرگ جهاد و مبارزه، آغازگر قیام مسلحانه در
مناطق مرکزی افغانستان و یکی از بنیانگذاران حزب
وحدت اسلامی افغانستان، عضو شورای مرکزی و

فرمانده کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی و عضو هیئت بلند پایه اعزامی حزب وحدت حضرت حجة الاسلام المسلمین جناب آقای استاد صادقی نیلی هدف گلوله توطئه گران ضد اسلام و ضد انقلاب و ضد وحدت قرار گرفت و بتاريخ ۱۳۶۹/۸/۲۴ در دایکندی ولایت ارزگان همراه کودک سه ساله خود به شهادت رسید.

ما این ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر را به محضر حضرت ولیعصر (عج) مجاهدین و ملت مسلمان افغانستان و مسئولین و نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی و همه مهاجرین عزیز و خانواده داغدیده آن شهید مخصوصا برادر عزیز ما نصرالله صادقی زاده تبریک و تسلیت عرض می‌کنیم.

در همین رابطه حزب وحدت اسلامی افغانستان در همه نمایندگی‌های خود در خارج کشور از جمعه ۶۹/۹/۲ یک هفته را عزای عمومی و سه روز را تعطیل اعلام می‌کند و از خداوند متعال برای آن شهید والامقام غفران و رحمت و علو درجه و برای بازماندگان و ملت شهید پرور افغانستان اجر و صبر

مسئلت می‌دارد.

ما یکبار دیگر اعلام می‌کنیم که تا آخرین دقایق حیات
برای پیروزی انقلاب اسلامی و سربلندی ملت
مسلمان و تحقق آرمانهای بلند شهدای انقلاب
مخصوصاً شهید بزرگوار «استاد صادقی» از هیچ
تلاش و کوششی دریغ نورزیده، و راه مقدس جهاد را
همچنان پرخروش در سایه لوای حزب وحدت
اسلامی افغانستان ادامه خواهیم داد.

حزب وحدت اسلامی افغانستان

فهرستی از چند تسلیت نامه

- ۱- تسلیت نامه هیئت قمر بنی هاشم مقیم قم و
شهری
- ۲- پیام تسلیت مدرسه تربیت اسلامی - مشهد.
- ۳- پیام تسلیت حاج محمد محقق مسئول دفتر
زاهدان.
- ۴- بیانیه طلاب پایگاه مسلم ابن عقیل -
جاغوری
- ۵- پیام تسلیت طلاب حوزه علمیه سمنان
- ۶- پیام تسلیت مهاجرین و کارگران منطقه
دشت و سنگ موم و لسوالی دایکندی مقیم تهران
وکاشان.
- ۷- پیام تسلیت طلاب مدرسه امام صادق (ع)
- ۸- پیام تسلیت امور اتباع و مهاجرین خارجی
مقیم قم.
- ۹- کمیته هماهنگی و پیگیری جبهه‌های جهادی
غرب کشور نیز با صدور بیانیه‌ای، ترور استاد صادقی
را به شدت محکوم کردند. در این بیانیه ضمن

توصیف خدمات ارزنده استاد شهید در ایجاد اتحاد و همبستگی مجاهدین، آمده است: دشمن سفاک از این وحدت طلبی وی به وحشت افتاد و توسط عمال زر خرید خویش، وی و کودک معصومش را به شهادت رساند. (به نقل از روزنامه کیهان شماره ۱۴۰۶۴)

۱۰ - بتاریخ ۶۹/۹/۵ پیام‌های تسلیت از سوی دفاتر حزب وحدت در اروپا به عنوان سخنگوی حزب وحدت اسلامی، مواصلت ورزیده. این تلفون‌گرامها از طرف آقای پرفسورهدی، مسئول دفتر حزب وحدت در اتریش و برادر سوما مسئول دفتر حزب وحدت در آلمان و برادر احمدی مسئول دفتر حزب وحدت در دانمارک، مواصلت ورزیده است.

۱۱ - تسلیت نامه صیغه...مجددی رئیس دولت موقت مجاهدین در پیشاور به مناسبت شهادت فرمانده کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی.

۱۲ - پیام تسلیت جناب آقای سید محمد حسن ژنرال (سیدجگرن) یکی از فرماندهان عالی رتبه حزب وحدت.

۱۳ - بیانیه گروههای مستقل جهادی (حرکت

انقلابی اسلامی، داعیه اتحاد اسلامی و...) به مناسب
شهادت مجاهد بزرگ، شهید صادقی.

۱۴ - پیام تسلیت رئیس کمیسیون نظامی حزب
وحدت اسلامی در خارج از کشور، الحاج شفق
بمناسبت شهادت استاد صادقی نیلی.

۱۵ - پیام تسلیت انجمن فرهنگی حضرت
یحیی - بخش مشهد.

۱۶ - پیام تسلیت انجمن فرهنگی شهید
مصطفی حقیقو به مناسبت شهادت مجاهد بزرگ،
استاد صادقی.

۱۷ بیانیه طلاب و دانش آموزان مهاجر افغانی
مقیم کاشان بمناسبت فاجعه شهادت استاد صادقی.

مصاحبه‌ها

مصاحبه جناب آقای ناطقی با رادیو بی بی سی
اخبار رادیو بی بی سی ... ۱۳۶۹/۹/۲۰ فرمانده
کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی افغانستان
مستقر در ایران یک هفته پیش در یک شبی خون در
داخل افغانستان مورد حمله قرار گرفت و به قتل
رسید.

محمد ناطقی مسئول تبلیغات حزب وحدت
اسلامی افغانستان درباره این واقعه امروز با همکارم
معصومه طرفه صحبت کرد:

آقای ناطقی: جناب آقای صادقی نیلی فرمانده
کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی افغانستان
هدف گلوله تروریستان قرار گرفت در تاریخ
۶۹/۸/۲۵ در دایکندی ولایت ارزگان به شهادت
رسید. آقای صادقی یکی از بنیانگذاران حزب وحدت
اسلامی افغانستان بود و عضو شورای مرکزی و

آغازگر قیام مسلحانه در مناطق مرکزی.

طرفه: شما می‌دانید که این ترور بوده و یا در
جنگ کشته شده؟

آقای ناطقی: بلی ایشان در منطقه خود شب
مورد حمله قرار گرفت و همراه فرزند سه ساله خود به
شهادت رسید.

خانم طرفه: فکر می‌کنید که چه کسی مسئولیت
این ترور را بعهدہ دارد؟

آقای ناطقی: هیئت عالی رتبه ما از مرکز حزب
وحدت از بامیان عازم منطقه شده تا پیرامون
شناسایی عوامل این فاجعه تحقیق کند و بررسی کند
و اینها را شناسایی کنند.

محمد ناطقی مسئول تبلیغات حزب وحدت
اسلامی افغانستان در تهران

مصاحبه رادیو بی بی سی با آقای مرتضوی

در رابطه با قاتلین استاد شهید صادقی نیلی

پس از قتل صادقی نیلی فرمانده کل حزب وحدت
اسلامی در ارزگان، گروهی از مرکز حزب در بامیان برای
تحقیق درباره این قتل راهی ناحیه شده و اکنون بگفته رحمت

الله مرتضوی سخنگوی حزب وحدت اسلامی، قاتلان را که در کوه‌ها اطراف مخفی شده بودند، دستگیر کرده و مدارک و شواهد دیگری نیز در این زمینه بدست آورده‌اند.

همکارم محمود تهرانی، با رحمت الله مرتضوی در اینبار صحبت کردند: «از آنها شواهد و مدارکی بدست آمده که آنها متعلق هستند به یک گروهی که ضد وحدت است آنها گماشته شده از طرف یکی از قوماندانهای آن گروه بوده‌اند و در این رابطه لیستی بدست آمده که در دستور ترور، غیر از آقای صادقی نیلی عده دیگری از سران وحدت بوده منتها آنها در ترور آقای صادقی نیلی موفق شدند و بحمدالله دستگیر شدند و الان آنها را منتقل کردند در مرکز حزب وحدت اسلامی در بامیان»

س: می‌خواستم بپرسم که وابستگی اینها به گروه یا سازمانی است یا نه؟

ج: البته بلی وابسته به یکی از گروه‌های که با حزب وحدت اسلامی مخالفت دارد می‌باشند منتها صلاح بر این شده که فعلا من اسم آن گروه را افشا نکنم، منتها این یکی از قوماندانهای است که حتی ارتباط با بعضی از سازمانهای جاسوسی استخبار جهانی داشته و در این رابطه پولی هم گرفته تا اینکه این ترور را انجام داده‌اند.

س: مرکز این گروه کجا است؟ در پاکستان هستند؟
 ج: دفاتر و نمایندگی‌هایشان در خیلی جاها هست
 منتها ما افشای مرکزیت شانرا فعلا صلاح نمی‌دانیم و در
 مرحله بعدی باز ما تمام خصوصیات آن گروه را و رهبری آن
 گروه را و نحوه تصمیم‌گیری‌اش را بیان خواهیم کرد.
 پایان مصاحبه

مصاحبه سخنگوی حزب وحدت اسلامی با روزنامه
 «جمهوری اسلامی» (شماره ۳۳۲۹):

بخش خبری: تصمیمات حزب وحدت اسلامی افغانستان
 پس از روشن شدن انگیزه ترور شهید صادقی نیلی اعلام
 خواهد شد.

حجت الاسلام مرتضوی سخنگوی حزب وحدت اسلامی
 افغانستان شب گذشته طی یک گفتگوی اختصاصی با
 خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی ضمن اعلام مطلب فوق
 همچنین اعلام کرد، یک هیئت تحقیق از سوی مرکز بامیان
 برای شناسائی عاملین ترور شهید صادقی نیلی و وابستگی
 آنها به جریانهای سیاسی تعیین شده است.

وی با اشاره به اینکه ترور شهید صادقی نیلی عضو شورای
 مرکزی حزب وحدت اسلامی و فرمانده کل نیروهای نظامی

این حزب صد درصد انگیزه سیاسی دارد. خاطر نشان ساخت: این جنایت ددمنشانه و غیر انسانی و وحدت شکن زمانی صورت می‌پذیرد که رهبران گروههای جهادی و مجاهدین در تهران و پشاور در حال تصمیم‌گیری واحد بودند.

حجت الاسلام مرتضوی ضمن محکوم نمودن ترور شهید صادقی نیلی از وی بعنوان فرماندهی لایق، مسلمانی مخلص و فردی که همواره علیه وهابیت موضعگیری تندی داشت نام برد. وی تاکید کرد، شهید صادقی نیلی اولین و والاترین شهید است که در راه وحدت و انسجام جامعه اسلامی افغانستان بدست دشمنان قربانی شد.

سخنگوی حزب وحدت اسلامی افغانستان در رابطه با تأثیر شهادت فرمانده کل نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی بر مبارزات ملت مسلمان افغانستان گفت: ترور شهید صادقی نیلی نه تنها ملت ما را از صحنه خارج نمی‌کند بلکه عامل هوشیاری انسجام و یکپارچگی بیشتر آنان در مقابل دشمنان اسلام و شناسایی دستهای مرموز تفرقه افکن خواهد شد.

خبرنگار ما می‌افزاید: شهید صادقی نیلی فرمانده کل نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی در تاریخ ۲۵ آبانماه در قریه «سنگ موم» بهمراه پسر سه ساله‌اش توسط افراد

ناشناس به شهادت رسید.

شهید محمد حسین صادقی نیلی از جمله علمای سرشناس منطقه و دارای تحصیلات عالی در نجف بود. وی از شخصیت‌های تراز اولی بود که جنگ مسلحانه را علیه دولت حفیظ الله امین آغاز کرد و خود بعنوان یک فرمانده نظامی، عملیات جهادی را رهبری می‌کرد. وی از مؤسسان حزب وحدت اسلامی بشمار می‌آید و در اواخر سال ۶۷ همراه یک هیئت عالی‌رتبه به سرپرستی آقای مزاری به جمهوری اسلامی ایران سفر کرد.

(روزنامه جمهوری اسلامی شماره ۳۳۵۴ تاریخ ۶/۱۰/۶۹)
گفتگوی اختصاصی با فرزند شهید صادقی نیلی پیرامون سوابق و نقش مبارزات این شهید و جهاد افغانستان بخش خبری - بمناسبت فرا رسیدن اربعین شهادت شهید صادقی نیلی فرمانده نظامی حزب وحدت اسلامی افغانستان و به پاس مجاهدتهای این شهید بزرگوار در جهت به ثمر نشستن انقلاب خونبار ملت مسلمان و ستم کشیده افغانستان، خبرنگار ما با آقای نصر الله صادقی زاده فرزند شهید نیلی به گفتگو نشست و نظرات ایشان را در خصوص شخصیت و سوابق مبارزاتی این شهید جویا شده است.

آقای صادقی زاده طی این گفتگو ابتدا با بیان اینکه مبارزات شهید نیلی به دو مرحله قبل و بعد از آغاز انقلاب اسلامی افغانستان تقسیم شده گفت: شهید صادقی در سال ۱۳۴۹ از زادگاهش عازم حوزه علمیه نجف اشرف می‌شود، مدت ۳ سال در آنجا دوره سطح و خارج را زیر نظر حضرت امام (ره) و آیت الله صدر به اتمام رسانیده و در سال ۱۳۵۲ به منطقه باز می‌گردد.

وی افزود: شهید نیلی مبارزات خود را به صورتهای مختلف ادامه داد از جمله پس از مراجعت از نجف با تأسیس مدرسه «مهدیه نیلی» در سال ۱۳۵۲ شاگردان فراوانی را به منظور تبلیغ و ترویج دین مقدس اسلام تربیت نمود و در این زمینه ضمن مباحثات خود با عقاید باطل و مبتدلی که توسط چپی‌ها و کمونیستها در بین جامعه ما مطرح میشد مبارزه می‌کرد. همچنین ایشان در راه مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی تلاش پیگیری داشت و در ضمن علیه خوانین و دستگاه حاکمه نیز سرسختانه به مقابله بر می‌خاست.

وی گفت: محبوبیت ایشان به لحاظ سوابق مبارزاتی در بین مردم منطقه «دایکندی» به حدی بود که آنان برای حل و فصل مسائل و دعاوی خود به ایشان مراجعه می‌نمودند. وی خاطر نشان ساخت همین محبوبیت مردم نسبت به

ایشان بود که زمینه آغاز انقلاب را فراهم نمود و در اوایل سال ۵۸ این شهید بزرگوار، انقلاب اسلامی را از منطقه «دایکندی» و «ارزگان» آغاز نمود و این دوران بعنوان مرحله مبارزات مسلحانه ایشان علیه دستگاه حاکمه محسوب می‌گردد.

شهید نیلی پس از این دوران در تمام سنگرهای مبارزاتی و جبهات مختلف مثل ولایات ارزگان، غور، بامیان، میدان و غزنین پیشتاز بود و حضور فعالی داشت و چندین مرکز فرمانداری را شخص ایشان با فرماندهی خود فتح کرد و از چنگال دشمنان آزاد نمود تا اینکه در همین راه جان عزیز خود را به همراه فرزند خردسالش تقدیم اسلام و انقلاب کرد.

وی در خصوص مکان ونحو شهادت شهید صادقی نیلی گفت: شهید نیلی در شب ۶۹/۸/۲۴ در منطقه «سنگ موم» از محله‌های فرمانداری «دایکندی» در ولایت ارزگان میهمان یکی از اقوام بود که ناگهان در ساعت ۷ شب عده‌ای از منافقین با سلاح گرم از طریق پنجره منزل، ایشان را مورد هدف قرار داده و به همراه فرزند معصومش به شهادت رساندند وی همچنین گفت: پس از اینکه خبر شهادت پدر و برادرم در منطقه پخش می‌شود، هزاران تن از مردم از اطراف

و اکناف منطقه «سنگ‌موم» در محل حادثه حضور یافته و پیکر پاک آنان را پس از تشییع، در مسجد جامع زادگاه شهید (منطقه نیلی) بخاک می‌سپارند.

آقای صادقی‌زاده در خصوص ماهیت و انگیزه عاملین ترور صادقی نیلی گفت: براساس دلایل و شواهد موجود باند «انوری» مربوط به حرکت اسلامی به رهبری «آصف محسنی» در ماجرای ترور دخیل بوده است، یکی از دلایل این است که افراد مجری طرح و قاتلین شهید نیلی که دستگیر شده‌اند قبلاً دو سال در پایگاه انوری آموزش دیده و مسلح بوده‌اند.

وی گفت: اعترافات دستگیرشدگان نیز به شکل نوار و یدئوئی و نوار کاست موجود است که در آینده نسبت به پخش آن اقدام خواهد شد.

فرزند شهید نیلی گفت: مجریان طرح هشت نفر بوده‌اند که ۵ نفر دستگیر شده و ۳ نفر دیگر متواری شده‌اند به پایگاه انوری پناه برده‌اند، البته مجموعه افرادی که از طرف آقای انوری ماموریت ترور پدرم را عهده دار شده ۱۵ نفر بوده‌اند که هشت نفر طرح را به اجرا در آورده و بقیه در پایگاه انوری باقی مانده‌اند.

آقای صادقی‌زاده گفت: عباس مرادی فرزند ضراب از منطقه

کجباب بهسود یکی از افراد سرشناس حرکت اسلامی که با یک بی سیم ساخت امریکا دستگیر شده در هنگام عملیات و بعد از عملیات ترور شخصاً با آقای انوری تماس داشته است.

وی گفت: طبق اسناد و مدارک بدست آمده و اعترافات مجرمین که دستگیر شده‌اند، محمد حسین انوری مسئول جبهه سنگلاخ مربوط به باند محسنی و غدیر مهدوی اکبر سیرت و خان محمد کوثری جزو طراحان نقشه ترور شهید نیلی بوده‌اند همچنین محمد نبی میثم از پرچمی‌های شناخته شده مربوط به پایگاه انوری، عوض علی سرشار عضو حزب کمونیست خلق مربوط به پایگاه مزبور، احمد سحر برادر زاده یکی از فرماندهان حرکت اسلامی در کابل و نیاز محمد مظلومیار و عباس مرادی افراد مجری طرح ترور بوده‌اند.

وی در پایان این گفتگو ضمن تشکر از مردم افغانستان بخاطر گرامیداشت یاد و تداوم راه شهید نیلی، خطاب به مجاهدین و مهاجرین افغان و مردم ستم دیده مناطق مرکزی افغانستان گفت:

ملت ما باید هوشیارانه و زیرکانه با عاملین و طراحان اصلی قضیه ترور برخورد نموده و همچنان سابقه این جنایتکاران

را مورد مطالعه و افشاگری قرار دهند و زمینه‌های خباثت دشمنان را از بین ببرند تا بدینوسیله موجبات شادی روح شهید نیلی و سایر شهدای انقلاب اسلامی افغانستان فراهم سازند.

قسمتی از مصاحبه حجة الاسلام استاد واعظی رئیس کمیسیون قضا حزب وحدت با مجله حبل الله (شماره ۷۶) س: اخیراً حجت الاسلام والمسلمین صادقی نیلی فرمانده کل نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی افغانستان توسط افراد ناشناس به شهادت رسیدند شما انگیزه این ترور را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: عرض کنم خدمت‌تان که شهادت برادر مجاهد و قهرمان ما جناب آقای صادقی برای مردم ما و برای انقلاب ما یک فاجعه بسیار مهم و یک خسارت جبران ناپذیر است برای اینکه مرحوم شهید حجت الاسلام صادقی یکی از بنیان‌گذاران مهم حزب وحدت و یکی از مؤسسين و آغازگران انقلاب اسلامی در افغانستان و در مناطق مرکزی خودش مؤسس انقلاب بود و در شرایط امروز شهادت ایشان برای مردم ما و انقلاب ما واقعاً ضربه سختی است که جبران ندارد. اما چرا این مرد قهرمان و این مجاهد نستوه را ترور

کردند و این شخصیت بزرگ را از میان ملت ما گرفتند طبیعی است که دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب و دشمنان وحدت ایشان را سد بزرگ و مانع بزرگ می دانستند و ایشان با تمام وجود در خدمت حزب وحدت بود تمام هم و غم و تلاش شان این بود که هر شکلی حزب وحدت در کل مناطق افغانستان و بخصوص در مناطق مرکزی تحقق کامل پیدا کند. و باور ایشان این بود که این حزب وحدت است که مردم ما را و انقلاب ما را از پرتگاه و ذلت نجات خواهد داد و این حزب وحدت است که ما را به پیروزی کامل می رساند و کسانی که با حزب وحدت مخالفت می کردند چه در داخل و چه در خارج در برابر آنها سخت حساس بود و آنها را دشمن انقلاب، جهاد و مردم می دانستند و این طرح ترور هم بسیار حساب شده و توسط دشمنان اسلام، انقلاب و وحدت اسلامی ما طرح ریزی شده بود. و این مسئله اینکه سران حزب وحدت و شخصیت های مهم و کلیدی حزب وحدت به هر شکلی از بین بروند و آنها را نابود کنند این طرح و برنامه در مرکز بامیان گزارش رسید و نیروهای اطلاعاتی ما این را گزارش دادند به همین جهت ما در مرکز بامیان مسائل امنیتی را تشدید کرده بودیم و یک سلسله برنامه ریزی هایی هم داشتیم به مسئولین بلند پایه مسئله را اطلاع دادیم و

ایشان در مرکز ولایت ارزگان در نیلی تشریف داشتند که متأسفانه ایشان بسیار بی‌آلایش و ساده زندگی می‌کردند و از محافظ و حاضر باش خیلی خوشش نمی‌آمد تقریباً نفرت داشت.

دشمنان اسلام و حزب وحدت از این بی‌آلایشی و ساده زیستی ایشان سوء استفاده کردند و ایشان را ترور کردند و به شهادت رساندند. اما دشمنان اسلام و انقلاب ما و دشمنان حزب وحدت بدانند که با رفتن صادقی و ترور کردن و شهادت ایشان حزب وحدت از پای نخواهد ماند و در پیشرفت حزب وحدت کوچکترین کندی و سکون به وجود نخواهد آمد و همچنین خون شهید صادقی و دیگر یاران که در این راه قربانی شدند خون‌هایی خواهد بود که نهال تازه حزب وحدت را بیش از پیش به ثمر برساند و ملت به اهداف عالی خود یعنی وحدت برسند.

مصاحبه جناب آقای صادقی زاده
با هفته نامه وحدت (شماره ۱۵):

س: جناب آقای صادقی زاده! ضمن عرض تسلیت به شما و خانواده شما بمناسبت شهادت مجاهد بزرگ استاد شهید جناب آقای صادقی که نه تنها پدر شما بلکه پدر مهربان و دلسوز برای همه فرزندان ملت ما بود، خواهشمندیم قبل از همه اندکی درباره شخصیت و مجاهدات و خدمات استاد شهید برای خوانندگان ما توضیح بدهید؟

ج: اولاً شهادت مظلومانه ایشان را همراه با فرزند معصومش به ملت مسلمان افغانستان و اعضاء و شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان، تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم. از اینکه برای ما فرصت دادید تا سخنی با خوانندگان محترم و ملت شریف داشته باشیم، یکدنیا سپاسگذارم. شخصیت ایشان، دارای ابعاد مختلف بود که بر شمردن همه آنها در این فرصت کوتاه امکان پذیر نیست، لذا به ابعاد مهم شخصیت‌شان اشاره می‌کنم:

۱ - قاطعیت: یکی از مشخصه‌های عمده شخصیت

ایشان، قاطعیتش بود. او در طول دوران مبارزات چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب هیچگاه در مقابل دشمنان عقب‌نشینی نکرد و در سخت‌ترین شرایط، در تمام صحنه‌ها حضور فعال داشت و روی اهدافش، هرگز با دشمنان معامله نکرد بلکه با سازش‌کاران به شدت مخالفت می‌ورزید

۲- شجاعت: او چنان شجاع بود که در همه جنگها، از سربازان خود پیش‌تر به دشمن حمله‌ور می‌شد و در طول زندگی هیچگاه ترس و اضطراب به سراغش نیامد.

۳- ساده زیستی: ایشان در طول حیات پربارش از لحاظ سطح زندگی همپای پائین‌ترین اقشار جامعه بود، علیرغم حضور گسترده در صحنه‌های انقلاب و اجتماع، همانند یک فرد معمولی بیل و کلنک بدست گرفته و مخارج زندگی‌اش را از دست رنج خودش تامین می‌کرد. از نگاه لباس و ظاهر چنان ساده بود که با مردم معمولی هیچ فرق نمی‌شد، گاه مردم از خودش سراغ او را می‌گرفت.

۴- مردمی بودن: او همیشه در میان مردم و شریک غم و رنج‌شان باقی ماند. او به مردم عشق می‌ورزید و با آنان صمیمانه و صادقانه سخن می‌گفت و هیچ چیزی را از آنان مخفی نمی‌داشت.

۵- ... صداقت و راستی: از مصادیق بارز صداقت

وراستی بود و از این نظر زبان زد خاص و عام بود همیشه صریح، بی پرده و صادقانه سخن می‌گفت و کوچک‌ترین سخن که از آن بوی ریا و تزویر به مشام آید، بر زبان نراند. اما مجاهدات و خدمات شان را در چند بعد می‌توان خلاصه نمود.

- الف - در بعد سیاسی و مبارزاتی: درین زمینه از اهم فعالیت‌هایشان را موارد ذیل می‌توان نام برد:
- ۱ - آغاز قیام و انقلاب در مناطق مرکزی.
 - ۲ - سهم در بنیان‌گذاری جبهه آزادیبخش اسلامی متشکل از ۱۰ گروه، در اوائل انقلاب.
 - ۳ - سهم در بنیان‌گذاری «شواری اتفاق» همراه با سائر علماء و بزرگان.
 - ۴ - سهم در پایه‌گذاری حزب وحدت اسلامی همراه بادیگر همفکرانش
 - ۵ - مبارزه علیه خوانین در قبل و بعد از انقلاب
 - ۶ - مقاومت علیه وهابیون در طول دوران انقلاب.
- ب : در بعد اقتصادی و عمرانی: درین زمینه ایشان منشاء خدمات ارزنده‌ای بود از قبیل احداث و تعمیر سرک‌ها احیای اراضی موات، ساختن سد جلو رودخانه‌ها
- ت: در بعد فرهنگی: از اهم فعالیت‌هایشان درین زمینه از موارد ذیل می‌توان نام برد:

۱ - تأسیس مدرسه «مهدیه» نیلی

۲ - تأسیس مدارس و مساجد دیگر

۳ - راه اندازی مکاتب دولتی بعد از انقلاب.

س: به نظر شما انگیزه بشهادت رساندن استاد و اهداف تروریستها در انجام این جنایت چه بوده است؟

ج: انگیزه دشمن از ارتکاب این جنایت بی شرمانه ضربه زدن به انقلاب اسلامی و وحدت و انسجام مردم و ضربه زدن به جامعه تشیع بوده است.

اهداف عاملان این فاجعه را در چند جمله می‌توان

خلاصه نمود.

۱ - برداشتن ایشان از سر راه‌شان: آن شهید بزرگوار، همیشه همانند صخره مقاوم در مقابل توطئه‌های دشمن ایستادگی می‌کرد و با درایت دسایس آنها را خنثی می‌نمود. طبیعی است که دشمنان برای اجرای طرح‌های خائنانه‌شان تصمیم گرفتند که نخست ایشان را بردارند.

۲ - از هم پاشیدن حزب نوپای وحدت اسلامی که با تشکیل آن زمینه سوء استفاده دشمنان از اختلافات و تنش‌ها کلا از بین رفت.

۳ - ایجاد فضای رعب و وحشت و عدم اعتماد تا با فاصله انداختن میان مردم و مسئولان حزب وحدت اسلامی،

از خصوصیت مردمی بودن حزب وحدت اسلامی بکاهد.
 س: به نظر شما شهادت استاد چه تاثیرات و پی آمدهای
 مثبت یا منفی در جامعه ما خواهد داشت؟

ج: فکر می‌کنم تاثیرات مثبت قضیه، بیشتر از تاثیرات
 منفی آن بود. جنبه منفی قضیه همان خلاء عظیمی است که با
 رفتن ایشان احساس می‌شود، اما اثرات مثبت آن بسیار
 زیاد است.

اول: چهره واقعی عاملان این فاجعه را بر ملا نمود. ملت ما
 فهمیدند که چه کسانی همسو با استکبار جهانی خدمت
 گزاران جامعه را هدف قرار می‌دهند.

دوم: ما معتقدیم همانگونه که حیات شخصیت‌های بزرگ
 مایه انسجام و یکپارچگی ملت است، شهادت‌شان نیز قطعاً
 چنین خواهد بود.

سوم: اثبات حقانیت و مظلومیت حزب وحدت اسلامی و
 رسوائی مخالفین وحدت این واقعه اثبات نمود که مخالفین
 وحدت و شرایط وضع کنندگان در راه وحدت، چه کسانی
 هستند آنها برای بدست آوردن دلار و رضایت اربابان‌شان
 بهر جنایت حتی کشتن کودک ۳ ساله دست می‌زنند.

س: از آنجا که جناب عالی در هنگام تشکیل حزب وحدت
 در داخل کشور بودید و استاد شهید هم یکی از بنیادگذاران این حزب

بودند بفرمائید هدف و انگیزه ایشان در تشکیل حزب وحدت چه بوده و در این راه چه اقدامات و تلاشهایی را انجام دادند؟

ج: ایشان از جمله شخصیت‌های نادری بود که همیشه ندای وحدت سر می‌داد. او معتقد بود و بارها می‌گفت، که اگر ما بخواهیم بحق‌مان برسیم، باید قوی و نیرومند باشیم و قدرت ما در وحدت ماست. از ابتدا که گروههای متعدد در صحنه انقلاب ابراز وجود نمودند تا آخر، نه تنها به آنها نپیوست بلکه تلاش می‌ورزید تا گروهها متحد شوند تا اینکه آرمانش در سال ۶۸ به ثمر رسید و حزب وحدت اسلامی تشکیل گردید.

س: خود شما درباره حزب وحدت و در جهت تکمیل و تحکیم آن چه نظر و پیشنهاداتی دارید؟

ج: از مسئولین محترم حزب وحدت اسلامی تقاضا دارم که با انسجام و هماهنگی در تمامی صحنه‌ها افتخار و سربلندی را به ملت مابه ارمغان آورد و با هوشیاری حزب وحدت اسلامی را که یگانه پناهگاه محرومان و مستضعفان است. از دست برد و نفوذ بیگانگان مصون دارد. انتظار همه ما اینست که رهبران حزب وحدت. روحیه ساده زیستی و مردمی را حفظ کنند و حاکمیت اسلامی و خدمت به ستمدیدگان را در سر لوحه کارشان قرار دهد.

س: لازم است دربارهٔ اخلاق عمومی و اخلاق خانوادگی شهید صادقی صحبت نمائید و اینکه آن شهید با شما بعنوان فرزند بزرگ خانواده چه مسائل و موضوعاتی را مورد تاکید قرار می‌دادند؟

ج: از لحاظ اخلاق عمومی ایشان بسیار رئوف و مهربان بودند برای رسیدگی به بینوایان علاقه‌ای خاص داشتند من بیاد دارم که در دوره انقلاب اگر کسی را مستحق کمک می‌دید، در تاریکی شب گندم و مایحتاج زندگی را با پشت خود به خانه‌شان می‌برد. اما اخلاق خانوادگی ایشان به اطفال خردسال خیلی علاقه داشتند وقتی ایشان در خانه بود کارهای خانه را شخصاً انجام می‌داد توصیه‌اش به من این بود که با مردم صادقانه رفتار کنم، همیشه در میان اجتماع و شریک درد و غم‌شان باشم. از گرویدن به احزاب قبلی منع می‌کرد بیشتر دوست شدا که درس بخوانم.

س: در پایان اگر در رابطه با شهادت استاد صادقی پیام خاصی به ملت مسلمان و مجاهدین و مهاجرین دارید بیان بفرمائید؟

ج: از ملت رشید، مجاهدان سنگر نشین و مهاجرین عزادار در دیار غربت بخاطر تجلیلی که از مقام شامخ این شهید بعمل آورده‌اند بسیار متشکر و سپاسگذارم، از آنها

می‌خواهم که با هوشیاری و بیداری عوامل توطئه را بشناسند
و با آنها برخورد عاقلانه نمایند و از برخورد احساساتی
پرهیزند. از مجاهدین عزیز می‌خواهم که سنگرهای جهاد را
مستحکم‌تر نماید و خللی در روحیه وحدت طلبی‌شان وارد
نشود

والسلام

مراسم و مجالس گرامیداشت شهادت استاد شهید صادقی.

انتشار خبر شهادت مظلومانه پرچمدار انقلاب، موجی از خشم و نفرت عمومی را در میان سنگرداران، توده‌های مردم، مهاجران، شخصیت‌های سیاسی - جهادی و دوستداران انقلابی اسلامی افغانستان در سراسر جهان، ایجاد نمود. مردم قدردان و حقشناس ما با برگزاری مراسم تجلیل و بزرگداشت در داخل و خارج جانفشانیهای آن بزرگ مرد را پاس داشتند و در سوگ بی او بودن، اشکها ریختند و در فراقش ناله‌ها سر دادند.

در این میان مردم مناطق مرکزی عموماً و مردم داغدار ارزگان خصوصاً، بیش از همه در عزای او به ماتم نشستند. مسافری که در آن ایام از مناطق مرکزی عبور می‌کرده، می‌گفت: تا یک ماه بعد از شهادت استاد، به هر کجای مناطق مرکزی گام می‌گذاشتیم صدای قرآن از مساجد به گوش می‌رسید و مراسم تجلیل از آن شهید جاوید برقرار بود.

از همه جالبتر برگزاری مجلس یاد بود او در کابل - پایتخت الحاد - بود شیعیان غیور کابل در مقابل چشمان عوامل حکومت

الحاد، یاد آن مردم الحادشکن را گرامی داشتند.

اما افسوس که با همه عظمت و شکوه مراسم و محافل داخل گزارش مشروحاتی از آنها در دست نداریم. بناچار فقط به بخشی از محافل و مراسم که در خارج از کشور برگزار گردیده است، بطور فهرست وار، اشاره می‌کنیم:

با انتشار خبر شهادت استاد، از طرف حزب وحدت اسلامی در ایران سه روز عزای عمومی اعلام شد. کلیه نمایندگی‌های حزب در خارج از کشور، سه روز تعطیل اعلام شد و در این مدت در کلیه دفاتر و نمایندگی‌های حزب وحدت، مراسم عزاداری و یاد بود، برگزار گردید.

۱ - قم: برگزاری مراسم بتاریخ ۶۹/۹/۲ با شرکت اقشار وسیع مهاجرین و طلاب عزیز و حضور جناب آقای صبغت الله مجددی و هیئت همراه و نمایندگان ارگانهای جمهوری اسلامی ایران - قم و سخنرانی آقای مجددی.

۲ - مراسم عزاداری و روضه خوانی در دفتر حزب وحدت - قم بتاریخ ۶۹/۹/۳.

۳ - مراسم عزاداری و روضه خوانی در دفتر حزب وحدت - قم به تاریخ ۱۳۶۹/۹/۴ با شرکت اقشار وسیع مردم و حضور جناب آقای جنرال سید محمد حسن و سخنرانی ایشان و حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عمرانی.

۴- مراسم عزاداری در دفتر حزب وحدت - مشهد در ایام ۲ و ۳ و ۴/۹/۱۳۶۹.

۵- مراسم عزاداری بمدت سه روز در نمایندگیهای حزب وحدت در المان و اتریش ودانمارک.

۶- مراسم تجلیل از طرف حزب وحدت اسلامی - قم و فرزند شهید برادر نصر الله صادقی زاده در مسجد اعظم قم بتاريخ جمعه ۹/۹/۶۹ با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ یوسف واعظی رئیس کمیته قضائی حزب وحدت در داخل کشور.

۷- مراسم تجلیل از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان - مشهد بتاريخ ۹/۹/۶۹ در مسجد گوهرشاد با سخنرانی جنرال سید محمد حسن و جناب آقای مرتضوی سخنگوی محترم شورای نمایندگی حزب وحدت اسلامی.

۸- مراسم تجلیل و عزاداری از طرف انجمن اسلامی خواهران دانش آموز (کوثر) قبل از ظهر ۹/۹/۶۹ در منزل خانواده شهید در قم.

۹- مراسم بزرگداشت بتاريخ ۸/۹/۶۹ در مسجد ارگ تهران از طرف وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران - دفتر ویژه افغانستان - با سخنرانی جناب آقای ناطقی مسئول کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی و سخنرانی حجت الاسلام

والمسلمین حاج آقای ابراهیم نماینده محترم مقام معظم رهبری در مسائل افغانستان. در این مراسم، دکتر فیروزآبادی رئیس ستاد فرماندهی کل قوا، ترکان وزیر دفاع، ولایت وزیر امور خارجه و... حضور داشتند.

۱۰ - مراسم تجلیل در شهر کویته پاکستان با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عرفانی رئیس کمیته روابط عمومی حزب وحدت اسلامی در داخل کشور.

۱۱ - مراسم بزرگداشت در شهر زاهدان بتاریخ ۶۹/۹/۹ از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین آقای محقق مسئول دفتر حزب وحدت اسلامی در زاهدان.

۱۲ - مراسم تجلیل در مسجد گل تپه ورامین بتاریخ ۶۹/۹/۱۶ از طرف مهاجرین افغانی مقیم ورامین و هیئت انصار المهدی با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین آقای استاد شفق بهسودی.

۱۳ - مراسم تجلیل بتاریخ ۶۹/۹/۱۶ از طرف مهاجرین مقیم تهران - ناصر آباد با سخنرانی نصر الله صادقی و آقای فصیحی.

۱۴ - مراسم تجلیل در مشهد بتاریخ ۶۹/۹/۹ از طرف طلاب و مهاجرین مالستان مقیم مشهد.

۱۵ - مراسم تجلیل از انجمن ارشاد اسلامی زنان افغانستان

در مشهد. بتاريخ ۶۹/۹/۱۱

۱۶ - مراسم تجلیل از طرف مهاجرین تمزان ارزگان مقیم شهر ری تهران بتاريخ ۶۹/۹/۲۲ با سخنرانی فرزند شهید برادر نصرالله صادقی و جناب آقای کلانتر.

۱۷ - مراسم تجلیل از طرف مهاجرین افغانی مقیم تقی آباد شهری بتاريخ ۶۹/۹/۲۳ با سخنرانی حجت الاسلام حاج آقای فصیحی.

۱۸ - مراسم تجلیل از طرف مهاجرین مقیم حسن آباد تهران بتاريخ ۶۹/۹/۳۲ با سخنرانی برادر نصرالله صادقی و جناب آقای اخلاقی معاون اول کمیسیون سیاسی حزب وحدت اسلامی افغانستان.

۱۹ - مراسم تجلیل از طرف مهاجرین مقیم شهریار بتاريخ ۶۹/۹/۲۷ با سخنرانی برادر نصرالله صادقی و حجت الاسلام آقای کلانتر.

۲۰ - مراسم بزرگداشت از طرف کسبه کاران افغانی مقیم مشهد بتاريخ ۶۹/۹/۲۳ با سخنرانی حاج آقای واعظی رئیس کمیته قضای حزب وحدت در داخل کشور.

۲۱ - مراسم بزرگداشت بمناسبت اربعین شهادت استاد صادقی از طرف حزب وحدت اسلامی در تهران بتاريخ ۶۹/۹/۳۰ با سخنرانی جناب آقای محبی عضو شورای مرکزی

حزب وحدت و سخنرانی جناب آقای مرتضوی سخنگو و رئیس
محترم شورای نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان.

۲۲ - مراسم بزرگداشت بمناسبت اربعین شهادت استاد از
طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان در اصفهان به تاریخ
۶۹/۹/۳۰ با سخنرانی حجت الاسلام جناب آقای عالمی منشی
محترم کمیسیون سیاسی حزب وحدت .

۲۳ - مراسم با شکوه در تاریخ ۱۳۶۹/۹/۳۰ از سوی دفتر
مرکزی حزب وحدت اسلامی (تهران) در مسجد امام حسین (ع)
تهران برگزار گردید که جناب آقار مرتضوی سخن‌گوی حزب
وحدت اسلامی سخنرانی نمودند.

۲۴ - بتاریخ ۶۹/۹/۲۱ مراسم با شکوهی از طرف حزب
وحدت اسلامی دفتر مشهد در آن شهر برگزار گردید که حضرت
آیةالله فاضل در آن به ایراد سخن پرداخت.

۲۵ - هیئت انصار المهدی (عج) مهاجرین افغانی مقیم
شهرک مدرس ورامین، طی اجتماع عظیم در تاریخ ۹/۹/۱۶،
خاطره آن سردار دلاور اسلام را گرامی داشتند. در این اجتماع،
زبان‌گویای انقلاب، استاد شفق به ایراد سخن پرداختند.

۲۶ - در تاریخ ۶۹/۹/۱۱ مراسم گرامیداشتی از سوی
انجمن ارشاد اسلامی زنان در مشهد برگزار گردید.

۲۷ - در تاریخ ۶۹/۹/۱۱ کسبه کاران مهاجر افغانی مقیم

مشهد، با تشکیل محفل یادبودی در مسجد ثامن الائمه، یاد و خاطره آن بزرگ مرد راگرامی داشتند.

۲۸ - طلاب، اساتید و مهاجرین بامیان، یکاولنگ، لعل، پنجاب و ورس مقیم مشهد با برگزاری مراسم در مسجد ابوالفضل گلشهر یاد استاد شهید صادقی نیلی راگرامی داشتند.

۲۹ - بتاریخ ۶۹/۹/۱۱ مراسمی از طرف مهاجرین قوم احمد بیگ مقیم مشهد در مسجد موسی بن جعفر (ع) برگزار گردید.

۳۰ - طلاب مهاجرین و مجاهدین «بغل کندو» مقیم شهری تهران با برگزاری مجلس یادبود در تاریخ ۶۹/۱۰/۱۴ از مجاهدات و جانفشانی‌های آن رادمرد، تجلیل کردند. در این مراسم استاد واعظی مسئول کمیسیون قضاء حزب وحدت و جناب آقای صادقی زاده، سخنرانی نمودند.

۳۱ - مراسمی از طرف مهاجرین بندر مقیم ده خیر بتاریخ ۶۹/۱۰/۷ در جاده ورامین تهران برگزار گردید.

۳۲ - بتاریخ ۶۹/۱۰/۷ مراسم با شکوهی از سوی مهاجرین مقیم پاکدشت ورامین برگزار گردید که استاد واعظی، جناب آقای صادقی زاده و آقای حسینی به ایراد سخن پرداختند.

۳۳ - مراسمی از طرف حزب وحدت اسلامی دفتر قم بتاریخ ۷۱/۸/۲۹ در حسینیه اهل بیت قم برگزار گردید که استاد عرفانی

یکاولنگی و یادگار آن شهید به ایراد سخن پرداختند.

۳۴ - بتاريخ ۶۹/۹/۲۳ مراسم در طرف جمعی از کسبه مناطق مرکزی هزارجات مقیم مشهد در مسجد ابوالفضل گلشهر برگزار گردید. که استاد واعظی به ایراد سخن پرداختند.

۳۵ - بتاريخ ۶۹/۹/۳۰ مراسم از طرف حزب وحدت اسلامی دفتر مشهد، برگزار گردید که استاد عرفانی یکاولنگی در این مراسم سخنرانی نمودند.

۳۶ - مراسم از طرف هیئت عزاداران حسینی حزب وحدت مقیم مشهد، در مسجد صادق الائمه در تاریخ ۶۹/۹/۷ برگزار گردید.

۳۷ - مراسم از طرف آمریت ولایتی هرات حزب وحدت در مسجد امام صادق غوریان هرات برگزار گردید.

۳۸ - مهاجرین مقیم خاتون آباد، ایوب آباد، قمصر و فیروز آباد با برگزاری مراسم شکوهمند در شهرک عباس آباد جاد ورامین، خاطره دلاوریهای آن مجاهد بزرگ راگرامی داشتند. در این مجلس استاد واعظی شهرستانی و نصرالله صادقی زاده سخنرانی نمودند.

۳۹ - مراسم یادبودی از طرف مهاجرین مقیم شمال تهران بتاريخ ۶۹/۱۰/۳۱ در مسجد جامع از گل برگزار گردید. استاد دانش و جناب آقای صادقی زاده در این مراسم به ایراد سخن پرداختند.

۴۰ - مراسم با شکوهی از طرف مهاجرین منطقه دشت مقیم تهران در شاه عبدالعظیم بتاريخ ۶۹/۱۰/۲۸ برگزار گردید که جناب آقای صادقی زاده و حجة الاسلام محمدی در این مراسم به ایراد سخن پرداختند.

۴۱ - بتاريخ ۶۹/۱۰/۲۰ مجلس یاد بودی از طرف مهاجرین ورس مقیم قوج حصار، برگزار گردید.

۴۲ - علماء و طلاب ولایت ارزگان مقیم مشهد با برگزاری مراسم پرشکوهی در تاریخ ۶۹/۹/۸ یاد و خاطره استاد شهیدشان را گرامی داشتند.

۴۳ - به منظور گرامی داشت اربعین شهادت استاد شهید، مراسم پرشکوهی از طرف مهاجرین مقیم کاشان در آن شهر برگزار گردید که استاد کلانتر و جناب آقای صادقی زاده پیرامون شخصیت استاد، سخنرانی نمودند.

۴۴ - طلاب کجران و گزاب نیز با برگزاری مراسم با شکوهی در مشهد، اربعین شهادت سردار رشید اسلام، شهید صادقی را گرامی داشتند. در این مراسم، آقای علی اکبر مهدوی، اشعاری در رثای استاد قرائت نمود. سپس حجة الاسلام علوی پیرامون شخصیت سیاسی و انقلابی شهید صادقی سخن گفت.

۴۵ - هم چنین به مناسبت گرامی داشت اربعین شهادت مجاهد بزرگ، استاد صادقی، مجلس بزرگداشتی از طرف مهاجرین

«تمزان» «کومی» و «کتی» در گلخانه غواک تهران برگزاری گردید. در این مراسم آقای جلالی پیرامون ضرورت وحدت و شخصیت والای شهید صادقی به تفصیل سخن گفت.



تهران سال ۶۹.



- استاد شهید در جمع مهاجران مقیم «کرج».



- ملاقات استاد شهید با آیه ... یشری امام جمعه کاشان.



- «ابوذر انقلاب» در مراسم یادبود حمزه انقلاب
(ابراهیم شاه حسینی) سخن می‌گوید.



- استاد شهید در جمع مهاجران مقیم کاشان



- در جمع بنیان گذاران وحدت ۲۵ سرطان سال ۶۹.



- جلسه طلاب ارزگان در حضور استاد شهید، سال ۶۹.



- در جمع بنیان گذاران وحدت در لعل سال ۶۷



- قم، سال ۶۹، مراسم استقبال از هیئت حزب وحدت.



شهید صادقی با دوتن از مسئولین جهادی ولایت غور
در لعل، سال ۶۸.



- در جمع مهاجرین مقیم کاشان.



- در جمع طلاب و مهاجرین مقیم قم.



در حال سخنرانی در جلسات وحدت، سال ۶۷ در لعل.



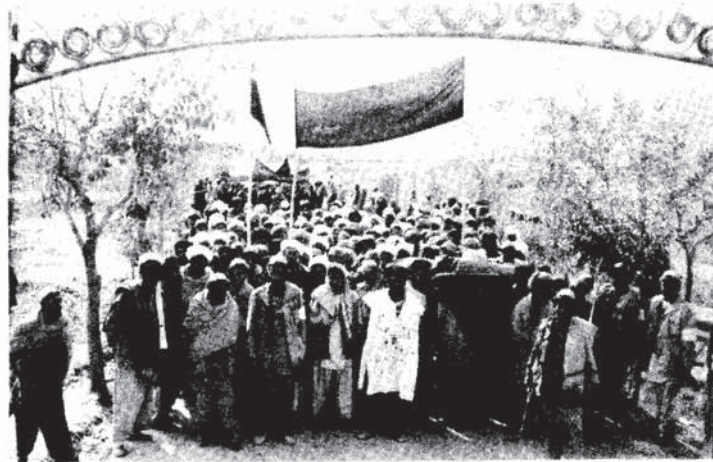
- در جامه سرخ شهادت



- مراسم تشییع در مسجد جامع ابوالفضل «نیلی»



- گوشه از مراسم تجلیل از شهید صادقی در بازار نیلی.



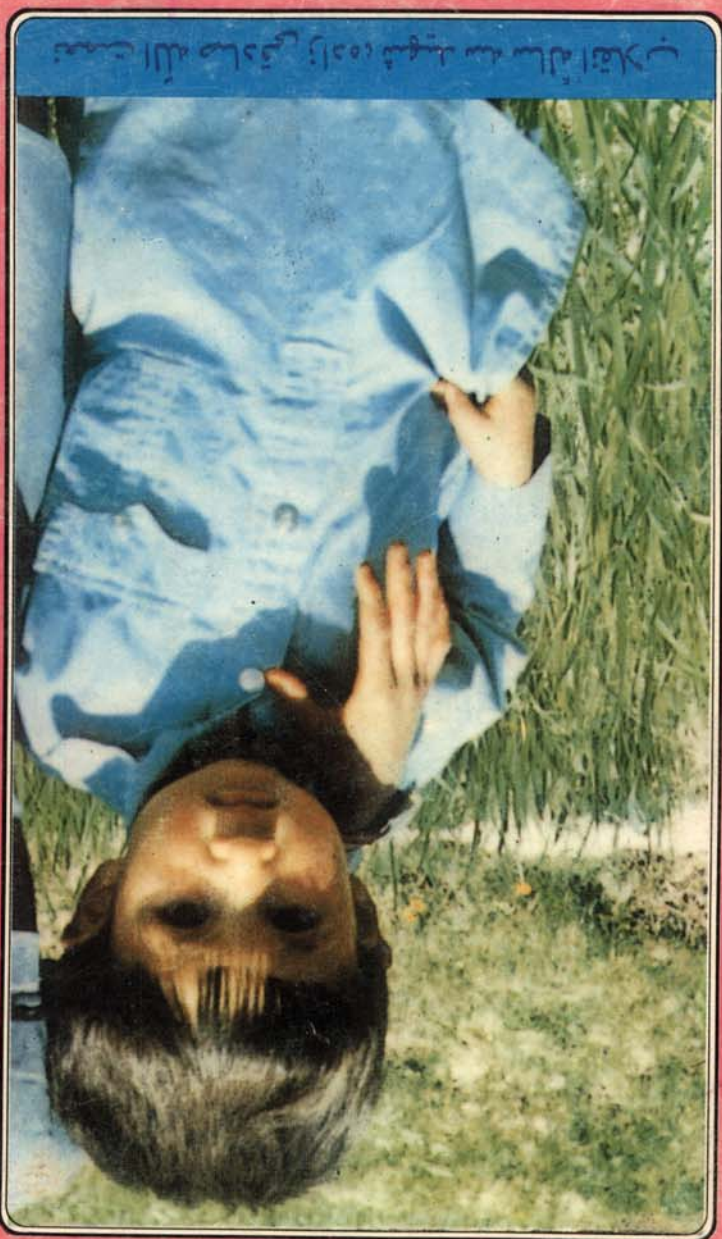
- مراسم سالگرد شهادت استاد در زادگاهش.



حجة الاسلام والمسلمين استاد شهيد صادق نيلى

ابو ذر انقلاب

يادنامه





مکتبہ اہل بیت علیہم السلام، کراچی

خاندانِ اہل بیت

۱۹۶۷ء